



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

مَدِينَةُ الْعِلْمِ

فضائل وكرامات  
امام حسن و امام حسين

مؤلف: د. محمد باقر عراقي  
مترجم: د. محمد باقر عراقي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه مدينة المعاجز: فضائل و كرامات چهارده معصوم عليهم السلام

نويسنده:

هاشم بن سليمان بحراني

ناشر چاپي:

مؤلف

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	ترجمه مدینه المعجز: فضائل و کرامات چهارده معصوم علیهم السلام جلد ۲
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست
۳۸	خورشید و ماه و بهشت و حورالعین از نور امام حسن و امام حسین علیه السلام
۴۲	آب حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام از سببی در بهشت است
۴۳	نام های امام حسن و امام حسین علیهم السلام
۴۴	امام حسن و امام حسین علیهم السلام نوری از وجود پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم هستند
۴۵	داستان مهر زدن به سنگ
۴۶	علم داشتن به زبان های دو شهر در مشرق و مغرب
۴۶	علم داشتن به زبان های دو شهر دیگر
۴۷	تسبیح گفتن یک جام نازل شده از بهشت
۴۷	چاپ کردن مهر ولایت بر سنگ ام اسلم
۴۹	نازل شدن انار و کنار از بهشت
۵۰	نازل شدن خریزه انار، به و سیب بهشتی
۵۲	نازل شدن، نان کشمش و خرما از بهشت
۵۲	نازل شدن انار بهشتی
۵۳	نازل شدن ترنج بهشتی
۵۴	رعد و برق در آسمان
۵۴	روشنایی در آسمان
۵۵	مراقبت یک جن از آن دو بزرگوار
۵۸	داستان مار
۵۹	داستان یک فرشته

- فرشته ای به صورت ازدها ..... ۶۰
- داستان گردنبند مروارید ..... ۶۳
- نازل شدن رطب بهشتی ..... ۶۷
- فرشتگان گفتند نوش جانتان ..... ۷۰
- داستان جام بهشتی ..... ۷۱
- نازل شدن جام بلورین قرمز ..... ۷۳
- نازل شدن سیب بهشتی ..... ۷۴
- داستان به بهشتی ..... ۷۵
- داستان نازل شدن ترنج بهشتی ..... ۷۶
- نازل شدن انار بهشتی ..... ۷۶
- داستان نازل شدن انار از بهشت ..... ۷۸
- لباس هایی که رضوان آورد ..... ۷۹
- لباس های بهشتی ..... ۸۰
- دو درخت بهشتی به نام حسن و حسین ..... ۸۲
- داستان دو قصر در بهشت ..... ۸۴
- اسم ایشان بر در بهشت نوشته شده است ..... ۸۵
- داستان حورالعین ..... ۸۵
- نازل شدن انار و انگور ..... ۸۶
- نازل شدن فرشته ای به صورت پرنده ..... ۸۶
- نازل شدن فرشته بشارت دهنده ..... ۸۷
- منزل ایشان هیچ سقفی ندارد ..... ۸۷
- نوری نزد عرش خدا ..... ۸۸
- بازی کردن جبرئیل امین علیه السلام ..... ۹۰
- هنگام جان دادن ..... ۹۱
- سیب و انار بهشتی ..... ۹۱
- فرشته ای که از ایشان محافظت می کرد ..... ۹۲

- ۱۰۰ ..... ایشان زنده هستند
- ۱۰۲ ..... کرامات ولادت ایشان
- ۱۰۲ ..... لبیک گفتن نخل
- ۱۰۳ ..... خارج کردن عسل از سنگ
- ۱۰۳ ..... اطاعت کردن یک پرنده
- ۱۰۳ ..... رفتن به آسمان
- ۱۰۴ ..... نمایان کردن معاویه و عمرو بن عاص
- ۱۰۴ ..... برداشتن ستاره از آسمان
- ۱۰۵ ..... نازل شدن سفره های بهشتی
- ۱۰۵ ..... خبر دادن از وقت
- ۱۰۶ ..... شناختن قاتل عثمان
- ۱۰۶ ..... اطاعت کردن گرگ
- ۱۰۷ ..... خارج کردن دریا در مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم
- ۱۰۷ ..... بالا بردن خانه کعبه
- ۱۰۸ ..... بالا بردن مسجد کوفه
- ۱۰۸ ..... خارج کردن شیر از دیوار مسجد
- ۱۰۹ ..... اطاعت کردن مارها
- ۱۰۹ ..... حبس کردن هوا در مشمت
- ۱۰۹ ..... شتر ماده
- ۱۱۰ ..... بزه حامله
- ۱۱۰ ..... خارج کردن آب و غذا از داخل سنگ
- ۱۱۱ ..... زنده کردن مرده
- ۱۱۱ ..... شخصی که مرهم داشت
- ۱۱۳ ..... جواب دادن به سؤال پادشاه روم
- ۱۲۰ ..... جواب دادن به سؤال های ابن اصر
- ۱۲۲ ..... آگاه بودن از غیب

- ۱۲۳ ..... بال ملخ
- ۱۲۳ ..... نوشته ای بر دست قاسم علیه السلام
- ۱۲۶ ..... غذای مسموم
- ۱۲۸ ..... ایشان همواره مسموم می شدند
- ۱۲۸ ..... امام حسن علیه السلام قاتل خود را می شناخت
- ۱۲۹ ..... جابر بن عبدالله انصاری ایشان را در زمان امام حسین علیه السلام دید
- ۱۳۰ ..... گریه کردن تمام موجودات عالم
- ۱۳۱ ..... تبدیل شدن مرد به زن
- ۱۳۲ ..... نماز استسقا
- ۱۳۳ ..... ولادت حسین علیه السلام
- ۱۳۷ ..... دردیبل علیه السلام
- ۱۳۹ ..... داستان فطرس
- ۱۴۰ ..... فرشته منادی
- ۱۴۱ ..... فرشته ای که مشتاق دیدار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود
- ۱۴۲ ..... گریه کردن آسمان
- ۱۴۳ ..... شیر خوردن از انگشت و زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۱۴۳ ..... جنگ در عراق
- ۱۴۴ ..... آگاه بودن از نجات یافتن امام سجاد علیه السلام
- ۱۴۴ ..... حامل سر مبارک
- ۱۴۴ ..... سخن گفتن شیر پیر
- ۱۴۵ ..... خارج کردن میوه از دیوار مسجد
- ۱۴۵ ..... عمر بن سعد
- ۱۴۶ ..... آگاهی از شهادت
- ۱۴۶ ..... شناختن قاتلان غلامان خود
- ۱۴۷ ..... خارج کردن رطب از نخل خشکیده
- ۱۴۸ ..... خادم شدن جبرئیل امین علیه السلام



- ۱۴۹ ----- نوحه سرایی کردن جغد
- ۱۵۰ ----- دلیل به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام و یارانش
- ۱۵۰ ----- نماز باران
- ۱۵۱ ----- کتاب شهادت
- ۱۵۲ ----- ایشان زنده هستند
- ۱۵۲ ----- خشک شدن دست
- ۱۵۳ ----- پرنده و سر مبارک
- ۱۵۴ ----- آگاهی از شهادت
- ۱۵۴ ----- نفرین امام حسین علیه السلام
- ۱۵۵ ----- عبدالله بن حصین
- ۱۵۵ ----- ابن جوزه
- ۱۵۶ ----- مرا سیراب کنید
- ۱۵۶ ----- محمد بن اشعث
- ۱۵۷ ----- نیش عقرب
- ۱۵۷ ----- تمیم
- ۱۵۸ ----- اجابت شدن دعا
- ۱۵۸ ----- عبدالله بن جویریہ
- ۱۵۹ ----- نماز باران
- ۱۵۹ ----- فدا شدن ابراهیم علیه السلام
- ۱۶۰ ----- امتحان شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۱۶۱ ----- خورشید و ماه و ستاره
- ۱۶۲ ----- اجازه گرفتن جن
- ۱۶۳ ----- عمر بن سعد
- ۱۶۴ ----- نفرین کیوتر
- ۱۶۴ ----- آنچه در طرف راست عرش نوشته شده
- ۱۶۵ ----- دوستی اهل آسمان

- ۱۶۶ ..... میکائیل علیه السلام گهواره امام حسین علیه السلام را تکان می دهد
- ۱۶۶ ..... جبرئیل امین علیه السلام امام حسین علیه السلام را خواباند
- ۱۶۷ ..... شفا یافتن مریض
- ۱۶۸ ..... آبی که از انگشتر خارج شد
- ۱۶۸ ..... خارج کردن آب
- ۱۶۹ ..... نازل شدن چهار فرشته
- ۱۶۹ ..... چشمه آب
- ۱۷۰ ..... ایشان شش ماهه به دنیا آمده اند
- ۱۷۰ ..... خوردن و آشامیدن از دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۱۷۰ ..... یاران امام حسین علیه السلام و از قبل شناخته شده بودند
- ۱۷۱ ..... ملاقات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در فردوس
- ۱۷۱ ..... سخن گفتن با اسب
- ۱۷۲ ..... دفاع کردن اسب
- ۱۷۲ ..... زنده کردن مرده
- ۱۷۳ ..... سیاه کردن موی سفید
- ۱۷۴ ..... ظاهر کردن امام علی علیه السلام
- ۱۷۴ ..... آگاهی از حال یک زن
- ۱۷۵ ..... معجزات اهل بیت علیهم السلام
- ۱۷۶ ..... بینا کردن نابینا
- ۱۷۶ ..... آگاهی داشتن از حال یک اعرابی
- ۱۷۷ ..... شفا یافتن حبابه الوابیه
- ۱۷۸ ..... قرائت سوره کهف
- ۱۷۸ ..... انگشت ابهام
- ۱۷۹ ..... شیر ژیان
- ۱۸۰ ..... نماز باران
- ۱۸۰ ..... بی آبی

- ۱۸۰ ----- نفرین کردن به عمر بن سعد -----
- ۱۸۱ ----- جایگاه رفیع امام حسین علیه السلام -----
- ۱۸۳ ----- داستان آهو -----
- ۱۸۴ ----- ذکر شهادت امام حسین علیه السلام در کتابهای پیشین -----
- ۱۸۷ ----- خشک شدن دست دزد -----
- ۱۸۸ ----- شتربان دزد -----
- ۱۹۰ ----- شیری که نوحه سرایی می کرد -----
- ۱۹۲ ----- داستان کبوتر -----
- ۱۹۴ ----- مردی از بنی دارم -----
- ۱۹۴ ----- اهل بیت علیهم السلام را به نیکی یادکن -----
- ۱۹۵ ----- سیاهی لشکر -----
- ۱۹۵ ----- دستش آتش گرفت -----
- ۱۹۶ ----- خدای تبارک و تعالی آن لعین را در آتش انداخت -----
- ۱۹۶ ----- کور شدم -----
- ۱۹۷ ----- کمک کردن به دشمنان -----
- ۱۹۸ ----- ریش او آتش گرفت -----
- ۱۹۸ ----- میخ وارد دستش شد -----
- ۱۹۹ ----- از اهل کوفه هستی -----
- ۲۰۰ ----- سر مبارک امام حسین علیه السلام -----
- ۲۰۱ ----- شفاعتم را بپذیر -----
- ۲۰۲ ----- سکه ها به سنگ تبدیل شدند -----
- ۲۰۲ ----- نور از سر مبارک خارج می شد -----
- ۲۰۲ ----- سر مبارک را بر درخت گذاشتند -----
- ۲۰۳ ----- سر را به دمشق بردند -----
- ۲۰۳ ----- نوشته ای برای آنها ظاهر شد -----
- ۲۰۴ ----- جسمش سیاه بود -----

- ۲۰۴ ..... موهایم سیخ شد
- ۲۰۴ ..... سرت عجیب تر است
- ۲۰۵ ..... من عجیب تر از ان ها هستم
- ۲۰۵ ..... نوری که از سر مبارک خارج شد
- ۲۰۶ ..... نازل شدن چهار فرشته
- ۲۰۶ ..... چشمه آب گوارا
- ۲۰۶ ..... نازل شدن فرشته
- ۲۰۷ ..... مروان بن حکم
- ۲۰۸ ..... شناخت گروهی از مردم
- ۲۰۸ ..... سخن گفتن کودک شیرخوار
- ۲۱۰ ..... پیروز شدن اسلام
- ۲۱۰ ..... ابن زبیر
- ۲۱۱ ..... برای بیعت کردن بشتابید
- ۲۱۱ ..... خارج شدن نور از مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
- ۲۱۲ ..... نازل شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام
- ۲۱۴ ..... داستان یک اعرابی
- ۲۱۵ ..... گریه کردن جنیان
- ۲۱۶ ..... آن ها را مشغول نکنید
- ۲۱۷ ..... صحیفه حسین
- ۲۱۸ ..... پاداش زیارت امام حسین علیه السلام
- ۲۱۸ ..... نماز فرشتگان
- ۲۱۹ ..... زعفران
- ۲۱۹ ..... فرزند زنا
- ۲۱۹ ..... خاک سرخ
- ۲۱۹ ..... آفتاب سرخ
- ۲۲۰ ..... ناراحتی امام صادق علیه السلام

- ۲۲۰ ..... بهشت بر او واجب می شود
- ۲۲۱ ..... به جز بصره و دمشق
- ۲۲۱ ..... درندگان گریه می کردند
- ۲۲۱ ..... آرزوی زیارت
- ۲۲۱ ..... نمی توانی زیارت کنی
- ۲۲۲ ..... پیسی می گرفتند
- ۲۲۳ ..... از دستانش خون می چکید
- ۲۲۳ ..... نزول فرشتگان در هر عصر
- ۲۲۳ ..... فاصله آسمان و زمین
- ۲۲۴ ..... نیمه ماه شعبان
- ۲۲۴ ..... خون در بیت المقدس
- ۲۲۵ ..... شب جمعه
- ۲۲۵ ..... گریه جن و انس
- ۲۲۶ ..... روز سرخ
- ۲۲۶ ..... هفتاد هزار فرشته نماز خوان
- ۲۲۶ ..... حسین از من است
- ۲۲۶ ..... خداوند! دوست بدار هرکس ایشان را دوست دارد
- ۲۲۷ ..... پاداش اشک ریختن
- ۲۲۷ ..... نازل شدن فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۳۰ ..... بدون حساب وارد بهشت شوید
- ۲۳۱ ..... گریه فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۳۲ ..... از ریشه آن خون جاری شد
- ۲۳۲ ..... سنگ غانم بن غانم
- ۲۳۳ ..... نور در تنور
- ۲۳۵ ..... امام علی علیه السلام و واقعه کربلا را دید
- ۲۳۸ ..... درباره مرکز

## مشخصات کتاب

سرشناسه: بحرانی، هاشم بن سلیمان، - 1107ق.

عنوان قراردادی: مدینه المعاجز. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه مدینه المعاجز: فضائل و کرامات چهارده معصوم علیهم السلام/ فضائل و کرامات امام حسن و امام حسین علیهما السلام جلد 2/تالیف هاشم بن سلیمان بحرینی؛ ترجمه سید غریب موسوی علوی آبادانی.

مشخصات نشر: قم: غریب عساکره مجد، 1384.

مشخصات ظاهری: [552] ص.

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه و برگزیده ای از کتاب "مدینه المعاجز الاثمه الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر" هاشم بن سلیمان است.

یادداشت: چاپ اول: 1384.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [551-552]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: پانصد و چهل و شش فضیلت و کرامت از امام علی علیه السلام.

عنوان دیگر: مدینه المعاجز الاثمه الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- کرامت ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- فضایل

موضوع: ائمه اثنا عشر -- معجزات

احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده: عساکره، غریب، مترجم

رده بندی کنگره: 3/BP36/5 ب 1384 404216

رده بندی دیویی: 297/9515

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مرضیه محمدی

ص: 1

**اشاره**





فضائل وكرامات امام حسن و امام حسين عليهم السلام

ترجمه كتاب

مدينة المعاجز

تأليف علامه هاشم بن سليمان بحراني

مترجم: سيد غريب موسوي علوي آباداني

ص: 3



- (1) خورشید و ماه و بهشت و حورالعین از نور امام حسن و امام حسین علیهما السلام... 15
- (2) آب حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام از سیبی در بهشت است... 19
- (3) نام های امام حسن و امام حسین علیهما السلام... 20
- (4) امام حسن و امام حسین علیهما السلام نوری از وجود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند... 21
- (5) داستان مهر زدن به سنگ... 22
- (6) علم داشتن به زبان های دو شهر در مشرق و مغرب... 23
- (7) علم داشتن به زبان های دو شهر دیگر... 23
- (8) تسبیح گفتن یک جام نازل شده از بهشت... 24
- (9) چاپ کردن مهر ولایت بر سنگ ام اسلم... 24
- (10) نازل شدن انار و کنار از بهشت... 24
- (11) نازل شدن خریزه، انار به و سیب بهشتی... 27
- (12) نازل شدن نان کشمش و خرما از بهشت... 29
- (13) نازل شدن انار بهشتی... 29
- (14) نازل شدن ترنج بهشتی... 30
- (15) رعد و برق در آسمان... 31
- (16) روشنایی در آسمان... 31
- (17) مراقبت یک جن از آن دو بزرگوار... 32
- (18) داستان مار... 35
- (19) داستان یک فرشته... 36
- (20) فرشته ای به صورت اژدها... 37

(21) داستان گردنبند مروارید... 40

(22) نازل شدن رطب بهشتی... 44

ص: 5

- (23) فرشتگان گفتند نوش جانتان... 47
- (24) داستان جام بهشتی... 48
- (25) نازل شدن جام بلورین قرمز... 50
- (26) نازل شدن سیب بهشتی... 51
- (27) داستان به بهشتی... 52
- (28) داستان نازل شدن ترنج بهشتی... 53
- (29) نازل شدن انار بهشتی... 53
- (30) داستان نازل شدن اناراز بهشت... 55
- (31) لباس هایی که رضوان آورد... 56
- (32) لباس های بهشتی... 57
- (33) دو درخت بهشتی به نام حسن و حسین علیهم السلام... 59
- (34) داستان دو قصر در بهشت... 61
- (35) اسم ایشان بر در بهشت نوشته شده است... 62
- (36) داستان حورالعین... 62
- (37) نازل شدن انار و انگور... 63
- (38) نازل شدن فرشته ای به صورت پرنده... 63
- (39) نازل شدن فرشته بشارت دهنده... 64
- (40) منزل ایشان هیچ سقفی ندارد... 64
- (41) نوری نزد عرش خدا... 65
- (42) بازی کردن جبرئیل امین علیه السلام... 67
- (43) هنگام جان دادن... 68

(44) سیب و انار بهشتی...68

(45) فرشته ای که از ایشان محافظت می کرد ... 69

(46) ایشان زنده هستند...77

ص:6

(47) کرامات ولادت ایشان... 79

(48) لیبیک گفتن نخل... 79

(49) خارج کردن عسل از سنگ... 80

(50) اطاعت کردن یک پرنده... 80

(51) رفتن به آسمان... 80

(52) نمایان کردن معاویه و عمرو بن عاص... 81

(53) برداشتن ستاره از آسمان... 81

(54) نازل شدن سفره های بهشتی... 82

(55) خبر دادن از وقت... 82

(56) شناختن قاتل عثمان... 83

(57) اطاعت کردن گرگ... 83

(58) خارج کردن دریا در مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم... 84

(59) بالا بردن خانه کعبه... 84

(60) بالا بردن مسجد کوفه... 85

(61) خارج کردن شیر از دیوار مسجد... 85

(62) اطاعت کردن مارها... 86

(63) حبس کردن هوا در مشتم... 86

(64) شتر ماده... 86

(65) بزه حامله... 87

(66) خارج کردن آب و غذا از داخل سنگ... 87

(67) زنده کردن مرده... 88

(68) شخصی که مرهم داشت ... 88

(69) جواب دادن به سؤال پادشاه روم ... 90

(70) جواب دادن به سؤالهای این اصفر ... 97

ص: 7



- (71) آگاه بودن از غیب... 99
- (72) بال ملخ... 100
- (73) نوشته ای بر دست قاسم علیه السلام... 100
- (74) غذای مسموم... 103
- (75) ایشان همواره مسموم می شدند... 105
- (76) امام حسن علیه السلام قاتل خود را می شناخت ... 105
- (77) جابرین عبدالله انصاری رحمه الله ایشان را در زمان امام حسین علیه السلام دید ... 106
- (78) گریه کردن تمام موجودات عالم... 107
- (79) تبدیل شدن مرد به زن... 108
- (80) نماز استسقا... 109
- (81) ولادت حسین علیه السلام... 110
- (82) دردائیل علیه السلام... 114
- (83) داستان فطرس... 116
- (84) فرشته منادی... 117
- (85) فرشته ای که مشتاق دیدار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود... 118
- (86) گریه کردن آسمان... 119
- (87) شیر خوردن از انگشت و زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم... 120
- (88) جنگ در عراق... 120
- (89) آگاه بودن از نجات یافتن امام سجاد علیه السلام... 121
- (90) حامل سر مبارک... 121
- (91) سخن گفتن شیر پیر... 121

(92) خارج کردن میوه از دیوار مسجد... 122

(93) عمر بن سعد... 122

(94) آگاهی از شهادت... 123

ص: 8

- (95) شناختن قاتلان غلامان خود... 123
- (96) خارج کردن رطب از نخل خشکیده... 124
- (97) خادم شدن جبرئیل امین علیه السلام... 125
- (98) نوحه سرایی کردن جغد... 126
- (99) دلیل به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام و یارانش... 127
- (100) نماز باران... 127
- (101) کتاب شهادت... 128
- (102) ایشان زنده هستند... 129
- (103) خشک شدن دست... 129
- (104) پرنده و سر مبارک... 130
- (105) آگاهی از شهادت... 131
- (106) نفرین امام حسین علیه السلام... 131
- (107) عبدالله بن حصین... 132
- (108) ابن جوزة... 132
- (109) مرا سیراب کنید... 133
- (110) محمد بن اشعث... 133
- (111) نیش عقرب... 134
- (112) تمیم... 134
- (113) اجابت شدن دعا... 135
- (114) عبدالله بن جویریة... 135
- (115) نماز باران... 136

(116) فدا شدن ابراهيم عليه السلام...136

(117) امتحان شدن رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم...137

(118) خورشيد و ماه و ستاره...138

ص: 9

- (119) اجازه گرفتن جن ... 139
- (120) عمر بن سعد ... 140
- (121) نفرین کبوتر ... 141
- (122) آنچه در طرف راست عرش نوشته شده ... 141
- (123) دوستی اهل آسمان ... 142
- (124) میکائیل علیه السلام گهواره امام حسین علیه السلام را تکان می دهد ... 143
- (125) جبرئیل امین علیه السلام و امام حسین علیه السلام را خوابانند ... 143
- (126) شفا یافتن مریض ... 144
- (127) آبی که از انگشتر خارج شد ... 145
- (128) خارج کردن آب ... 145
- (129) نازل شدن چهار فرشته ... 146
- (130) چشمه آب ... 146
- (131) ایشان شش ماهه به دنیا آمده اند ... 147
- (132) خوردن و آشامیدن از دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ... 147
- (133) یاران امام حسین علیه السلام از قبل شناخته شده بودند ... 147
- (134) ملاقات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در فردوس ... 148
- (135) سخن گفتن با اسب ... 148
- (136) دفاع کردن اسب ... 149
- (137) زنده کردن مرده ... 149
- (138) سیاه کردن موی سفید ... 150
- (139) ظاهر کردن امام علی علیه السلام ... 151

(140) آگاهی از حال یک زن ... 151

(141) معجزات اهل بیت علیهم السلام ... 152

(142) بینا کردن نابینا ... 153

ص: 10

(143) آگاهی داشتن از حال یک اعرابی... 153

(144) شفا یافتن حبابه الوابیه... 154

(145) قرائت سوره کهف... 155

(146) انگشت ابهام... 155

(147) شیر ژیان... 157

(148) نماز باران... 157

(149) بی آبی... 157

(150) نفرین کردن به عمر بن سعد... 157

(151) جایگاه رفیع امام حسین علیه السلام... 158

(152) داستان آهو... 160

(153) ذکر شهادت امام حسین علیه السلام در کتاب های پیشین... 161

(154) خشک شدن دست دزد... 164

(155) شتریان دزد... 165

(156) شیری که نوحه سرایی می کرد... 167

(157) داستان کبوتر... 169

(158) مردی از بنی دارم... 171

(159) اهل بیت علیهم السلام را به نیکی یاد کن... 171

(160) سیاهی لشکر... 172

(161) دستش آتش گرفت... 172

(162) خدای تبارک و تعالی آن لعین را در آتش انداخت... 173

(163) کور شدم... 173

174... (164) کمک کردن به دشمنان

175... (165) ریش او آتش گرفت

175... (166) میخ وارد دستش شد

ص: 11



- (167) از اهل کوفه هستی... 176
- (168) سر مبارک امام حسین علیه السلام... 177
- (169) شفاعتم را بپذیر... 178
- (170) سکه ها به سنگ تبدیل شدند... 179
- (171) نوراز سر مبارک خارج می شد... 179
- (172) سر مبارک را بر درخت گذاشتند... 179
- (173) سر را به دمشق بردند... 180
- (174) گوشت شتر... 180
- (175) نوشته ای برای آنها ظاهر شد... 180
- (176) جسمش سیاه بود... 181
- (177) موهایم سیخ شد... 181
- (178) سرت عجیب تر است... 181
- (179) من عجیب تر از آنها هستم... 182
- (180) نوری که از سر مبارک خارج شد... 182
- (181) نازل شدن چهار فرشته... 183
- (182) چشمه آب گوارا... 183
- (183) نازل شدن فرشته... 183
- (184) مروان بن حکم... 184
- (185) شناخت گروهی از مردم... 185
- (186) سخن گفتن کودک شیرخوار... 185
- (187) نشان دادن پیامبرالله صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام به اصبع بن نباته... 186

(188) پیروز شدن اسلام... 187

(189) ابن زبیر... 187

(190) برای بیعت کردن بشتابید... 188

ص: 12

- (191) خارج شدن نور از مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم... 188
- (192) نازل شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام... 189
- (193) داستان یک اعرابی... 191
- (194) گریه کردن جنیان... 192
- (195) آن ها را مشغول نکنید... 193
- (196) صحیفه حسین... 194
- (197) پاداش زیارت امام حسین علیه السلام... 195
- (198) نماز فرشتگان... 195
- (199) زعفران... 196
- (200) فرزند زنا... 196
- (201) خاک سرخ... 196
- (202) آفتاب سرخ... 196
- (203) ناراحتی امام صادق علیه السلام... 197
- (204) بهشت بر او واجب می شود... 197
- (205) به جز بصره و دمشق... 198
- (206) درندگان گریه می کردند... 198
- (207) آرزوی زیارت... 198
- (208) نمی توانی زیارت کنی... 198
- (209) پیسی می گرفتند... 199
- (210) از دستانش خون می چکید... 200
- (211) نزول فرشتگان در هر عصر... 200

(212) فاصله آسمان و زمین ...200

(213) دست دادن با صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ...200

(214) نیمه ماه شعبان...201

ص: 13

- (215) خون در بیت المقدس ... 201
- (216) شب جمعه ... 202
- (217) گریه جن و انس ... 202
- (218) روز سرخ ... 203
- (219) هفتاد هزار فرشته نماز خوان ... 203
- (220) حسین از من است ... 203
- (221) خداوندا! دوست بدار هرکس ایشان را دوست دارد ... 203
- (222) پاداش اشک ریختن ... 204
- (223) نازل شدن فاطمه زهرا علیها السلام ... 204
- (224) علم داشتن به شهادت ... 206
- (225) بدون حساب وارد بهشت شوید ... 207
- (226) گریه فاطمه زهرا علیها السلام ... 208
- (227) از ریشه آن خون جاری شد ... 209
- (228) سنگ غانم بن غانم ... 209
- (229) نور در تنور ... 210
- (230) امام علی علیه السلام واقعه کربلا را دید ... 212

## خورشید و ماه و بهشت و حورالعین از نور امام حسن و امام حسین علیه السلام

شیخ ابو جعفر طوسی در مصباح، انوار از انس بن مالک روایت کرده است: روزی نماز صبح را به امامت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواندیم، سپس ایشان رو به ما کردند و من همان حال عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تفسیر این آیه چیست؟ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛ کسانی که بر آنها نعمت فرستادیم از پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین.

ایشان فرمودند: مراد از پیامبران من و صدیقین، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام و شهدا عمویم حمزه سیدالشهدا علیه السلام و صالحین دخترم فاطمه زهرا علیها السلام و دو فرزندم حسن و حسین علیهما السلام است.

انس بن مالک می گوید: در آن مجلس، عباس عمومی گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - حاضر بود ایشان نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مگر من و تو و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام از یک نسل نیستیم؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: چرا این سؤال را از من می کنی؟

عباس عرض کرد: به خاطر این که تو، علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را بهتر از ما معرفی می کنی.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تبسم کردند و فرمودند: ای عمومی گرامی ام در مورد اینکه ما از یک نسل هستیم راست است؛ ولی ای عموا همانا خدای تبارک و تعالی من و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام را قبل از حضرت آدم علیه السلام وقتی که هیچ آسمان و زمین و تاریکی و نور و ماه و خورشیدی نبود آفرید.

آن گاه عباس عمومی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد شما را چطور آفرید؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای عمو جانم وقتی خدای تبارک و تعالی خواست ما را به وجود آورد یک کلمه فرمود و نور ما را آفرید سپس کلمه دیگری فرمود و روح ما را آفرید، آن گاه آن روح را با نور در هم آویخت و من و برادرم علی علیه السلام و

فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام را آفرید و آن گاه که هیچ تسبیحی و تقدیسی نبود ما با یک کلمه خدا را تسبیح و تقدیس می کردیم.

وقتی خدای تبارک و تعالی خواست آفریده ها را به وجود آورد نور مرا شکافت و عرش را از آن آفرید و نور عرش از من است و نور من با فضیلت تر از نور عرش است.

سپس نور برادرم علی علیه السلام را شکافت و فرشتگان را از آن آفرید، پس نور فرشتگان از علی علیه السلام است و نور علی علیه السلام نور فرشتگان با فضیلت تر است. بعد از آن نور دخترم فاطمه علیها السلام را شکافت و زمین و آسمان را از آن آفرید پس نور زمین و آسمان از فاطمه علیها السلام است و نور فاطمه علیها السلام از نور زمین و آسمان با فضیلت تر است.

سپس نور پسرم حسن علیه السلام را شکافت و خورشید و ماه را از آن آفرید، پس نور خورشید و ماه از حسن علیه السلام است و نور حسن علیه السلام از نور خورشید و ماه با فضیلت تر است.

سپس نور پسرم حسین علیه السلام را آفرید و حورالعین را از آن آفرید، پس نور حسین علیه السلام از نور بهشت و حورالعین با فضیلت تر است .

سپس خدای تبارک و تعالی به تاریکی امر فرمود که روی آسمان ها برود و آنها را تاریک کند، پس آسمان ها بر فرشتگان تاریک شد و آن ها شروع کردند به تسبیح و تقدیس خدای تبارک و تعالی سپس عرض کردند پروردگارا از وقتی که ما را آفریده ای و به این اشباح دچار کرده ای هیچ جایی را نمی توانیم بینیم پس به حق این پنج نور از تو می خواهیم که ما را از این تاریکی های وحشتناک نجات بدهی .

آن گاه خدای تبارک و تعالی دعای آنان را مستجاب کرد و از نور دخترم فاطمه علیها السلام چراغ هایی به وجود آورد و آنها را در عرش معلق قرار داد، پس یکباره آسمان ها و زمین نورانی شدند و به همین دلیل دخترم را «فاطمه زهرا علیها السلام می نامند.

فرشتگان عرض کردند خدایا! این نور چه کسی است که ما را به وسیله آن از تاریکی ها نجات دادی و آسمان ها و زمین را نورانی کردی؟!!

خدای تبارک و تعالی به فرشتگان فرمودند: این نور را از نور جلالم فاطمه زهرا علیها السلام دختر حبیبم و همسر ولی و برادر نبی و پدر حجّتم بر خلق آفریده ام، ای فرشتگان من شما را شاهد قرار می دهم که تمام پاداش تسبیح شما را تا روز قیامت برای این زن و همسرش و شیعیان و دوستان و دوستانش می نویسم. راوی می گوید: وقتی عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را شنید بلند شد و پیشانی امام علی علیه السلام را بوسید و به ایشان عرض کرد: به خدا قسم تو برای کسی که به خدا ایمان می آورد حجت و نشانه آشکار هستی.

سید رضی در مناقب المفاجر رحمه الله، از زید بن مسعود روایت کرده است. روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتم و به ایشان عرض کردم یا رسول صلی الله علیه و آله وسلم! حق را به من نشان بده تا به آن تمسک جویم و گمراه نشوم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمودند: ابن مسعود برو داخل مسجد آن گاه حق را خواهی دید.

راوی می گوید: وارد شدم و دیدم امام علی علیه السلام در حال رکوع و سجود هستند و بعد از نماز سجده کردند و با گریه و ناله فرمودند: بارالها به حق محمد، بنده و فرستاده ات گناهکاران امتم را ببخش و بیامرزش، سپس بیرون آمدم و دیدم خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حال رکوع و سجود هستند و بعد از نماز به سجده رفتند و در همان حال با گریه و زاری فرمودند: بارالها به حق و حرمت بنده ات علی علیه السلام، گناهکاران امتم را ببخش و بیامرزش.

راوی می گوید: وقتی چنین دیدم بیهوش شدم و وقتی به هوش آمدم، سرم روی پای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود، به من فرمودند: ای ابن مسعود اکثر مکن بعد از ایمان ابن مسعود می گوید عرض کردم از این که کفر کنم به خدا پناه می برم؛ اما وقتی وارد مسجد شدم دیدم علی علیه السلام خدا را به حق و حرمت تو قسم می داد و



وقتی نزد شما آمدم شما را دیدم که خدا را به حق و حرمت علی بن ابی طالب علیه السلام قسم می دادی و من از این تعجب کردم و بیهوش شدم.

راوی می گوید: ایشان به من فرمودند: ای ابن مسعود همانا خدای تبارک و تعالی، من و علی و حسن و حسین علیهم السلام را هزار سال قبل از خلقت آفرید زمانی که هیچ تسبیح و تقدیسی، نبود آن گاه نور مرا شکافت و از آن آسمانها و زمینها را آفرید و من از آسمان ها و زمین ها با فضیلت تر هستم سپس نور علی علیه السلام را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید، پس علی علیه السلام از عرش و کرسی با فیضلت تر است سپس نور حسن علیه السلام را شکافت و از آن لوح و قلم را آفرید، پس حسنم علیه السلام از لوح و قلم با فضیلت تر است، سپس نور حسین علیه السلام را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید، پس حسینم علیه السلام از بهشت و حورالعین با فضیلت تر است.

آن گاه مشرق و مغرب تاریک شدند و فرشتگان نزد خدای تبارک و تعالی شکایت کردند و عرض کردند بارالها به حق اشباحی که آنها را آفریدی تاریکی ها را از ما دور کن.

در همان حال خدای تبارک و تعالی دعای آنها را مستجاب کرد و روح ما را آفرید، آن گاه روح ما را با هم در آمیخت و از آن نور را آفرید، سپس آن نور را با روح در هم آمیخت و از آن زهرا علیها السلام را آفرید و دخترم به خاطر همین «زهرا» نامیده شده و از نورش مشرق و مغرب نورانی شد.

سپس فرمودند: ای ابن مسعود هرگاه روز قیامت برپا شود خدای تبارک و تعالی به من و علی علیه السلام می فرماید: هر کس را که دوست می دارید وارد جهنم کنید و این، معنای این آیه است: «کفار و عنید را وارد جهنم کردیم، پس کافر کسی است که به نبوتم ایمان نیاورد و عنید کسی است که با علی و اهل بیت علیهم السلام و دوستان و شیعیان ایشان دشمنی کند.

## آب حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام از سیبی در بهشت است

شرف الدین نجفی در تأویل آیات باهره، از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است روزی به خانه امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام رفتم، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دیدم که با هم بازی می کردند من از دیدن آنها خیلی خوشحال شدم و همانجا ماندم و آنها را نگاه کردم؛ زیرا از نگاه کردن به آن دو بزرگوار لذت می بردم در همان حال پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله وسلم وارد منزل شدند، به ایشان عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! فضیلتی در مورد حسنین علیهم السلام به من بگوئید تا محبت آن دو بزرگوار در دلم استوارتر شود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای سلمان وقتی در شب اسراء مرا به آسمان بردند و جبرئیل امین علیه السلام مرا دور آسمان ها بهشت قصرها، کاخ ها و باغ ها می گرداند در همان حال بوی خوشی به مشام رسید و از آن متعجب شدم به جبرئیل علیه السلام عرض کردم: ای حبیبم این چه بویی است که خوشبوتر از تمام عطرها بهشت است؟

به من گفت: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم این بوی سیبی است که خدای تبارک و تعالی آن را پانصد سال پیش آفرید و نمی دانیم که این سیب را برای چه چیزی آفریده است.

در همان حال یکباره دیدم فرشتگان همان سیب را نزد من آوردند، سپس به من گفتند: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم پروردگارت بر تو سلام می رساند و می فرماید: این سیب هدیه ای از طرف من برای تو است، سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند عرض کردم او سلام است و سلام از او است و به او برخواهد گشت، آن گاه سیب را برداشتم و آن را زیر بال جبرئیل امین علیه السلام گذاشتم وقتی مرا به زمین بازگردانید آن سیب را خوردم و خدای تبارک و تعالی از آن سیب آب در کمرم، آفرید پس من رفتم و با خدیجه علیها السلام که نزدیکی کردم و از آن، آب فاطمه زهرا علیها السلام به وجود آمد و بوی خوش آن سیب در وجود زهرا علیها السلام قرار گرفت

در همان حال خدای تبارک و تعالی بر من وحی فرمود: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم همانا برای تو حورای انسیه به دنیا آمده است پس نور را به ازدواج نور در بیاور (فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام)، همانا آنها را در بهشت به ازدواج یکدیگر در آورده و خمس زمین را مهریه فاطمه زهرا علیها السلام قرار داده ام و ذریه طیبه ای از آنها خارج می شود (حسن و حسین و ائمه اطهار علیهم السلام) که چراغ های اهل بهشت هستند آنها به شهادت می رسند و حق شان ضایع می شود.

پس وای به حال کسی که آنها را خوار و ذلیل کند.

(3)

### نام های امام حسن و امام حسین علیهم السلام

ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است روزی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم به امام علی علیه السلام فرمودند وقتی خدای تبارک و تعالی آدم علیه السلام را آفرید و از روح خود در آن دمید و فرشتگان به ایشان سجده کردند ایشان را به ازدواج حوا علیه السلام در آورد در همان حال آدم سر خود را به طرف عرش بالا برد و یکباره پنج نور دید پس عرض کرد پروردگارا این نورها چه کسانی هستند؟

خدای تبارک و تعالی به ایشان وحی فرمود این نورها کسانی هستند که اگر برای تمام مخلوقات شفاعت کنند، شفاعت شان را می پذیرم.

سپس خدای تبارک و تعالی به حضرت آدم علیه السلام فرمود: ای آدم علیه السلام من محمودم و او محمد صلی الله علیه وآله وسلم، من عالی ام و او علی علیه السلام، من فاطرم و او فاطمه علیها السلام، من محسنم و او حسن علیه السلام، من قدیم الاحسانم و آن حسین علیه السلام و همه آنها مرا ستایش می کنند.

ابن بابویه از امام صادق علیه السلام، از پدران گرامی ایشان علیهم السلام روایت کرده است وقتی امام حسن علیه السلام به دنیا آمد، جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و یک پارچه حریر بهشتی به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داد که در آن اسم امام حسن علیه السلام نوشته شده بود و نام امام حسین نیز از نام امام حسن علیه السلام از گرفته شده است.

ص: 20

همچنین ابن بابویه از عکرمه روایت کرده است وقتی فاطمه زهرا علیها السلام امام حسن علیه السلام را به دنیا آورد ایشان را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آورد و پیامبر ایشان را امام و حسن علیه السلام نام نهادند و وقتی امام حسین علیه السلام را به دنیا آورد ایشان را نیز نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آورد و عرض کرد یا رسول صلی الله علیه وآله وسلم این کودک زیباتر است، آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را حسین نام نهادند.

محمد بن احمد بن شاذان از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: به این دلیل نام او را حسن علیه السلام نهادم که خداوند، آسمان ها و زمین ها را به وسیله احسان خویش برپا کرد و حسن علیه السلام از احسان گرفته شده و «علی» و «حسن» دو اسم خدای تبارک و تعالی هستند و حسین نیز مصغر نام حسن است.

(4)

### **امام حسن و امام حسین علیهم السلام نوری از وجود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند**

ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب، امامت از انس بن مالک از معاذ بن جبل روایت کرده است شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی، من و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام را هفت هزار سال قبل از دنیا آفرید.

عرض کردم: یا رسول صلی الله علیه وآله وسلم شما در آن زمان کجا بودید؟ فرمودند بر عرش بودیم و خدای تبارک و تعالی را تسبیح و تمجید و تحمید و تکبیر و تحلیل می کردیم.

عرض کردم: به چه شکل بودید؟ فرمودند: نور بودیم پس وقتی خدای تبارک و تعالی خواست ما را به صورت انسان خلق کند، ابتدا ما را به صورت ستونی از نور در آورد و در ارحام مادران و اصلاب پدران گذاشت، سپس از صلیبی به صلیبی و از رحمی به رحم دیگر انتقال داد تا ما را در صلب عبد المطلب علیه السلام قرار داد آنگاه آن نور را نصف کرد نصفش را در عبدالله و

ص: 21

نصف دیگرش را در ابوطالب علیه السلام قرار داد پس نصفی که مال من بود در رحم آمنه علیها السلام قرار داد و او مرا به دنیا آورد و نصف دیگرش که مال علی علیه السلام بود در فاطمه بنت اسد علیها السلام قرار داد و او علی را به دنیا آورد، سپس خدای تبارک و تعالی آن نور را به من برگرداند و فاطمه زهرا علیها السلام را از من خارج کرد و نور دیگر را به علی علیه السلام برگرداند و از آن حسن و حسین علیهم السلام به وجود آمدند، پس همه ما از آن دو نیمه نور هستیم .

آن گاه نوری که برای علی علیه السلام بود در حسن علیه السلام و نوری که مال من بود در حسین علیه السلام به وجود آمد و آن نور در فرزنداناش تا روز قیامت باقی خواهد ماند.

(5)

### داستان مهر زدن به سنگ

محمد بن یعقوب کلینی از عبدالکریم بن عمرو از حبابه والبیة روایت کرده است روزی امام علی علیه السلام را دیدم به ایشان عرض کردم خدا تو را رحمت کند نشانه امامت چیست؟

آن گاه امام علی علیه السلام به سنگی که در کنار من بود اشاره کردند و فرمودند: آن را

نزد من بیاور، آن سنگ را نزد ایشان آوردم.

ایشان سنگ را گرفتند و با انگشتری که داشتند مهر ولایت را بر آن سنگ را زدند و فرمودند هرکس این کار را بعد از من انجام داد امام خواهد بود.

راوی می گوید: وقتی امام علی علیه السلام به شهادت رسید آن سنگ را نزد امام حسن علیه السلام بردم و عرض کردم ای مولای من آیا شما امام هستید؟

امام حسن علیه السلام فرمودند: بله من امام و جانشین بعد از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستم آن سنگ را به من بده تا به تو نشان دهم من نیز آن سنگ

می را به ایشان دادم و ایشان نیز همان کاری را که پدر گرامی شان امام علی علیه السلام انجام داده بودند انجام دادند و مهر ولایت و امامت خود را بر آن سنگ زدند .

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام ، نزد امام حسین علیه السلام آمدم و عرض کردم.

سرورم آیا شما امام هستید؟ ایشان فرمودند: بله من امام و جانشین بعد از پدر و برادرم علیهما السلام هستم.

سپس فرمودند آن سنگ را به من بده من نیز آن سنگ را به ایشان دادم و ایشان نیز مانند پدر و برادر گرامی شان مهر ولایت را بر آن سنگ زدند.

همچنین آن سنگ را بعد از امام حسین علیه السلام، نزد امام سجاد علیه السلام، امام محمد

باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام آوردم و همه آن ها روی سنگی که داشتم مانند امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام مهر ولایت زدند.

محمد بن هشام روایت کرده است که حبابه نه ماه بعد از اینکه امام رضا علیه السلام بر آن سنگ مهر زدند دار فانی را وداع گفت و به دار باقی پیوست.

(6)

### **علم داشتن به زبان های دو شهر در مشرق و مغرب**

محمد بن یعقوب کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است امام حسن علیه السلام فرمودند: همانا برای خدای تبارک و تعالی دو شهر، است یکی در مشرق و دیگری در مغرب که دور آن شهر با حصار آهنی معلوم شده است که هر یک از آنها یک میلیون دروازه و هر دروازه یک میلیون لغت دارد که همه لغت ها با یکدیگر فرق می کنند، به خدا قسم من به آن لغت ها آگاهم و بین آنها و بر آنها حجتم و برادرم امام حسین علیه السلام نیز بر آنها آگاه و حجت است.

### **علم داشتن به زبان های دو شهر دیگر**

سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات از ابی سعید همدانی روایت کرده است شنیدم امام حسن علیه السلام فرمودند: همانا برای خدای تبارک و تعالی دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب آن دو شهر با حصار آهنی معلوم شده است

ص: 23

که هر یک از آنها هفتاد هزار دروازه دارد و از هر دروازه هفتاد میلیون نفر وارد می شوند که لغت هر یک از آنها با یکدیگر فرق می کند و هیچ یک از فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آن آگاه نیستند به جز من و برادرم حسین علیه السلام و همانا من و برادرم بر آنها حجّت هستیم.

### تسبیح گفتن یک جام نازل شده از بهشت

صاحب ثاقب مناقب از امام علی علیه السلام روایت کرده است روزی جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می آمد در حالی که در دست ایشان یک جام از جام های بهشتی بود، پس آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می داد و عرض کرد این هدیه از طرف خدای تبارک و تعالی برای تو و اهل بیت علیهم السلام است. آن جام در دست آنها تسبیح کرد و آنان از میوه ای که در آن بود خوردند و من نیز از آن خوردم و هنوز شیرینی آن میوه را در دهانم حس می کنم.

(9)

### چاپ کردن مهر ولایت بر سنگ ام اسلم

شیخ کلینی رحمه الله علیه از شیخ مفید، از موسی فرزند محمد فرزند اسماعیل فرزند، عبدالله فرزند، عباس فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام، از جعفر فرزند، زید فرزند امام موسی کاظم علیه السلام، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدران بزرگوارشان علیه السلام روایت کرده است روزی ام اسلم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد در حالی که ایشان در منزل همسر بزرگوارشان ام سلمه علیها السلام تشریف داشتند.

وقتی ام اسلم به منزل ام سلمه علیها السلام رفت، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در آنجا ندید، از ام سلمه علیها السلام سؤال کرد: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کجا هستند؟

ام سلمه: گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای حاجتی بیرون رفته اند و چند لحظه دیگر خواهند آمد.

ام اسلم منتظر ماند تا وقتی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تشریف آوردند؛ وی به احترام

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جا برخاست و دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بوسید، سپس عرض کرد پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم! من کتاب های پیشین را مطالعه کرده ام در آنجا نوشته شده بود که برای هر پیامبری جانشینی است و همانا حضرت موسی علیه السلام دو جانشین داشت یکی برادرش هارون فرزند عمران و دیگری شمعون فرزند نون و پیامبران بعدی نیز جانشین داشتند جانشین و وصی شما بعد از شما کیست؟

ایشان فرمودند: ای ام اسلم من در حیات و بعد از حیاتم فقط یک جانشین و وصی دارم .

ام اسلم می گوید: ایشان در همان حال دست مبارکشان را بر تخته سنگی زدند و آن سنگ به اذن خدا، خاک شد سپس آن را خمیر کردند و مهر نبوت را بر آن حک کردند و فرمودند هرکس بعد از من این کار را انجام داد وصی و جانشین بعد از من در حیات و بعد از حیات من است.

ام اسلم علیها السلام می گوید: از ایشان خدا حافظی کردم و نزد امام علی علیه السلام مشرف شدم و به ایشان عرض کردم ای مولای من پدر و مادرم فدایت! آیا شما وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حیات و بعد از حیات ایشان هستید؟

ایشان فرمودند: بله ای ام اسلم! سپس دست مبارکشان را به آن سنگی که همراه من بود زدند و آن سنگ به اذن خدای تبارک و تعالی خاک شد سپس ایشان مانند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را خمیر کردند و مهر ولایت را بر آن حک کردند و دوباره آن سنگ به حالت قبلی خود برگشت؛ در حالی که مهر نبوت و ولایت بر آن حک شده بود.

امام علی علیه السلام: فرمودند ای ام اسلم هرکس بعد از من چنین کاری را انجام دهد، وصی و جانشین و امام بعد از من خواهد بود.

ام اسلم می گوید بعد از شهادت امام علی علیه السلام نزد فرزند برومندش امام حسن علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم ای مولای من آیا شما جانشین و امام بعد از پدر بزرگوارتان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید؟



ایشان فرمودند: بله، به راستی بعد از پدر بزرگوارم من جانشین و امام هستم پس آن سنگ را به من بده تا به تو نشان دهم و ثابت کنم .

ام اسلم می گوید: من آن سنگ را به ایشان دادم و ایشان نیز مانند جد و پدرش آن سنگ را به اذن خدا خاک کرد، سپس آن را خمیر کرد و مهر امامت و ولایت خود را بر آن زد، آن گاه سنگ به حالت قبلی خود درآمد؛ در حالی که مهر نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مهر ولایت و امامت امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام بر آن حک شده بود.

سپس فرمودند: ای ام اسلم هرکس بعد از من این کار را انجام دهد بعد از من امام خواهد بود.

ام اسلم می گوید بعد از شهادت امام حسن علیه السلام به نزد امام حسین علیه السلام مشرف شدم و از ایشان سؤال کردم ای مولای من آیا شما بعد از امام حسن علیه السلام امام، هستید؟

ایشان فرمودند: بله، به راستی بعد از برادرم امام حسن علیه السلام من وصی و امام برحق هستم پس آن سنگ را به من بده تا به تو نشان دهم سپس آن سنگ را به ایشان دادم و ایشان نیز مانند جد و پدر و برادرش به اذن خدای تبارک و تعالی آن را خاک کرد، سپس آن را خمیر کرد و مهر ولایت و امامت خود را بر آن زد سپس آن سنگ به حالت قبلی خود برگشت؛ در حالی که مهر نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مهر ولایت امام علی علیه السلام و امام حسن علیهم السلام و مهر ولایت و امامت ایشان بر آن حک شده بود.

راوی می گوید: بعد از شهادت، ایشان نزد فرزندش امام سجاد علیه السلام رفتم و ایشان نیز این کار را انجام دادند.

(10)

### نازل شدن انار و کنار از بهشت

در ثاقب مناقب از ابی الحسن عامر بن عبدالله رحمه الله از پدرش از امام صادق علیه السلام، از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امام حسین علیه السلام روایت شده است روزی با برادرم امام

ص: 26

حسن علیه السلام نزد جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرفّ شدم؛ در حالی که جبرئیل امین علیه السلام نزد ایشان بود و خود را به شکل دحیه از سران) شام و از اولین کسانی که به اسلام گرویده بودند) در آورده بود.

او هر وقت نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مشرف می شد، کنار به و انار با خود می آورد. وقتی ما نزد او می رفتیم از آن میوه ها به ما می داد پس جیب های او را گشتیم. جبرئیل امین علیه السلام به جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم! حسن و حسین علیهما السلام چه چیزی می خواهند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: آنها فکر می کنند که تو دحیه هستی او هر وقت نزد من می آید، کنار به و انار می آورد و به حسن و حسین علیهما السلام می دهد. آن گاه جبرئیل امین علیه السلام دست خود را به فردوس اعلا بالا برد و انار و کنار و به آورد و به ما داد و ما خیلی خوشحال شدیم و با خوشحالی از جد بزرگوارمان خدا حافظی کردیم وقتی خواستیم از مسجد بیرون برویم پدرمان علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدیم و مقدای از کنار و به و انار بهشتی به ایشان تعارف کردیم و ایشان از آن برداشتند و نوش جان کردند و مقداری نیز با خود بردند. وقتی نزد جدّمان رسید به ایشان عرض کرد: ای علی علیه السلام از این میوه میل کن و به من نیز، بده به راستی که جبرئیل امین آن را از فردوس اعلا برای حسن و حسین علیهم السلام آورده است.

(11)

### **نازل شدن خربزه انار، به و سیب بهشتی**

در ثاقب مناقب، از امام سجاد علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام روایت شده است روزی برادرم حسن علیه السلام گرسنه شد و بالای گنبد مسجد النبی رفت و از بالا بر زمین افتاد در همان حال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را گرفتند و نگذاشتند با زمین برخورد کند و ایشان را بغل کردند و به ایشان فرمودند: جدّت به فدایت آیا چیزی می خواهی؟ ایشان فرمود بله یک خربزه می خواهم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را بغل کردند و بالا انداختند تا جایی که به سقف مسجد رسید وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

ص: 27

ایشان را گرفتند در همان لحظه مرد خوش سیمایی وارد مسجد شد در حالی که لباس هایش را بالا زده و چیزی در آن گذاشته بود، آن گاه از داخل لباسش دو، خربزه، دو، انار دو به و دو سیب بیرون آورد و به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم داد ایشان نیز به برادر امام حسن علیه السلام دادند و فرمودند: خدا را از اینکه شما را مانند برگزیده های بنی اسرائیل قرار داده شاکرم؛ زیرا آنها هر چیزی از خدا طلب می کردند خداوند به آنها عطا می کرد.

سپس فرمودند: ای حسنم ای نور چشمانم آنها را بردار و به برادر و پدر و مادرت بده و از آن بخورید و برای من نیز بگذارید.

ما شروع کردیم به خوردن میوه ها بدون تغییر می ماندند تا وقتی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در گذشتند، آن گاه خربزه تغییر کرد و از بین رفت و بقیه میوه ها تغییری نکردند تا این که مادر بزرگوارمان فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفتند آن گاه انار تغییر کرد و از بین رفت، سپس از میوه های دیگر خوردیم و آنها هیچ تغییری نکردند تا وقتی که پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسیدند پس به تغییر کرد و از بین رفت و فقط دو عدد سیب باقی ماند.

من و برادرم حسن علیه السلام از آن دو سیب می خوردیم تا اینکه در آخرین لحظات زندگی برادرم حسن علیه السلام یکی از سیب ها تغییر یافت و من آن را در بستر ایشان، دیدم آنگاه از آن میل کردیم و آن سیب از بین رفت و فقط یکی برای من ماند.

این محیص می گوید: در کربلا با عمر بن سعد بودم وقتی امام حسین علیه السلام تشنه شد آن سیب را از کیسه خود درآورد و میل کرد وقتی ایشان به شهادت رسیدند من دنبال آن سیب گشتم؛ ولی اثری از آن نیافتم پس در همان حال صدایی از جمعی شنیدم در حالی که آن جمع را نمی دیدم آنها می گفتند: فرشتگان هر صبح هنگام طلوع فجر به زیارت ایشان می آیند؛ زیرا عطر آن سیب به مشام می رسد.

### نازل شدن، نان کشمش و خرما از بهشت

در ثاقب مناقب، از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت شده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام مشرف شدند و در مورد فضائل خود و اهل بیتش علیهم السلام در یک روایت طولانی تعریف کردند؛ در همان حال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کردند: ای پدر بزرگوام فرزندانم دیشب گرسنه خوابیدند و اکنون نیز گرسنه هستند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای فاطمه علیها السلام بلند شو و طبقی که در فلان جا است برایم بیاور؛ فاطمه زهرا علیها السلام تعجب کرد و عرض کرد ای پدر بزرگوام طبقی در آنجا نیست.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند بلند شو هر کس دستورم را اطاعت کند دستور خدای تبارک و تعالی را اطاعت کرده است.

آن گاه فاطمه زهرا علیها السلام وارد مسجد شد و طبقی در آنجا دید که با پارچه و شامی پوشیده شده بود، پس آن را برداشت و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را گرفتند و رویش را کنار زدند و در آن نان سفیدی مانند نان شامی و کشمش مانند کشمش طائف و خرمایی مانند خرمای عجوه بود، آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: علی علیه السلام را صدا بزن و حسن و حسین علیهم السلام را بیدار کن فاطمه زهرا آن کار را کردند آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم طبق را میان آنان قرار دادند و شروع کردند به میل کردن آن

### نازل شدن انار بهشتی

صاحب ثاقب مناقب، از سلمان فارسی و نیز شیخ دیلمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است روزی در مدینه باران بارید، آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از قطع شدن باران با جمعی از اصحابشان از مدینه بیرون رفتند در حالی که امام علی علیه السلام با آنها

نمود. وقتی به دروازه شهر مدینه رسیدند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کنار دروازه شهر نشستند و منتظر امام علی علیه السلام ماندند و اصحاب ایشان نیز دور ایشان، ایستادند در همین حال بودند که یک باره امام علی علیه السلام به دروازه شهر مدینه رسید، آن گاه جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و سخنانی را به ایشان عرض کرد

وقتی ایشان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برخاستند و با دست مبارکش بر صورت و بدن امام علی علیه السلام به کشیدند و فرمودند من هشدار دهنده و تو هدایت کننده بعد از من هستی و در همان لحظه مانند یک چشم به هم زدن خدای تبارک و تعالی این آیه شریفه را بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل کرد **أَنْتَ مَذْبُورٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**؛ ای محمدا تو هشدار دهنده من باش و برای هر قوم هدایت کننده ای است.

سپس جبرئیل علیه السلام به آسمان رفت و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سر مبارک خود را به طرف آسمان بلند کردند یکباره دستی دیدند سفیدتر از برف که اناری سبزتر از زمرد در آن قرار داشت سپس آن انار به سوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد تا وقتی که در دست مبارک ایشان قرار گرفت. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قسمتی از آن را به امام علی علیه السلام دادند و به ایشان فرمودند: از آن بخور و بقیه اش را برای فاطمه و حسن و حسین بگذار، سپس رو به مردم کردند و فرمودند: ای مردم این سیب هدیه ای از طرف خدای تبارک و تعالی برای من و جانشینم و دخترم و حسن و حسین علیهم السلام است.

(14)

### نازل شدن ترنج بهشتی

در ثاقب مناقب، از جابر بن عبدالله انصاری علیه السلام روایت شده است شبی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدم در حالی که در دست ایشان یک ترنج بهشتی بود که عطرش تمام شهر مدینه را عطر آگین کرده بود.

ایشان به منزل ام سلمه همسر بزرگوارشان رفتند و آن میوه بهشتی را در آنجا گذاشتند، وقتی صبح شد آن ترنج را خواستند، پس آن را نزد ایشان آوردند

ص: 30

و ایشان آن میوه بهشتی را به پنج قسمت تقسیم کردند و یکی از آن پنج قسمت را خودشان میل کردند و قسمتی را به امام علی علیه السلام و قسمتی را به فاطمه زهرا علیها السلام و قسمتی را به امام حسن علیه السلام و قسمتی آخر را به امام حسین علیه السلام دادند .

ام سلمه به ایشان عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چرا از این میوه به من ندادید؟ آیا من از همسران شما نیستم؟

ایشان فرمودند: بله هستی؛ ولی این ترنج از ترنج های بهشتی است که برادرم جبرئیل علیه السلام آن را برایم آورده است و از طرف خدای تبارک و تعالی به من دستور داده که این میوه بهشتی را فقط به علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بدهم و اگر این طور نبود به تو می دادم.

(15)

### رعد و برق در آسمان

در مناقب از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است: روزی امام حسن و امام حسین علیهم السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بازی می کردند تا وقتی که شب شد، آنگاه ایشان به آن دو بزرگوار فرمودند: نزد مادرتان فاطمه زهرا علیها السلام بروید.

آن دو بزرگوار به طرف منزل حرکت کردند در همان لحظه آسمان برقی زد و راه را برای آن دو بزرگوار روشن کرد تا وقتی که وارد منزل شدند و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به آن دو بزرگوار نگاه می کردند و می فرمودند حمد و سپاس مخصوص خدایی است که ما اهل بیت را بر دیگران اکرام کرد.

(16)

### روشنایی در آسمان

یکی از صحابه می گوید شبی به امامت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز می خواندم، حسن و حسین هنگام رکوع وارد مسجد شدند و از دوش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بالا رفتند.

صلی الله علیه وآله وسلم پیامبر رکوع خود را طولانی کردند سپس به سجده رفتند در حالی که آن در

ص: 31

بزرگوار روی دوش ایشان بودند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از تمام شدن، نماز آن دو بزرگوار را روی زانوی خود گذاشتند و بوسیدند و بوییدند ف البدر الشوربة راوی می گوید روزی این کار را تکرار کردند تا وقتی که شب شد و آن دو بزرگوار خواستند به منزل بروند، من به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آیا اجازه می دهید که این دو بزرگوار را همراهی کنم و ایشان را تا منزل برسانم؟ ایشان فرمودند: لازم نیست این کار را انجام دهی آن گاه آن دو بزرگوار در همان شب تاریک بیرون رفتند ناگهان آسمان روشن شد و راه آن دو بزرگوار را روشن کرد تا وقتی که وارد منزل شدند.

(17)

### مراقبت یک جن از آن دو بزرگوار

ابن بابویه در امالی از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است: روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه عایشه بیمار شد، آن گاه فاطمه زهرا علیها السلام همراه امام حسن و امام حسین علیهم السلام به عیادت ایشان رفتند در حالی که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیهم السلام در دو طرف فاطمه زهرا علیها السلام راه می رفتند تا وقتی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند، آن گاه امام حسن علیه السلام سمت راست و امام حسین علیه السلام سمت چپ ایشان نشستند و بدن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را می مالیدند تا وقتی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خوابیدند پس فاطمه زهرا علیها السلام به امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمودند: ای حسنینم ها علیهم السلام جدّ بزرگوارتان خوابیده است بلند شوید به منزل برگردیم.

آن ها عرض کردند مادر جاننا کمی دیگر صبر کنید تا لحظه ای دیگر نزد جدمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمانیم. آن گاه حضرت فاطمه زهرا اجازه دادند و مدّتی دیگر در آنجا ماندند تا وقتی که حسنین نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خوابیدند و فاطمه زهرا علیها السلام برخاستند و به منزل رفتند.

بعد از مدّتی امام حسن و امام حسین علیهم السلام از خواب بیدار شدند و در همان شب تاریک از منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیرون رفتند در حالی که هوا ابری بود و رعد

ص: 32

و برق می زد و از آسمان باران می بارید یکباره نوری جلوی ایشان ظاهر شد و آنها با آن نور، راهشان را می دیدند امام حسن علیه السلام با دست راست دست چپ امام حسین علیه السلام را گرفتند و رفتند تا وقتی که به باغ بنی نجار رسیدند وقتی داخل باغ شدند راه را گم کردند و نمیدانستند از کدام راه بروند، امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمودند: ای برادر جان خسته شده ایم و راه نیز گل آلود است، پس باید در همین مکان بخوابیم تا صبح شود آنگاه به خانه برویم امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر جان آنچه دوست داری انجام بده سپس زیر یک درخت همدیگر را بغل کردند و خوابیدند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خواب بیدار شدند و حسنین علیهم السلام را ندیدند کسی را به منزل فاطمه زهرا علیها السلام فرستادند؛ ولی فرستاده ایشان آن دو بزرگوار را در منزل فاطمه زهرا علیها السلام ندید آنگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هر برگشت و عرض کرد آن بزرگوار را پیدا نکردم، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با این که بیمار بودند برخاستند و رفتند در حالی که می فرمودند: «بارالها وکیل من بر آن ها هستی یکباره نوری از وجود ایشان خارج شد تا وقتی که آن نور به باغ بنی نجار، رسید در حالی که آن شب باران شدیدی می بارید و هیچ کس مانند آن را ندیده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همان طور راه می رفتند تا به آن باغ رسیدند و آن دو بزرگوار را دیدند در حالی که خوابیده بودند و ماری با دو بال نزد ایشان بود که یکی از ناله هایش را روی امام حسن علیه السلام و دیگری را روی امام حسین علیه السلام گذاشته بود تا، باران آن دو بزرگوار را خیس نکند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دیدن آن دو بزرگوار خوشحال شدند، سپس آن مار متوجه شد و گفت: بارالها! تو و فرشتگانت را شاهد قرار می دهم که این دو فرزند رسالت خاتم انبیا را محافظت کردم و مانع رسیدن آب به این دو بزرگوار شدم و آنها را صحیح و سالم تحویل جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دادم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن مار فرمودند ای مارا تو کیستی؟



آن مار عرض کرد: من یکی از فرستاده‌های جن هستم

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: از کدام قبیله؟

مار عرض کرد از قبیله بنی ملیح جریان این است که ما یک آیه از آیات خداوند تبارک و تعالی را فراموش کردیم سپس قبیله ما جلسه گرفتند و مرا انتخاب کردند و نزد شما فرستادند تا در مورد آن آیه از شما سؤال کنم وقتی به این جا رسیدم صدایی شنیدم که به من فرمود: این دو بزرگوار فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند از این دو بزرگوار از شر حیوانات و غیره محافظت کن. من با خود گفتم: بهتر از این نمی شود آن گاه از این دو بزرگوار به دقت مراقبت کردم تا این که شما تشریف آوردید. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همان آیه را که فراموش کرده بودند به آن جن یا همان مار یاد دادند و آن مار خدا حافظی کرد و رفت سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امام حسن علیه السلام را در طرف راست و امام حسین علیه السلام را در طرف چپ شانه خود گذاشتند و به طرف خانه حرکت کردند.

در همان حال امام علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیدند و به ایشان عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم یکی از آنها را به من بدهید تا شما را در حمل آنها کمک کنم آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امام حسن علیه السلام فرمودند: آیا دوست داری روی دوش پدرت علی بروی؟

امام حسن علیه السلام در جواب جد بزرگوارش عرض کرد: ای جد بزرگوارم همانا دوش شما بهتر از دوش پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است؟

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رو کردند به امام حسین و فرمودند: ای حسین علیه السلام دوست داری روی دوش پدرت علی علیه السلام بروی؟

امام حسین علیه السلام در جواب جد بزرگوارش عرض کرد یا جدا دوش شما بهتر از دوش پدرم است.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن دو بزرگوار را نزد فاطمه زهرا علیها السلام بردند و فاطمه زهرا برای آن دو بزرگوار خرما آماده کرد و آن دو بزرگوار از آن خرما خوردند .

تا سیر شدند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آن دو بزرگوار فرمودند بلند شوید و با هم کشتی بگیرید .

فاطمه زهرا علیها السلام می فرماید من برای حاجتی بیرون رفتم وقتی برگشتم شنیدم که پدرم به امام حسن علیه السلام می فرماید ای حسن علیه السلام ، حسین علیه السلام را بر زمین بزن . بزن تعجب کردم و به پدرم عرض کردم ای پدر بزرگوارم عجب است که شما بزرگتر را بر کوچکتر تشویق می کنی .

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: چرا حسن علیه السلام را تشویق نکنم در حالی که اکنون حبیبم جبرئیل علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود: ای حسین علیه السلام حسن علیه السلام را بر زمین بزن .

(11)

## داستان مار

در تاریخ بلاذری روایت شده است روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به منزل فاطمه زهرا علیها السلام رفتند و ایشان را جلوی منزل دیدند . به ایشان فرمودند ای نور چشمانم چرا اینجا ایستاده ای؟

فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد دو نور چشمم حسن و حسین علیهم السلام از منزل

بیرون رفته اند و تاکنون به منزل برنگشته اند و من نگران هستم .

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب خویش به دنبال حسن و حسین علیهم السلام رفتند تا وقتی که به یک غار رسیدند و آن دو بزرگوار را در غار دیدند در حالی که همدیگر را بغل کرده خوابیده بودند و ماری کنار آن دو بزرگوار بود .

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تکه سنگی برداشتند و خواستند به آن مار بزنند که آن مار متوجه شد و عرض کرد سلام بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من هیچ کار بدی نکرده ام فقط خواستم از این دو بزرگوار محافظت کنم .

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز برای آن مار دعای خیر کردند، سپس امام حسن علیه السلام را بر دوش راست و امام حسین علیه السلام را بر دوش چپ خود گذاشتند. در همان حال

ص: 35

جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و امام حسین علیه السلام را گرفت تا وقتی که به منزل رسیدند.

آن دو بزرگوار افتخار می کردند امام حسن علیه السلام می فرمود: به راستی که من بر دوش بهترین خلق خدای تبارک و تعالی هستم و امام حسین علیه السلام می فرمود: به راستی که من بر دوش بهترین خلق خدا در آسمان ها هستم.

(19)

### داستان یک فرشته

عبدالله بن عباس می گوید: روزی با بعضی از اصحاب همراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نشسته بودیم که فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدند در حالی که پریشان بودند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان فرمودند: ای فاطمه زهرا علیها السلام چرا این قدر پریشان هستی؟ ایشان عرض کرد ای پدر گرامی! ام دو نور چشمانم از منزل بیرون رفته اند و تاکنون به منزل بازنگشته اند و در مورد آن دو بزرگوار خیلی نگران هستم؛ زیرا پدرشان نیز پنج روز پیش به یکی از نخلستان ها در روستای دالیه رفته و تاکنون برنگشته است و من دنبال آن دو بزرگوار به منزل شما رفتم ولی آنان را پیدا نکردم اکنون نزد شما آمده ام تا کاری کنید؛ زیرا خیلی نگران هستم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به یکی از اصحاب فرمودند بلند شو و دنبال حسن و حسینم علیهم السلام بگرد سپس به سلمان فارسی و ابوذر و چند نفر دیگر رو کردند و فرمودند: بروید دنبال آن دو بزرگوار.

راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و هفتاد نفر را برای این کار مأمور کردند و بعد از ساعتی همه آنها به مسجد بازگشتند در حالی که آن دو بزرگوار را پیدا نکرده بودند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خیلی ناراحت شدند و روی پای خود ایستادند و کنار در مسجد رفتند و با گریه و زاری دعا کردند و فرمودند: بارالها به حق ابراهیم علیه السلام خلیل خودت و به حق آدم صفات خودت از این دو بزرگوار و نورچشمانم

ص: 36

و میوه دلم در صحرا و دریا محافظت کن و هر شر و پلیدی را از آنان دور کن به رحمت تو ای مهربان ترین مهربانان.

راوی می گوید: در همان حال جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ناراحت و پریشان مباش، به راستی که حسن و حسین علیهم السلام در دنیا و آخرت با فضیلت و با کرامت هستند و اکنون در مزرعه بنی نجار همدیگر را بغل کرده و خوابیده اند و خدای تبارک و تعالی فرشته ای را مسئول محافظت از آن دو بزرگوار قرار داده است.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خیلی خوشحال شدند و با جمعی از اصحاب به طرف مزرعه بنی نجار رفتند در حالی که جبرئیل امین علیه السلام در طرف راست و میکائیل علیه السلام در طرف چپ و مسلمانان در اطراف ایشان حرکت می کردند.

وقتی به آن مزرعه رسیدند آن دو بزرگوار را دیدند در حالی که فرشته ای نزد آن دو بزرگوار ایستاده بود و یک بال خود را زیر و بال دیگرش را روی آن دو بزرگوار قرار داده بود.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن دو بزرگوار را بوسیدند و بغل کردند و با خوشحالی به طرف مسجد حرکت کردند در حالی که می فرمودند: ای مردم بدانید که هرکس با این دو بزرگوار دشمنی کند وارد جهنم و هرکس این دو بزرگوار را دوست بدارد وارد بهشت خواهد شد و به خاطر کرامت این دو بزرگوار نزد خدا، نام این دو بزرگوار در تورات به نام «شبر» و «شیر» آمده است.

(20)

### فرشته ای به صورت اژدها

شیخ فخری از سلمان فارسی روایت کرده است روزی جبرئیل امین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد در حالی که انگوری از بهشت در دستش بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: ای سلمان به منزل فاطمه زهرا علیها السلام برو و دو نور چشمم حسن و حسین علیهم السلام را با خود بیاور تا از این انگور بهشتی بخورند.

ص: 37

راوی می گوید من به دستور ایشان به منزل فاطمه زهرا علیها السلام رفتم ولی آن دو بزرگوار را در آنجا ندیدم فکر کردم آن دو بزرگوار به منزل خاله هایشان رفته اند پس به دنبال آن دو بزرگوار به منزل خاله هایشان رفتم؛ ولی آن دو بزرگوار را ندیدم به مسجد برگشتم و جریان را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم. ایشان خیلی ناراحت شدند و از جای خود برخاستند و کنار در مسجد رفتند و با نگرانی و پریشانی به اصحاب خود فرمودند: به من بگویید که نور چشمانم کجایند هرکس به من بگوید آن دو بزرگوار کجا هستند بهشت بر او واجب خواهد شد.

در همان حال بار دیگر جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چرا پریشان خاطر هستی؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: من برای دو فرزند بزرگوارم حسن و حسین علیهم السلام نگران هستم و از کار یهود در مورد آن دو بزرگوار خیلی می ترسم .

جبرئیل امین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا از کار یهود نسبت به آن دو بزرگوار ترس؛ بلکه از کار منافقان بترس و بدان که دشمنی منافقان سرسخت تر از یهود است و اکنون دو نور چشمت حسن و حسین علیهم السلام در باغ بنی دحداح خوابیده اند.

راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با سرعت به طرف آن باغ رفتند و ایشان را دیدند در حالی که همدیگر را بغل کرده و خوابیده بودند و یک اژدهای ترسناک کنار ایشان بود و از آن دو بزرگوار محافظت می کرد.

وقتی آن اژدها متوجه تشریف فرمایی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شد به اذن خدای تبارک و تعالی گفت: سلام بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سلام و درود خدا بر تو و خاندان پاک و پاکیزه ات بادا من اژدها نیستم من کرویین فرشته ای از فرشتگان خدا هستم و به خاطر غافل شدن از ذکر خدای تبارک و تعالی به اژدها تبدیل شده ام و مرا از آسمان نیز بیرون انداخته اند. مدتی است که دنبال این دو بزرگوار

می‌گردم تا از این دو بزرگوار نزد خدای تبارک و تعالی شفاعت بخواهم تا خدا از غفلت من بگذرد به راستی که این دو بزرگوار منزلت و مقام بزرگی نزد خدای تبارک و تعالی دارند.

راوی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شروع کردند به بوسیدن آن دو بزرگوار تا وقتی که آنان بیدار شدند آنگاه به آن دو بزرگوار فرمودند به این بیچاره مسکین نگاه کنید پس آن دو بزرگوار به اژدها نگاه کردند و با ترس به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند: ای جدّ بزرگوار این موجود بد چهره کیست که ما از آن می‌ترسیم؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: به راستی که او از فرشتگان خدای تبارک و تعالی است. او به دلیل غافل شدن از ذکر خدای تبارک و تعالی به این صورت درآمده و اکنون محافظ شما بوده است و از شما می‌خواهد که برای او دعا کنید تا خدا او را ببخشد و او را به مقام قبلی خود برگرداند.

راوی می‌گوید: امام حسن و امام حسین علیهم السلام دستهای مبارک خود را به طرف آسمان بردند و فرمودند: بارالها به حق جدّمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و به حق، پدرمان حجت و ولی تو علی بن ابی طالب علیه السلام و به حق مادرمان کنیزت سرور زنان جهانیان از این فرشته بگذر و غفلت او را ببخش و او را مشمول رحمت خود قرار ده و او را به مقام قبلی اش نزد فرشتگان در آسمان برگردان.

راوی می‌گوید: به خدا قسم قبل از تمام شدن دعای آن دو بزرگوار جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: به حق این دو بزرگوار از غفلت این فرشته گذشتم و او را به مقام خویش برگرداندم.

راوی می‌گوید: سپس جبرئیل امین علیه السلام و آن فرشته به سوی آسمان رفتند، در حالی که خدای تبارک و تعالی را تسبیح و تقدیس می‌کردند.

بعد از مدّتی جبرئیل امین علیه السلام در حالی که متبسم بود نازل شد و فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به راستی که آن فرشته در آسمان ها به خود می‌بالد و می‌گوید: چه

کسی بهتر از من است در حالی که من مورد شفاعت دو سرور و دو ذخیره (حسن و حسین علیهم السلام) هستم

(21)

## داستان گردنبد مروارید

شیخ فخرالدین نجفی روایت کرده است روزی یک مرد نصرانی از طرف پادشاه روم نزد یزید لعین رفت و در مجلسی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آنجا بود حاضر شد وقتی آن نصرانی نشست و سر مبارک حضرت را دید آن قدر اشک از چشمانش جاری شد که تمام محاسنش از اشک خیس شد.

سپس به یزید رو کرد و گفت: ای یزید وقتی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تاجر بودم وارد مدینه شدم و خواستم هدیه ای به ایشان بدهم آن گاه از اصحاب و یاران ایشان سؤال کردم که بهترین چیزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دوست دارد چیست؟

آن ها به من گفتند: بهترین چیزی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دوست دارد عطر و بوی خوش است.

پس من مقداری مشک خوشبو و مقداری عنبر را در یک پارچه کوچک گذاشتم و خدمت ایشان مشرف شدم ایشان در آن روز در منزل همسر گرامی شان ام سلمه، بودند وقتی ایشان را دیدم از چهره نورانی ایشان چشمانم روشن شد و خیلی خوشحال شدم سلام کردم و آن پارچه را به ایشان تقدیم کردم.

ایشان فرمودند این چیست؟

عرض کردم: هدیه ناچیزی است بر من منت بگذارید و آن را از من قبول کنید.

فرمودند: اسم تو چیست؟

عرض کردم عبد الشمس.

ص: 40

فرمودند: اسم خود را عوض کن

به ایشان عرض کردم چه نامی برای خود قرار بدهم؟

فرمودند: من اسم تو را عبدالوهاب بنده بسیار بخشنده قرار می دهم و از این به بعد اسم تو عبدالوهاب خواهد بود.

راوی می گوید: من با دقت به ایشان نگاه کردم و دیدم ایشان همان شخصی است که حضرت عیسی علیه السلام آمدن ایشان را به ما وعده داده بود همانا شما را در مورد پیامبری صلی الله علیه وآله وسلم بعد از خود بشارت می دهم که اسمش احمد است ایشان خاتم انبیا است که درود خدا بر ایشان و آل ایشان باد.

آن گاه دانستم که ایشان همان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وعده داده شده است، پس به ایشان ایمان آوردم سپس به روم برگشتم و چند سالی است که اسلام آورده ام؛ ولی آن را مخفی کرده ام و اکنون من پسر و چهار دخترم مسلمان هستیم. اکنون من وزیر پادشاه روم هستم؛ ولی هیچ کس در کشور روم از مسلمان بودنم خبر ندارد ای یزید! بدان که روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به منزل ام سلمه ی رفتم و این عزیز که سرش را داخل تشت قرار داده ای وارد شد و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بلند شدند و ایشان را در آغوش گرفتند و ایشان را روی پای مبارک خود نشانند و شروع کردند به بوسیدن و بوییدن ایشان در حالی که می فرمودند: ای نور چشمانم به راستی که هر کس تو را به شهادت برساند و هر کس که او را یاری نکند از رحمت خدا دور شده است، سپس شروع کردند به گریه کردن.

روز دوم که من نزد ایشان بودم همین آقا زاده با برادر بزرگوارش حسن بن علی علیه السلام نزد جدّ خود آمدند و عرض کردند یا جدا! ما با هم کشتی گرفتیم؛ ولی بر همدیگر پیروز نشدیم و اکنون نزد شما آمده ایم تا نزد شما و با قضاوت شما با هم کشتی بگیریم تا بدانیم چه کسی از ما قوی تر است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان فرمودند: لازم نیست با هم کشتی بگیرید بروید یکی از آیات قرآن کریم را بر لوحی بنویسید هر کس خوش خط بنویسد او قوی تر و بهتر است.



آن دو بزرگوار رفتند و بعد از چند لحظه برگشتند در حالی که در دست مبارکشان لوحی بود که یکی از آیات قرآن کریم را بر آن نوشته بودند به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک شدند و آن لوح را به ایشان نشان دادند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آن دو بزرگوار نگاه کردند و نخواستند دل یکی از آن دو بزرگوار بشکند پس به آن دو بزرگوار فرمودند: من پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امی (بیسواد هستم و نوشتن بلد نیستم نزد پدر بزرگوارتان بروید تا ایشان تصمیم بگیرد؛ زیرا ایشان کاتب وحی است).

آن گاه آن دو بزرگوار نزد پدر گرامیشان علی بن ابی طالب علیه السلام رفتند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به منزل فاطمه زهرا علیها السلام مشرف شدند و بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با سلمان فارسی رضی الله عنه برگشتند من در آن زمان با سلمان فارسی رضی الله عنه دوست صمیمی بودم و رابطه نزدیکی با ایشان داشتم به ایشان گفتم ای سلمان به من بگو پدر بزرگوارشان علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه در مورد آن دو بزرگوار قضاوت کردند و چه کسی از آن دو بزرگوار برنده شد؟

سلمان گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست خط آن دو بزرگوار را دیدند متحیر شدند و به فکر فرو رفتند و با خود گفتند: اگر بگویم دست خط حسن علیه السلام خوب و است حسین علیه السلام ناراحت می شود و اگر بگویم دست خط حسین علیه السلام خوب است حسن علیه السلام ناراحت می شود پس آن دو بزرگوار را نزد پدر گرامیشان علی بن ابی طالب علیه السلام به فرستادند.

آن گاه به سلمان گفتم: تو را به صداقتمان و به حق اسلامی که ایمان آوردی قسم می دهم به من بگویی که پدر بزرگوارشان بین آن دو بزرگوار چه حکمی جاری کرد.

سلمان گفت: وقتی آنها نزد پدر گرامی شان آمدند و دست خط خود را به ایشان نشان دادند ایشان نیز به آن دو بزرگوار نگاه کردند و متحیر شدند و نخواستند دل یکی از آن دو بزرگوار بشکند، پس آن دو بزرگوار را نزد مادر

بزرگوارشان فرستادند و به ایشان فرمودند نزد مادر بزرگوارتان بروید و دست خط خود را به ایشان نشان دهید تا ایشان بین شما قضاوت کند.

سپس آن دو بزرگوار نزد مادر بزرگوارشان رفتند و دست خط خود را به ایشان نشان دادند و عرض کردند: همانا ما با هم کشتی گرفتیم و هیچ کس از ما بر دیگری پیروز نشد پس نزد جدمان رفتیم و خواستیم نزد ایشان کشتی بگیریم تا بدانیم چه کسی از ما قوی تر است؛ ولی جدمان فرمودند: لازم نیست با هم کشتی بگیرید بروید یک سطر از قرآن کریم را بنویسید هرکس از شما زیباتر نوشت قوی تر است.

ما نیز رفتیم و یک سطر از قرآن کریم را نوشتیم و بار دیگر نزد جدمان برگشتیم و نوشته های خود به ایشان نشان دادیم وقتی ایشان به نوشته های ما نگاه کردند فرمودند: من پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امی هستم و چیزی از نوشتن بلد نیستم نزد پدر بزرگوارتان علی بن ابی طالب علیه السلام بروید به راستی که ایشان کاتب وحی است ما نیز نزد پدر بزرگوارمان رفتیم و نوشته هایمان را به ایشان نشان دادیم و جریان را برای ایشان بازگو کردیم ایشان وقتی نوشته های ما را دیدند به ما جوابی ندادند فقط به ما فرمودند نزد مادر بزرگوارتان بروید تا ایشان بین شما قضاوت کند و اکنون نزد شما آمده ایم.

سلمان رضی الله عنه گفت: فاطمه زهرا علیها السلام به فکر فرو رفتند و با خود گفتند: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و علی بن ابی طالب علیه السلام نخواستند دل یکی از این دو بزرگوار بشکنند، سپس به آن دو بزرگوار فرمودند: من کاری به دست خط شما ندارم من یک گردنبند مروارید دارم که هفت دانه مروارید دارد آن را روی سر شما می ریزم هرکس از شما زیاتر جمع کرد دستخط او خوب و قدرتش زیادتر است.

سپس فاطمه زهرا علیها السلام آن مرواریدها را ریختند و آن دو بزرگوار شروع کردند به جمع کردن دانه های مروارید هر یک از آنها سه دانه جمع کرد و یک دانه مروارید باقی ماند در همان حال خدای تبارک و تعالی به جبرئیل امین علیه السلام

امر فرمود: یا جبرئیل علیه السلام به زمین برو و آن دانه مروارید را در قسمت کن تا این دو بزرگوار به اندازه مساوی جمع کنند.

جبرئیل امین علیه السلام نیز به اذن خدا بال خود را بر آن مروارید باقی مانده زد و آن را دو قسمت کرد و آن دو بزرگوار هر کدام یک نیمه از آن مروارید را برداشتند و با هم مساوی شدند. ای یزید بدان و آگاه باش که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام نخواستند دل آن دو بزرگوار را بشکنند و نیز خود خدای تبارک و تعالی به جبرئیل امین علیه السلام امر فرمود: که آن مروارید باقی مانده را در قسمت کند، پس ای یزید چه طور جرئت کردی این کار را با پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکنی وای بر حال

توا

(22)

### نازل شدن رطب بهشتی

بعضی از اصحاب روایت کرده اند روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به منزل فاطمه زهرا علیها السلام آمدند و به ایشان فرمودند: ای فاطمه زهرا علیها السلام امروز مهمان تو هستم فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد ای پدر گرامی ام همانا حسن و حسین علیهم السلام گرسنه هستند و هیچ غذایی در خانه نداریم که به آنها بدهم.

پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و وارد خانه شدند و نزد امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نشستند و مشغول گفت و گو شدند و فاطمه زهرا علیها السلام نمی دانستند چکار کنند.

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رو کردند به آسمان و در همان حال جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و فرمود: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم علی اعلا- سلام و تحیت و اکرام مخصوص بر تو می رساند و می فرماید سلام و تحیت و اکرام مرا به اهل بیت علیهم السلام برسان و به آنها بگو آیا چیزی از میوه های بهشتی می خواهند؟

سپس جبرئیل امین علیه السلام به آسمان برگشتند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به اهل بیت علیهم السلام رو

ص: 44

کردند و فرمودند: همانا پروردگارتان بر شما سلام و اکرام می رساند و می فرماید آنچه از میوه های بهشتی دوست دارید انتخاب کنید تا برای شما بیاورند؛ اما جزن اهل بیت علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خجالت کشیدند و هیچ جوابی ندادند پس یکباره امام حسین علیه السلام سکوت را شکست و فرمود ای پدر و ای مادر گرامی ام ای سرور زنان عالم و ای برادر بزرگوارم ای حسن مجتبی علیه السلام! از شما بزرگواران اجازه می خواهم که من برای شما انتخاب کنم آن ها فرمودند: ما به تو اجازه می دهیم که آنچه دوست داری برایمان انتخاب کنی سپس امام حسین علیه السلام به جد بزرگوارش عرض کرد: ای جد بزرگوارم به جبرئیل علیه السلام بفرماید که رطب تازه بهشتی برای ما بیاورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: ای نور چشمم همانا خدای تبارک و تعالی از آنچه دوست می داری آگاه است سپس رو کردند به فاطمه زهرا علیها السلام و فرمودند: ای فاطمه زهرا علیها السلام وارد اتاق شو و یک جام بلورین که داخل آن رطب تازه بهشتی است و با پارچه ای از سندس سبز پوشانده شده است، بیاور، فاطمه زهرا علیها السلام وارد اتاق شد و با خوشحالی آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورد.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن جام بلورین را در دست فاطمه زهرا علیها السلام دیدند فرمودند: ای فاطمه زهرا علیها السلام این جام را از کجا آورده ای؟

فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد: از نزد خدای تبارک و تعالی آورده ام همانا خدای عزوجل به هر کسی که دوست می دارد بدون حساب رزق و روزی می دهد همان طور که بر مریم علیها السلام فرستاد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن جام بلورین را از فاطمه زهرا علیها السلام گرفتند و پارچه سبز بهشتی را از روی جام کنار زدند و رطب های بهشتی را دیدند و فرمودند: بسم الله و یک رطب برداشتند و تناول کردند سپس رطب دیگری برداشتند و در دهان مبارک امام حسین علیه السلام گذاشتند و به ایشان فرمودند: گوارا باشد بر تو ای حسین علیه السلام جانم سپس رطب دیگری برداشتند و در دهان امام حسن علیه السلام سه گذاشتند و

به ایشان فرمودند: گوارا باشد بر تو ای حسن علیه السلام جانم سپس یک رطب در دهان مبارک فاطمه زهرا علیها السلام گذاشتند و به ایشان نیز فرمودند گوارا باشد بر تو ای

فاطمه علیها السلام جانم سپس رطب چهارم را برداشتند و آن را در دهان مبارک امام علی علیه السلام گذاشتند و به ایشان فرمودند گوارا باشد بر تو ای علی علیه السلام جانم! سپس دانه پنجم و ششم و هفتم را در دهان ایشان گذاشتند و فرمودند: گوارا باشد بر تو ای علی علیه السلام! جانم آن گاه همه با هم شروع کردند به خوردن رطب بهشتی تا وقتی که سیر شدند سپس جام بهشتی به اذن خداوند تبارک و تعالی به آسمان برگشت فاطمه زهرا علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و عرض کرد ای پدر جانم امروز یک کار عجیب از شما دیدم، چرا آن کار را کردید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ایشان فرمودند: ای فاطمه زهرا علیها السلام وقتی رطب را در دهان حسین علیه السلام گذاشتم شنیدم که اسرافیل و میکائیل علیه السلام گفتند: گوارا باشد بر تو ای حسین علیه السلام و من موافق حرفشان به حسین علیه السلام گفتم گوارا باشد ای حسینم سپس رطب دوم را برداشتم و در دهان حسن نه گذاشتم شنیدم که جبرئیل امین و میکائیل علیه السلام به او گفتند: گوارا باشد بر تو ای حسنم علیه السلام وقتی رطب سوم را در دهانت گذاشتم دیدم تمام حورالعین نزد ما مشرف شدند و به تو گفتند گوارا باشد بر تو ای فاطمه زهرا علیها السلام من نیز موافق سخن آنان به تو گفتم: گوارا باشد بر تو ای فاطمه علیها السلام جانم ولی وقتی رطب چهارم را در دهان علی گذاشتم ندایی از حق سبحانه و تعالی شنیدم که فرمود گوارا باشد بر تو ای حبیبم ای علی علیه السلام و من نیز موافق قول تبارک و تعالی به علی علیه السلام گفتم: گوارا باشد بر تو ای علی علیه السلام سپس رطب پنجم و ششم و هفتم را در دهان علی گذاشتم و همواره ندایی از حق سبحانه و تعالی شنیدم که می فرمود گوارا باشد بر تو ای علی علیه السلام پس به خاطر عزت خداوند از جای خود برخاستم و شنیدم که خداوند به من فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم به عزت و جلالم قسم اگر از این رطب از این ساعت دانه به دانه تا روز قیامت به علی بدهی بدون این که سختم را قطع کنم تا روز قیامت به

ایشان خواهیم گفت گوارا باشد بر تو ای علی علیه السلام سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: این مقام عظیم و منیری است.

(23)

### فرشتگان گفتند نوش جانتان

از ابن عباس روایت شده است روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آب خواستند در حالی که امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام نزد ایشان بودند. آن گاه آب را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آوردند، ایشان از آن آب نوشیدند، سپس از آن آب به امام حسن علیه السلام می دادند وقتی ایشان از آن آب نوشیدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: نوش جانتای حسنم سپس آب را به امام حسین علیه السلام دادند و به ایشان نیز فرمودند: نوش جانتای حسینم سپس آب را به فاطمه زهرا علیها السلام دادند و به ایشان هم فرمودند: نوش جانتای فاطمه علیها السلام آن گاه آب را به امام علی علیه السلام دادند و ایشان نیز از آن آب نوشیدند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سجده طولانی رفتند وقتی سر از سجده برداشتند یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقتی امام حسن علیه السلام آب نوشید به ایشان فرمودید: نوش جانت ای حسنم وقتی به حسین علیه السلام آب دادید به ایشان نیز فرمودید: نوش جانت ای حسینم وقتی به فاطمه علیها السلام آب دادید به ایشان هم فرمودید نوش جانت ای فاطمه علیها السلام اما وقتی به امام علی علیه السلام آب، دادید به یک سجده طولانی، رفتید چرا این کار را کردید؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: وقتی خودم آب را، نوشیدم شنیدم جبرئیل علیه السلام و تمام فرشتگان هفت آسمان گفتند: نوش جانت ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتی آب را به حسن علیه السلام دادم و ایشان نیز از آن آب نوشید، فرشتگان و جبرئیل امین علیه السلام فرمودند: نوش جانت ای حسنم وقتی حسین آب را نوشید، شنیدم فرشتگان و جبرئیل امین علیه السلام فرمودند: نوش جانتای حسینم وقتی دخترم فاطمه علیها السلام آب را نوشید باز هم فرشتگان و جبرئیل امین علیه السلام فرمودند: نوش جانت ای فاطمه علیها السلام اما وقتی

ص: 47

امام علی علیه السلام آب را، نوشید شنیدم خدای تبارک و تعالی فرمود نوش جان و گوارا باشد بر تو ای حبیبم و ای حجت‌م و ای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام! و من نیز به خاطر این اکرام و برای شکرگزاری از ایشان به سجده رفتم

(24)

### داستان جام بهشتی

از امام صادق روایت شده است روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی از مهاجرین و انصار که حضرت علی علیه السلام نیز بین آنان بودند در مسجد مدینه نشسته بودند. یکباره تکه ابری که یک پا و یک عبا داشت وارد مسجد شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امام علیه فرمودند: ای ابالحسن علیه السلام همانا او از طرف خداوند تبارک و تعالی هدیه ای برایمان آورده است سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دست مبارک خود را به طرف آن ابر دراز کردند و اشاره کردند که آن ابر نزد ایشان بیاید. آن تکه ابر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و یک جام بهشتی که در حال درخشیدن بود به ایشان داد. آن جام آن قدر خوش بو و نورانی بود که تا به حال کسی این چنین ندیده بود.

همه فضای مسجد از بوی خوش آن جام پُر شده بود و این در حالی بود که آن، جام خدا را تمجید و تقدیس می کرد وقتی آن جام در دست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار گرفت با زبان فصیح عربی گفت سلام و درود بر تو ای حبیب خدا و ای صفات خداوند و ای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برگزیده عالمیان و سلام بر بهترین و با ارزش ترین جانشین ها و امام متقین و امیرالمؤمنین علیه السلام و نور هدایتگر و چراغ متقین و سلام بر همسرش فاطمه سرور زنان عالم گلزار ولایت بتول ام الائمه علیها السلام و رهبران راستین و سلام بر دو فرزند برومندش دو نور و دو گل و نور چشمانت حسن و حسین علیهم السلام!

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت علی علیه السلام و تمام جمع حاضر، حرف زدن جام را شنیدند؛ اما به خاطر شدت نورش نمی توانستند به خوبی آن را ببینند.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حمد و سپاس خداوند را به جای آوردند و بار دیگر جام

ص: 48

گفت: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم همانا خدای تبارک و تعالی مرا برای تو و برادرت علی علیه السلام و دختری فاطمه علیها السلام و دو فرزندت حسن و حسین علیهم السلام قرار داده است، پس ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا در دست امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قرار بده، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن جام را به امام علی علیه السلام دادند. وقتی آن جام در دستهای مبارک امام علی علیه السلام قرار گرفت خدای منان را تسبیح گفت: امام علی علیه السلام نیز آن جام را بوسیدند و بویدند و خدا را سپاس گفتند: و از هدیه خدای تبارک و تعالی بسیار خوشحال و مسرور شدند و فرمودند: مرحبا بر تو ای هدیه ای که از طرف خدای تبارک و تعالی آمده ای.

سپس آن جام به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ا به علی علیه السلام بگو مرا در دست فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام قرار بدهد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امام علی علیه السلام فرمودند: ای ابالحسن علیه السلام! برخیز و آن را در دست فاطمه علیها السلام قرار بده و ایشان جام را به طرف منزل سرور زنان دو عالم حضرت فاطمه علیها السلام بردند وقتی ایشان از مسجد خارج شدند نور آن جام از نور خورشید بیشتر بود و عطر دل انگیزش نیز بیشتر شده بود امام علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام رسیدند و آن جام درخشان را به فاطمه علیها السلام دادند. وقتی آن جام در دست فاطمه علیها السلام قرار گرفت خداوند را تسبیح و تقدیس کرد و حضرت فاطمه علیها السلام یخ بسیار خوشحال شدند و آن جام را بوسیدند و بویدند. آنگاه حضرت علی علیه السلام آن جام را به امام حسن علیه السلام دادند وقتی آن جام در دست امام حسن علیه السلام قرار گرفت، خدای تبارک و تعالی را تسبیح و تمجید کرد و ایشان نیز بسیار خوشحال شد و جام را بوسید و بوید و خداوند را شکر کرد. وقتی جام در دست امام حسین علیه السلام قرار گرفت خدا را تسبیح و تمجید کرد و امام حسین علیه السلام نیز از دیدن جام درخشان بسیار مسرور و شادمان شد و آن را بوسید و بوید سپس امام علی علیه السلام آن جام درخشان را برداشتند و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بردند و در دست ایشان قرار دادند آن گاه آن جام درخشان از دستان مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بالا



رفت و در همان تکه ابری که با آن آمده بود جای گرفت و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم همانا خدای تبارک و تعالی مرا فرستاده تا به شما بشارت دهم که خداوند تعالی مرا برای هر مؤمن و محبّی از شیعیان قرار داده است و به من امر فرموده که در وقت جان دادن پیش آنها باشم تا هنگام جان دادن ترسان نباشند و با بوییدن، من خوشحال باشند و جان بدهند در حالی که هیچ چیز احساس نمی کنند.

(25)

### نازل شدن جام بلورین قرمز

شیخ طوسی در مالی، از ابن عباس روایت کرده است روزی با جمعی از اصحاب کنار پیامبر صلی الله علیه وآله سلم و حضرت علی علیه السلام نشستیم در همان حال جبرئیل امین علیه السلام با یک جام بلور قرمز که از مشک و عنبر پر شده بود نازل شد و عرض کرد: سلام بر تو ای محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم خداوند تبارک و تعالی بر تو سلام می رساند و این هدیه را برای تو و اهل بیت علیهم السلام مطهرت فرستاده است و می فرماید: تو نیز سلام و اکرام مرا به امام علی علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام برسان.

راوی می گوید: وقتی آن جام بلورین در دست پیامبر صلی الله علیه وآله سلم قرار گرفت سه بار تهلیل و سه بار تکبیر، گفت: سپس به اذن خدای تبارک و تعالی گفت: به نام خداوند بخشنده مهربان «طه» ای رسول اما قرآن را برای تو نازل کردیم که خود را به رنج بیندازی.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله سلم آن جام بلورین را بوییدند و بوسیدند و خوشحال و مرور شدند سپس آن را به امام علی علیه السلام دادند وقتی آن جام در دست حضرت علی علیه السلام قرار گرفت گفت: به نام خداوند بخشنده مهربان ای مردم همانا خدا و رسولش و کسانی که ایمان می آورند و نماز را به پا می دارند و زکات را در حال رکوع می پردازند ولی شما هستید آن گاه امام علی علیه السلام آن جام را بوییدند و بوسیدند و خوشحال شدند و آن را به امام حسن علیه السلام دادند. وقتی آن جام در دست های مبارک امام حسن علیه السلام قرار گرفت گفت: به نام خداوند بخشنده مهربان

ص: 50

همانا مردم در مورد خبر عظیم سؤال می کنند در حالی که آن ها در آن اختلاف دارند. آن گاه امام حسن علیه السلام آن را بویدند و بوسیدند و خوشحال و شادمان شدند و آن جام را به امام حسین علیه السلام دادند. وقتی آن جام در دست امام حسین علیه السلام قرار گرفت گفت: به نام خداوند بخشنده مهربان ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم به مردم بگو برای چیزی که به شما داده ام پاداشی نمی خواهم به جز محبت کردن به اهل بیت، پس هرکس به وسیله حسن و کار نیک به خدای تبارک و تعالی نزدیک شود خداوند پاداش او را چند برابر می کند همانا خدای تبارک و تعالی غفور و شکور است.

سپس آن جام در دست پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار گرفت و گفت به نام خداوند بخشنده، مهربان همانا خدای تبارک و تعالی نور آسمان ها و زمین است.

ابن عباس می گوید: نمی دانم آن جام بلورین به قدرت خدای تبارک و تعالی به آسمان برگشت یا در زمین ماند.

(26)

### نازل شدن سیب بهشتی

ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نشسته بودم که جبرئیل امین علیه السلام، در حالی که یک سیب بهشتی در دست داشت نازل شد و آن سیب را به حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم داد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن سیب را بوسیدند و بویدند سپس آن را به امام علی علیه السلام دادند و ایشان نیز آن را بوسیدند و بویدند و آن را به فاطمه زهرا علیها السلام دادند حضرت فاطمه علیها السلام نیز آن سیب را بوسیدند و بویدند و آن را به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام دادند و آنها نیز آن سیب را بوسیدند و بویدند و آن را به دست امام علی علیه السلام دادند وقتی امام علی علیه السلام خواستند آن سیب را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدهند از دستشان افتاد و دو نیمه شد یکباره نوری از آن سیب خارج شد که تمام دنیا را فرا گرفت، داخل آن سیب نوشته شده بود به نام خداوند بخشنده مهربان، این

ص: 51

هدیه از طرف خدای عزوجل برای محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. سلام و درود خدا بر ایشان باد و برای دوستانشان در روز قیامت از آتش جهنم امان خواهد بود.

(27)

## داستان به بهشتی

ابوالحسن محمد پسر احمد بن شاذان در مناقب از سلمان فارسی رحمه الله روایت کرده است روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدم و به ایشان سلام کردم ایشان نیز جواب سلام مرا دادند سپس به منزل حضرت فاطمه علیه السلام رفتم، به ایشان نیز سلام کردم و ایشان نیز جواب سلام را دادند و به من فرمودند: ای سلمان دو فرزندم حسن و حسین علیهم السلام گرسنه هستند و گریه می کنند دست این در بزرگوار را بگیر و نزد جد بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ببر.

سلمان می گوید: دست آن دو بزرگوار را گرفتم و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدیم وقتی به آنجا رسیدیم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آن بزرگواران فرمودند: ای نور چشمانم چرا گریه می کنید؟ عرض کردند: یا جدا گرسنه هستیم، غذا می خواهیم.

سلمان می گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست های مبارکشان را به سوی آسمان بلند کردند و دعا کردند خدایا به این دو بزرگوار غذا بده یکبارہ دیدم یک به بهشتی در دستان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار گرفت که سفیدتر از شیر و شیرین تر لاله از عسل و نرم تر از کره بود آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن میوه را دو قسمت کردند نصفش را به امام حسن علیه السلام و نصف دیگرش را به امام حسین علیه السلام دادند و فرمودند: ای نور چشمانم بخورید آنها نیز شروع کردند به خوردن من به دستهای مبارکشان نگاه می کردم و دوست داشتم از آن به بهشتی سهمی داشته باشم که حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و به من فرمودند: ای سلمان این میوه از بهشت است

ص: 52

و کسی از آن تناول نمی کند مگر آن که از حساب نجات یابد همانا تو بر خیر هستی.

(28)

### داستان نازل شدن ترنج بهشتی

صاحب ثاقب، مناقب از، زبیر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است یک ترنج از بهشت به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدیه شد که بوی خوش، آن همه شهر مدینه را عطر آگین کرده بود آن قدر بوی آن دل انگیز بود که مردم مدینه می خواستند از دنیا بروند. وقتی صبح شد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که در منزل ام سلمه بودند آن ترنج را پنج قسمت کردند و قسمتی از آن را تناول کردند و قسمت دوم را به امام علی علیه السلام و قسمت سوم را به حضرت فاطمه علیها السلام دادند ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! آیا من از همسران شما نیستم؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: چرا هستی؛ ولی این هدیه را برادرم جبرئیل امین علیه السلام از بهشت برایم آورده و به من امر فرموده است که این میوه را فقط به اهل بیت علیهم السلام بدهم. ای ام سلمه همانا حرمت ما اهل بیت علیهم السلام در عرش خدای تبارک و تعالی قرار گرفته است و هرکس به آن برسد به خدا رسیده است و هرکس آن را قطع کند، خداوند نسل او را قطع خواهد کرد.

(29)

### نازل شدن انار بهشتی

سید رضی در مناقب رحمه الله، مفاخر امام علی علیه السلام روایت کرده است روزی در مدینه باران بارید وقتی باران قطع شد و هوا صاف شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: ای علی علیه السلام بلند شو با هم برویم و آثار رحمت و برکات خداوند تبارک و تعالی را ببینیم عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! اجازه می دهید غذایی درست کنم و با خود بیاورم که پس از دیدن آثار رحمت و برکات، خداوند آن را میل کنیم؟ ایشان

ص: 53

فرمودند: لازم نیست غذا برداری ما مهمان کسی هستیم که غذایش بهتر از غذای، تو است آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برخاستند و حرکت کردند و من نیز پشت سر ایشان حرکت کردم تا به سرزمین عقیق (یمن) رسیدیم و در آنجا به برکات و آثار رحمت خدای تبارک و تعالی نگاه می کردیم و لذت می بردیم، سپس خداوند را سپاس گفتیم که این نعمت ها را بر ما ارزانی داشته است. وقتی خواستیم بنشینیم یکباره ابری بالای سر ما ظاهر شد و آن قدر به ما نزدیک شد که به زمین رسید و در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند سفرهای پهن شد داخل، آن پنج انار بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: یا علی یکی از این انارها را بردار من نیز یکی از آنها را برداشتم؛ اما دردم گفتم کاش می شد سه انار هم برای فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام بر می داشتم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای علی آیا فکر همسر و دو فرزندت هستی؟ عرض کردم بله یا رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: یا علی علیه السلام سه انار برای آنها، بردار من نیز سه انار برداشتم و داخل کیسه ام گذاشتم، سپس به طرف منزل حرکت کردیم. شخصی را در راه دیدیم سلام کرد ما نیز جواب او را، دادیم سپس عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! کجا بودید؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ما در سرزمین عقیق بودیم آن شخص عرض کرد: پس چرا خبر ندادید که برای شما غذا تهیه کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ما مهمان کسی بودیم که غذایش بهتر از غذای تو است. آن گاه آن شخص به کیسه نگاه کرد من خجالت کشیدم و دستم را داخل کیسه کردم و خواستم یک انار به او بدهم؛ اما هیچ اثری از انارها نبود تعجب کردم و متحیر ماندم که چگونه این اتفاق افتاده است. آن شخص خدا حافظی کرد و رفت و ما به منزل بازگشتیم وقتی به منزل رسیدیم، سنگینی کیسه را احساس کردم و آن انارها را به فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام دادم و با تعجب نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تبسمی کردند و فرمودند: وقتی از سرزمین عقیق بر می گشتیم خواستی یک انار به آن شخص بدهی ولی در همان لحظه جبرئیل امین علیه السلام آمد و آن سه انار را برداشت و هنگامی که به منزل

رسیدیم دوباره جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و آن سه انار را در کیسه گذاشت و بدان که این انارها از بهشت است و هیچکس در دنیا از آن نمی خورد؛ مگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، و صن او و فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.

(30)

### داستان نازل شدن انار از بهشت

صاحب ثاقب، مناقب از امام علی علیه السلام روایت کرده است شبی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باران بارید وقتی صبح شد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: ای علی علیه السلام بلند شو به سرزمین عقیق برویم تا آبهایی را که داخل چاه ها و گودال ها جمع شده ببینیم عرض کردم یا رسول صلی الله علیه وآله وسلم! چرا دیشب نفرمودید: تا غذایی آماده کنم؟ ایشان دستم را گرفتند و فرمودند: ای علی علیه السلام همانا کسی که ما را از خانه بیرون آورد به فکر رزق و روزی ما نیز هست.

به سرزمین عقیق، رسیدیم داشتیم چاه ها و قنات ها را نگاه می کردیم که یکباره ابری به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک شد و کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند سفره ای بهن شد. داخل آن ابر چند انار بهشتی بود که تا به حال این چنین ندیده بودم. آن انارها سه پوست داشتند اولی از مروارید دومی از نقره و سومی از طلا بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: بسم الله ای علی علیه السلام بخور، به درستی که این سفره از سفره تو بهتر است. وقتی انار را نصف کردم سه دانه در آن دیدم، حبه ای مانند، یاقوت سرخ و حبه ای مانند مروارید سفید و حبه ای مانند زمرد سبز بود و در آن مزه همه غذاهای دنیا وجود داشت.

وقتی فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیها السلام را به یاد آوردم، سه انار از سفره برداشتم و در کیسه گذاشتم، سپس آن تکه ابریه اذن خدای تبارک و تعالی به سوی آسمان برگشت ما نیز به طرف منزل برگشتیم در راه دو نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیدیم، یکی از آنها عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اگر به ما خبر می دادید، غذایی آماده می کردیم تا میل کنید دیگری به من گفت یا ابالحسن علیه السلام بوی خوشی از

ص: 55

شما به مشام می رسد آیا غذایی دارید؟ من دستم را داخل کیسه کردم و خواستم از آن انارها به آنها بدهم؛ اما اثری از انارها نبود و متعجب شدم وقتی آن دو مرد شدند به حرکت خود ادامه دادیم و به منزل رسیدیم یکبار در کیسه دور احساس سنگینی کردم وقتی داخل کیسه را دیدم آن سه انار داخل کیسه بودند وارد خانه شدم و انارها را به فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام دادم سپس بیرون رفتم. در آن لحظه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا دیدند و فرمودند: ای ابالحسن علیه السلام به من می گویی چه شده یا به تو بگویم چه شده است؟

عرض کردم شما بگویید؛ زیرا کلام شما برای من شفا است. ایشان فرمودند: ای علی علیه السلام! وقتی خواستی به آن دو نفر انار بدهی جبرئیل نازل شد و آن سه انار را از کیسه برداشت و وقتی به خانه رسیدی، دوباره جبرئیل نازل شد و آن سه انار را داخل کیسه گذاشت ای علی علیه السلام این انارها از بهشت است و هیچ کس از آن نمی خورد؛ مگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و وصی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و فرزندان او.

(31)

### لباس هایی که رضوان آورد

ابو عبدالله مفید نیشابوری در، امالی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است روزی امام حسن و امام حسین علیهم السلام نزد مادر بزرگوارشان فاطمه زهرا علیها السلام مشرف شدند و عرض کردند ای مادرا کودکان مدینه خود را با لباس های زیبا زینت کرده اند چرا شما ما را با لباس های زیبا زینت نمی کنی؟

حضرت فاطمه علیها السلام به آن دو بزرگوار فرمودند: ای نور چشمانم لباس هایتان نزد خیاط است اگر خیاط آنها را آورد به شما خواهم داد تا خود را با آن زینت کنید.

امام رضا علیه السلام می فرماید: حضرت زهرا علیها السلام به دو فرزندش این گونه گفتند در حالی که لباس و خیاطی در کار نبود و فقط حضرت زهرا علیها السلام می خواستند دل حسن و حسین علیهم السلام نشکند. وقتی شب عید فرا رسید، آن دو بزرگوار نزد

ص: 56

مادرشان رفتند و عرض کردند مادر جان امشب شب عید است؛ ولی هنوز برای ما لباس نیاوردی.

آن گاه فاطمه زهرا علیها السلام گریه کردند و فرمودند: ای نور چشمانم اگر خیاط

لباس های شما را آورد ان شاء الله به شما خواهیم داد پس ناراحت نباشید شب شد و کسی در را کوبید. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند چه کسی در را می گوید؟ عرض کرد: من خیاط هستم و لباس حسن و حسین علیهم السلام را آورده ام.

حضرت فاطمه علیها السلام با تعجب در را باز کرد و مرد خوش سیمایی را دید که تا به حال این چنین مردی ندیده بود آن مرد پس از سلام عرض کرد این لباس حسنین است و سپس بخچه ای را به حضرت فاطمه علیها السلام داد و خدا حافظی کرد و رفت. آن گاه حضرت فاطمه علیها السلام بخچه را باز کرد و با تعجب دید که دو پیراهن شلوار دو، کمر بند دو، عمامه دو کفش و دو عبا داخل بخچه است. ایشان بسیار خوشحال شدند و فوراً حسنین را با آن لباس ها زینت کردند. در همان حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای گفتن تبریک روز عید به منزل حضرت فاطمه علیها السلام آمدند سپس آن دو بزرگوار را روی دوش خود گذاشتند و به فاطمه فرمودند: ای فاطمه علیها السلام آیا آن کسی را که لباس ها را آورد شناختی؟ ایشان فرمودند: نه، به خدا قسم او را نمی شناختم و هیچ یاد ندارم لباسی را به خیاط سفارش داده باشم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: ای فاطمه علیها السلام شخصی را که دیدی خیاط نبود بلکه آن شخص رضوان کلیددار بهشت بود و این لباس ها نیز از بهشت ستند. اکنون جبرئیل امین علیه السلام بر من نازل شد و فرمود: رضوان این لباس های بهشتی را برای حسن و حسین علیهم السلام آورده است.

(32)

### لباس های بهشتی

شیخ فخرالدین نجفی رحمه الله روایت کرده است امام حسن و امام حسین علیهم السلام در یکی از عیدها به منزل جدّ بزرگوارشان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم رفتند و عرض

ص: 57



کردند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! امروز عید است و فرزندان اعراب با لباس های زیبا و قشنگ خود را زینت کرده اند؛ ولی ما هیچ لباس زیبایی نداریم و اکنون نزد شما مشرف شده ایم تا از شما عیدی بگیریم و هیچ عیدی از شما نمی خواهیم مگر لباس های زیبا و رنگارنگ تا ما هم مانند بچه های اعراب خود را زینت کنیم.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گریه کردند؛ زیرا لباسی که شایسته این دو بزرگوار باشد نداشتند و نخواستند که دل آنها را بشکنند؛ از این رو به درگاه خداوند تبارک و تعالی دعا کردند و فرمودند: خدایا این دو بزرگوار را مسرور بگردان در همان لحظه جبرئیل امین علیه السلام نازل شد در حالی که دو لباس سفید با خود از بهشت آورده بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با دیدن آن دو لباس خیلی خوشحال شدند و لباسها را از جبرئیل گرفتند و به حسن و حسین علیهم السلام دادند و فرمودند: لباسهایتان را بگیرید. وقتی آن دو بزرگوار لباس های خود را پوشیدند به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رنگ این لباس ها سفید است در حالی که لباس پسران اعراب رنگارنگ است ما نیز لباس رنگی می خواهیم پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ساعتی در مورد حرف های آن دو بزرگوار فکر کرد؛ اما نمی دانست چکار کند جبرئیل علیه السلام عرض کرد: یا رسول صلی الله علیه وآله وسلم ناراحت نباش کسی که این لباس ها را فرستاده است می تواند آنها را به هر رنگی که این دو بزرگوار می خواهند درآورد پس رسول خدا دستور داد که یک تشت و یک آفتابه پر از آب بیاورند آن گاه جبرئیل امین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من آب می ریزم و شما چنگ بزنید، آن گاه این لباس ها به هر رنگی که این دو بزرگوار می خواهند در می آید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لباس امام حسن علیه السلام را داخل تشت گذاشتند و به امام حسن علیه السلام فرمودند: ای حسنم با تو چه رنگی را دوست داری؟

امام حسن علیه السلام عرض کرد من رنگ سبز را دوست دارم. آن گاه جبرئیل علیه السلام آب

ریخت و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم لباس را چنگ زد و به اذن خدای تبارک و تعالی لباس سفید امام حسن علیه السلام همانند زیرجد به رنگ سبز تبدیل شد، سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن پیراهن را به امام حسن علیه السلام دادند و فرمودند: ای نور چشمم لباس را بگیر و امام حسن علیه السلام نیز لباسش را از جد بزرگوارش گرفت و بر تن کرد.

سپس لباس امام حسین علیه السلام را داخل تشت گذاشتند و فرمودند: ای حسینم چه رنگی را دوست داری؟ امام حسین علیه السلام عرض کرد یا جدا من رنگ قرمز را دوست دارم پس جبرئیل آب می ریخت و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنگ می زد و به اذن خدای تبارک و تعالی آن لباس سفید مانند یاقوت به رنگ قرمز تبدیل شد آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن لباس را به امام حسین علیه السلام دادند و فرمودند: ای نور چشمم لباس را بگیر و بپوش امام حسین صلی الله علیه وآله وسلم نیز لباسش را از ج-د بزرگوارش گرفت و تشکر کرد و پوشید و خیلی خوشحال شد، سپس آن دو بزرگوار با خوشحالی نزد مادرشان برگشتند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل پرسیدند: ای برادرم چرا گریه می کنی در حالی که دو ریحانم مسرور هستند؟ جبرئیل امین علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم همانا امام حسن علیه السلام مسموم می شود و بدنش از شدت سم سبز می شود و حسین نیز به شهادت می رسد و سر به مبارکش از تن جدا می شود و محاسنش از خونس رنگین می شود و بدنش از، خونس قرمز خواهد شد.

(rr)

### دو درخت بهشتی به نام حسن و حسین

فخرالدین نجفی روایت کرده است عروه بارقی می گوید: یک سال در حج به مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را با دو نوجوان دیدم که در دو طرف ایشان نشسته بودند و گاهی این را و گاهی دیگری را می بوسیدند مردم این صحنه را می دیدند و نمی دانستند که چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این قدر این دو نوجوان را دوست دارد من نزدیک شدم و سلام کردم، سپس عرض کردم یا

ص: 59

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آیا این دو، نوجوان فرزندان شما هستند؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: خیر این دو نوجوان فرزندان دخترم و فرزندان برادر و پسر عمویم و بهترین مرد نزد من و گوش و چشم و روح و جسم من هستند.

راوی می گوید: عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما از محبت شما نسبت به این دو نوجوان متعجب شده ایم. ایشان فرمودند: ای مردا وقتی مرا به آسمان بردند وارد بهشت شدم که به یک درخت خوش بو ختم شد و من خیلی تعجب کردم آن گاه جبرئیل امین علیه السلام به من فرمود: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم از این درخت تعجب نکن؛ زیرا میوه اش خوشبوتر از آن است، پس رفت و از میوه آن درخت چید و به من داد من نیز از آن خوردم؛ ولی از خوردن آن سیر نشدم؛ زیرا خیلی خوشبو و خوشمزه بود، سپس به درخت دیگری رسیدیم جبرئیل امین علیه السلام به من فرمود: میوه این درخت را نیز بخور، این درخت نیز شبیه درخت قبلی است؛ ولی میوه اش از آن خوشمزه تر و خوشبوتر است. من از میوه آن درخت خوردم و از خوردن آن سیر نشدم گفتم ای جبرئیل امین علیه السلام در بهشت درختی خوشبوتر از این درخت ندیدم جبرئیل علیه السلام فرمود: آیا می دانی اسم این دو درخت چیست؟ گفتم: خیر نمی دانم فرمود: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم اسم یکی از آنها «حسن» و دیگری حسین است. ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم: اگر به زمین رفتی با خدیجه نزدیکی کن که ثمره، آن فاطمه علیها السلام است و بوی این دو درخت در وجود او خواهد بود سپس وی را به ازدواج پسر عمویت در آور؛ زیرا خداوند آنها را در آسمان به عقد یکدیگر در آورده است و ثمره این ازدواج دو پسر خواهد بود، پس نام اولی را «حسن» و دومی را «حسین» بگذار.

راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: آنچه جبرئیل علیه السلام به من گفت عمل کردم وقتی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به دنیا آمدند، جبرئیل علیه السلام نزد من آمد به او گفتم: ای جبرئیل علیه السلام خیلی مشتاق بوییدن آن دو درخت در بهشت هستم. جبرئیل امین علیه السلام فرمود: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه مشتاق بوییدن آن دو درخت شدی حسین را بو کن.

راوی می گوید: حضرت فرمود: ای مردم هرگاه مشتاق بوییدن آن دو درخت در بهشت می شوم این دو بزرگوار را می بویم .

(34)

### داستان دو قصر در بهشت

روایت شده است وقتی شهادت حضرت امام حسن علیه السلام فرا رسید و ایشان در آن روز با سم مسموم شده بودند، سم در رگ های مبارکشان جاری شد و مانند یک برگ سبز شدند در همان حال امام حسین علیه السلام به امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای برادر جانم چرا صورتت سبز شده است؟ امام حسن علیه السلام گریه کردند و فرمودند: همانا حدیث جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به واقعیت پیوست، سپس با دست مبارکشان به سوی برادرشان امام حسین علیه السلام اشاره کردند و ایشان را بغل کردند و گریه کردند امام حسین علیه السلام سؤال کردند ای برادر بزرگوام جد بزرگوام در مورد من و تو چه فرموده اند؟ امام حسن علیه السلام فرمودند: همانا شنیدم جد بزرگوام فرمودند: وقتی در شب معراج در باغ های بهشت راه می رفتم و خانه ها، منازل، کاخ ها و قصرهای اهل ایمان را می دیدم یکباره دو قصر را دیدم که بالاتر از همه قصرها قرار داشتند و رویه روی همدیگر بودند و یکی از آنها از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود من از دیدن این دو قصر زیبا لذت بردم و به جبرائیل امین علیه السلام عرض کردم ای برادرم این قصر مال کیست و چرا هم رنگ نیستند؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: جبرائیل امین علیه السلام ساکت شد و چیزی به من نگفت به او عرض کردم ای برادرم! چرا چیزی نمی گویی؟

به من فرمود: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم! از شما خجالت می کشم

به او گفتم تو را به خدا قسم می دهم آنچه می دانی به من بگو.

جبرائیل علیه السلام فرمود: قصر سبز رنگ برای حسن مجتبی علیه السلام است؛ زیرا پس از مسموم شدن بدنش سبز خواهد شد و قصر قرمز برای حسین علیه السلام است؛ زیرا

ص: 61

ایشان به شهادت می رسد و سر مبارکش را از تن جدا می کنند و محاسنش خون آلود خواهد شد.

راوی می گوید: وقتی جمع حاضر این سخن را از امام حسن علیه السلام شنیدند به خاطر از دست دادن دو حبیب خدا (علیه افضل الصلوات صلوات و سلام الله گریستند.

(35)

### اسم ایشان بر در بهشت نوشته شده است

از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: وقتی مرا به آسمان بردند بر در بهشت نوشته شده بود خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده صلی الله علیه وآله وسلم است و علی حبیب او است و حسن و حسین علیهم السلام صفات خدا هستند و فاطمه امت خدا است.

(36)

### داستان حورالعین

در جامع الاخبار آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر کس بسم الله الرحمن الرحیم بگوید خداوند تبارک و تعالی هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ برای او بنا می کند که در هر قصر هفتاد هزار اتاق از مروارید و در هر اتاق هفتاد هزار تخت از سندس و استبرق و روی هر یک از تخت ها یک حورالعین قرار دارد که بر گونه راست هر یک از آنها «محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم» و بر گونه چپشان علی ولی الله و بر پشتشان حسن علیه السلام (و بر چانه شان حسین) نوشته شده است.

ابن عباس می گوید: پرسیدم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این همه کرامت برای چه کسی است؟ فرمودند: برای کسی است که با اخلاص و تعظیم و حسن نیت بسم الله الرحمن الرحیم می گوید.

ص: 62

### نازل شدن انار و انگور

ابن شهر آشوب از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیمار باقری ام پس جبرئیل امین علیه السلام برای عیادت ایشان نازل شد و نزد ایشان آمد در حالی که در دستش طبقی از انار و انگور بهشتی بود.

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواستند تناول کنند، میوه‌ها در دست مبارکشان تسبیح گفتند: سپس امام حسن و امام حسین علیهم السلام وارد شدند و از آن انار و انگور تناول کردند و در دست مبارک ایشان نیز تسبیح گفتند، سپس امام علی علیه السلام وارد شدند و از آن میوه‌ها تناول کردند و در دست مبارک ایشان نیز تسبیح گفتند، پس یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شد و از آن انار و انگور خورد؛ ولی در دستش تسبیح نگفتند جبرئیل امین علیه السلام فرمود این غذای بهشتی است که هیچ کس در دنیا از آن تناول نمی‌کند؛ مگر پیامبر، وصی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و فرزند پیامبر (صلوات الله علیهم اجمعین).

### نازل شدن فرشته‌ای به صورت پرنده

ابن شهر آشوب از کتاب معالم نقل می‌کند روزی فرشته‌ای به صورت پرنده از آسمان نازل شد آن پرنده (فرشته) روی دست مبارک حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم نشست و سلام کرد و به نبوتش اقرار کرد سپس پر زد و روی دست مبارک امام علی علیه السلام نشست سلام کرد و به ولایتش اقرار کرد آنگاه پر زد و روی دست امام حسن علیه السلام و پس از آن بر دست امام حسین علیه السلام نشست و بر آن دو بزرگوار نیز سلام کرد و به جانشینی آنان بعد از پدر گرامی شان علی بن ابی طالب علیه السلام اقرار کرد، سپس برگشت و بار دیگر روی دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشست.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آن فرشته فرمودند: ای پرنده چرا روی دست فلانی و فلانی نشستی؟ جواب داد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از وقتی که خدای تبارک و تعالی مرا

آفریده تا به حال روی هیچ زمینی که در آن عصیان کرده اند ننشسته ام، پس چه طور ممکن است روی دستی بنشینم که با آن عصیان کرده و از خدای تبارک و تعالی ناسپاسی کرده است .

(39)

### نازل شدن فرشته بشارت دهنده

شیخ مفید در امالی از حدیثی روایت کرده است روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمودند: آیا مردی را که پیش من بود دیدی؟ عرض کردم: بله آن را دیدم.

فرمودند: آن شخص انسان نیست؛ بلکه فرشته ای از فرشتگان خدای تبارک و تعالی است که از وقتی خدای تبارک و تعالی او را آفریده به زمین نازل نشده است و اکنون از خدای تبارک و تعالی اجازه گرفته تا به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سلام کند.

پس خدای تبارک و تعالی به آن فرشته اجازه داد و آن فرشته به اذن خدای تبارک و تعالی نازل شد و برعلی بن ابی طالب علیه السلام کرد، سپس نزد من آمد و به من بشارت داد که حسن و حسین علیهم السلام دو سرور اهل بهشت و فاطمه زهرا علیها السلام سرور زنان اهل بهشت هستند.

(40)

### منزل ایشان هیچ سقفی ندارد

شرف الدین نجفی در تفسیرش از عبدالله بن عجلان سکونی روایت کرده است شنیدم امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا خانه امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام منزل رسول او و عرش پروردگار سقف خانه ایشان است.

خانه ایشان سقفی ندارد به جز عرش خدا و همیشه در شبانه روز فرشتگان آسمان بر ایشان نازل می شدند و هرگز نزول آنها قطع نمی شد و گروهی نازل می شدند و گروهی به آسمان می رفتند و همانا خدای تبارک و تعالی قدرت

ص: 64

بینایی حضرت ابراهیم علیه السلام را قوت بخشید و ایشان می توانست عرش خدای

تبارک و تعالی را ببیند و خدای تبارک و تعالی قدرت بینایی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام را نیز قوت بخشیده بود و ایشان نیز سقفی برای منزل خود نمی دیدند به جز عرش خدای تبارک و تعالی و فرشتگان را زیر عرش می دیدند.

(41)

### نوری نزد عرش خدا

عبدالله بن ابی اوفی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که ایشان فرمودند: وقتی به خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم را برگزید به ایشان چشم بصیرت داد و ایشان می توانست عرش خدای تبارک و تعالی را ببیند، پس در عرش خدا نوری دید و عرض کرد: خدایا این نور چیست که در عرش تو است؟

خدای تبارک و تعالی فرمود: ای ابراهیم علیه السلام این نور نور صفاتم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است.

عرض کرد: خدایا نور دیگری در کنار آن نور می بینم.

خدای تبارک و تعالی فرمود: آن نور نور علی بن ابی طالب علیه السلام، یاری دهند دین من است.

سپس عرض کرد پروردگارا انور دیگری را در کنار آن دو نور می بینم که آن دو نور را احاطه کرده است.

خداوند فرمود: ای ابراهیم علیه السلام آن، نور نور حضرت زهرا علیها السلام است که نور پدر و شوهرش را احاطه کرده است.

حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا دو نور دیگر را می بینم که آن سه نور را احاطه کرده است.

خدای تبارک و تعالی فرمود: ای ابراهیم علیه السلام آن دو نور، نور حسن و حسین علیهم السلام سه است که نور پدر و مادر و جد خود را احاطه کرده اند.

ص: 65



سپس حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا نُ نور دیگر را می بینم که یکی از آن نورها درخشان تر از همه نورها است.

خدای تبارک و تعالی فرمود: ای ابراهیم علیه السلام آن که نور از ذریه حسین بن علی

بن ابی طالب علیه السلام هستند نور اول نور علی بن الحسین علیه السلام، دوم محمد بن علی سوم جعفر بن محمد چهارم موسی بن جعفر پنجم علی بن موسی ششم محمد بن علی علیه السلام، هفتم علی بن محمد هشتم حسین بن علی علیه السلام و آخرین نور، نور حجة بن الحسن القائم المنتظر المهدی (عج) است که از همه نورها درخشان تر است.

حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا نورهای بسیاری در اطراف این چهارده نور می بینم که کسی نمی تواند آنها را بشمارد مگر خودت خداوند تبارک و تعالی فرمود: این نورها نور شیعیان و دوستان آن چهارده نور است.

حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا چگونه می توان شیعیان و دوستان ایشان را شناخت؟

خداوند فرمود: ای ابراهیم علیه السلام آنها به وسیله خواندن نماز و خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم و قنوت خواندن قبل از رکوع و به جا آوردن سجده شکر و انگشتر کردن به دست راست شناخته می شوند.

سپس حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد ای خدای من! مرا از دوستان و شیعیان ایشان قرار بده .

خداوند فرمود: ای ابراهیم علیه السلام تو را از آنها قرار دادم.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: به خاطر همین خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: و همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از شیعیان ایشان است وقتی که با قلب سلیم نزد پروردگارش آمد.

## بازی کردن جبرئیل امین علیه السلام

سعد بن عبدالله از اصیغ بن نباته روایت کرده است روزی نزد امام علی علیه السلام مشرف شدم درحالی که ایشان به امام حسین و امام حسن علیهم السلام خیره شده بودند. به ایشان عرض کردم خداوند به شما برکت دهد و به وسیله ایشان آرزوهای شما را برآورده کند به خدا قسم تا به حال شما را این چنین ندیده بودم. امام علی علیه السلام فرمودند: بله تا به حال این گونه به این دو بزرگوار خیره نشده بودم اما اکنون روایتی از این دو بزرگوار به یادم آمد و این روایت باعث شد که این چنین به آنها خیره شوم.

عرض کردم فدایت شوم آن را برایم بازگو کن.

ایشان فرمودند: روزی دنبال چیزی می گشتم آن روز هوا بسیار گرم بود وقتی آن چیز را پیدا کردم بسیار گرسنه بودم نزد دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و به ایشان عرض کردم آیا چیزی در خانه هست که برایم بیاوری؟

ایشان فرمودند: بله صبر کنید تا برایتان بیاورم من صبر کردم تا اینکه ظهر شد، در همین حال حسنین علیه السلام آمدند و روی پایم نشستند آن گاه به ایشان فرمود: ای فرزندان من! چرا دیر به خانه آمدید؟ آن دو بزرگوار عرض کردند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و جبرئیل ما را معطل کردند.

سپس حسن علیه السلام گفت که من روی پای رسول خدا نشسته بودم و حسین علیه السلام روی

لهلهله های جبرئیل نشسته بود من از روی پای رسول خدا روی پای جبرئیل می پریدم و حسین علیه السلام از روی پای جبرئیل روی پای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می پرید تا وقتی که ظهر شد سپس جبرئیل به رسول خدا عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ظهر شده است بلند شو و نماز بخوان آنگاه جبرئیل به آسمان رفت و رسول خدا نیز به مسجد رفتند.

راوی می گوید به امام علی علیه السلام عرض کردم حسنین چگونه جبرئیل را می دیدند؟ فرمودند: به همان شکلی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می آمد. سپس

فرمودند: وقتی نماز ظهر فرا رسید، من نیز به مسجد رفتم و نماز را به امامت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواندم. وقتی نماز تمام شد به ایشان عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من دنبال چیزی می گشتم و بسیار گرسنه بودم به خاطر همین به منزل برگشتم و به فاطمه علیها السلام عرض کردم آیا چیزی در خانه داریم؟ به من گفت بله؛ ولی باید آن را آماده کنم پس منتظر شدم تا این که ظهر شد و حسنین به منزل آمدند فاطمه علیها السلام از آنها پرسید که چرا دیر به خانه آمدید؟ آنها هم جریان را برایمان تعریف کردند.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: به خدا قسم که آن دو بزرگوار راست گفته اند.

امام علی علیه السلام می فرماید: به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم: حسنین جبرئیل علیه السلام را به چه شکل دیدند؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند به همان شکلی که نزد من نازل شد.

(43)

### هنگام جان دادن

از امام صادق علیه السلام روایت شده است وقتی نفس مؤمنی به حنجره اش برسد ملک الموت به او می گوید: به طرف راست خود نگاه کن وقتی مؤمن به طرف راست خود نگاه می کند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را می بیند که به ایشان می فرمایند به سوی بهشت بیا همانا منتظر تو هستیم، سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم وقتی روح دشمن ما به سینه اش برسد ملک الموت به او می گوید: به طرف چپ خود نگاه کن، وقتی او نگاه می کند، منکر و نکیر را می بیند که آن را به عذاب های دردناک تهدید می کنند.

(44)

### سیب و انار بهشتی

در روضة الواعظین از ام سلمه روایت شده است روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه من بود که جبرائیل امین علیه السلام نازل شد و با ایشان شروع کرد به حرف زدن یکباره در

ص: 68

به صدا درآمد و من در را باز کردم امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام بودند وارد شدند و نزد جدشان رفتند وقتی جبرئیل علیه السلام را دیدند فکر کردند که او دحیه است، آن دو بزرگوار مانند پروانه دور جبرئیل علیه السلام می گشتند. جبرئیل خیلی تعجب کرد و به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم! چرا این دو کودک دور من می گردند؟ چه چیزی از من می خواهند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به جبرئیل فرمودند: آنها فکر می کنند تو دحیه هستی زیرا هر وقت او می آید، یک هدیه با خود می آورد و به این دو بزرگوار می دهد.

راوی می گوید: دیدم جبرئیل امین علیه السلام دست هایش را دراز کرد مثل اینکه چیزی بر می داشت یکباره دیدم در دستش سیب و انار است آن گاه آنها را به امام حسن علیه السلام داد و نیز مانند آن میوه ها را به امام حسین علیه السلام داد و آن دو بزرگوار خیلی خوشحال شدند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میوه ها را بوییدند و بوسیدند و سپس به آن دو بزرگوار دادند.

(45)

### فرشته ای که از ایشان محافظت می کرد

ابن بابویه در امالی از سلیمان بن اعمش روایت کرده است: شبی منصور دوانیقی یک نفر را دنبال من فرستاد و به من گفت که منصور تو را احضار کرده است. با خود گفتم: منصور در این وقت شب دنبال من نفرستاده مگر اینکه می خواهد از فضائل امام علی علیه السلام برای او بگویم و بعد حتماً مرا خواهد کشت، به خاطر همین وصیت نامه خود را نوشتم و گفتم را پوشیدم، سپس نزد منصور رفتم.

وقتی نزد او رسیدم به من گفت تو را به خدا قسم می دهم که بگویی چند حدیث از فضائل امام علی علیه السلام می دانی؟

به او گفتم آیا به من امان می دهی؟

گفت: بگو و ترس.

به او گفتم بیشتر از ده هزار حدیث.

ص: 69

منصور: گفت ای سلیمان یک حدیث از فضائل امام علی علیه السلام به تو خواهم گفت: که آنچه از فضائل امام علی علیه السلام به یاد داری از یادت می رود.

به او گفتم به من بگو ای امیرا

منصورگفت: به تو خواهم گفت .

راوی می گوید منصور چنین آغاز کرد روزی از بنی امیه فرار کرده بودم و در شهرها و روستاها به وسیله گفتن فضائل امام علی علیه السلام به مردم نزدیک می شدم تا وقتی که وارد شام (سوریه شدم در حالی که هیچ لباسی به جز عبایی که پوشیده بودم نداشتم پس وارد مسجد شدم تا نماز بخوانم و بسیار گرسنه بودم در دل می گفتم که به مردم بگویم به من غذا بدهند وقتی امام جماعت سلام نماز، را گفت: دو کودک وارد مسجد شدند شیخ به آن دو کودک گفت مرحبا به کسی که نامتان را این گونه قرارداد.

منصور می گوید: از جوانی که در نزدیکی من بود سؤال کردم ای جوان این کودکان چه نسبتی با این پیرمرد دارند؟

آن جوان گفت آن پیرمرد پدر بزرگ این دو کودک است و هیچ کس در این شهر امام علی علیه السلام را دوست نمی دارد به جز این پیرمرد به خاطر همین یکی از کودکان را حسن علیه السلام و دیگری را حسین علیه السلام نامیده است.

راوی می گوید: با خوشحالی بلند شدم و نزد شیخ رفتم به او گفتم آیا دوست داری حدیثی به تو بگویم که چشمانت روشن شود؟

راوی می گوید به شیخ گفتم: پدرم از پدرش و او از جدش روایت کرده است روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودم که در همان حال فاطمه زهرا علیها السلام با گریه و زاری نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان فرمودند: ای فاطمه زهرا علیها السلام! چرا گریه می کنی؟

فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد ای پدر بزرگواری نمی دانم حسن و حسین علیهم السلام کجا رفته اند؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان فرمودند: ای فاطمه زهرا علیها السلام اگر به نکن همانا خدای تبارک و تعالی آن دو بزرگوار را آفریده و ایشان لطیف تر بر آن دو بزرگوار است. در همان حال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دستهای مبارک خود را به سوی آسمان بالا بردند و فرمودند: بارالها اگر آن دو بزرگوار به دریا یا صحرا رفته اند آنها را حفظ کن قبل از تمام شدن دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و فرمود: ای محمد صلی الله علیه وسلم خدای تبارک و تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید: غمگین و اندوهناک مباش که آن دو بزرگوار در دنیا و آخرت بافضیلت هستند و پدر بزرگوارشان با فضیلت تر است و آن دو بزرگوار اکنون در مزرعه بنی نجار خوابیده اند و خداوند فرشته ای را برای محافظت و نگهداری از آن دو بزرگوار قرار داده است.

راوی می گوید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با خوشحالی بلند شدند و با جمعی از یاران به طرف مزرعه بنی نجار رفتند.

وقتی ایشان به آن مزرعه رسیدند آن دو بزرگوار را دیدند که همدیگر را بغل کرده و خوابیده اند و فرشته ای از آن دو بزرگوار مراقبت می کند و یکی از بال هایش را زیر و بال دیگرش را روی آن دو بزرگوار قرار داده است در همان حال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خم شدند و آن دو بزرگوار را بوسیدند تا وقتی که آن دو بزرگوار بیدار شدند سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام حسن علیه السلام و جبرئیل ، امام حسین علیه السلام را روی دوش خود گذاشتند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: شما را اکرام خواهم کرد همان طور که خدا شما را اکرام کرده است.

شخصی در راه به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اجازه بدهید یکی از این دو بزرگوار را کمک شما بیاورم .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمودند: چه خوب حمل کننده ها و چه خوب

سواره هایی در حالی که پدرشان با فضیلت تر از این دو بزرگوار است.

راوی می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به مسجد رسیدند به بلال حبشی فرمودند:

ای بلال برو مردم را صدا بزن و آنها را در اینجا جمع کن بلال نیز رفت و مردم را به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد جمع کرد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بلند شدند و بعد از ذکر ثنای خدای تبارک و تعالی فرمودند

ای مردم آیا می خواهید شما را از بهترین مردم به مادر بزرگ و پدر بزرگشان معرفی کنم؟

مردم عرض کردند: بله ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

ایشان فرمودند: حسن و حسین علیهم السلام که جدشان محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم.

مادر بزرگشان خدیجه کبری علیها السلام است

سپس فرمودند ای مردم آیا دوست دارید شما را به بهترین مردم از نظر پدر و مادر معرفی کنم؟

عرض کردند: بله ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

فرمودند: حسن و حسین علیهم السلام که پدر بزرگوارشان علی مرتضی علیه السلام که خدا و پیامبرش ایشان را دوست دارند و مادر بزرگوارشان فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی خاتم پیامبران محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است.

سپس فرمودند: آیا دوست دارید شما را با بهترین مردم از نظر داشتن عمو و عمه آشنا کنم؟

عرض کردند: بله ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

فرمودند: حسن و حسین علیهم السلام که عمویشان جعفر بن ابی طالب علیه السلام که در بهشت به همراه فرشتگان پرواز می کند و عمه شان امهانی دختر ابی طالب علیه السلام؟

است .

سپس فرمودند: آیا دوست دارید شما را با بهترین مردم از نظر داشتن دایی و خاله آشنا کنم؟

عرض کردند: بله ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم!

فرمودند: حسن و حسین علیهم السلام که دایی شان قاسم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و خاله شان زینب، دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

سپس فرمودند: خدای تبارک و تعالی این گونه مردم را در روز قیامت محشور می کند.

سپس فرمودند خدایا تو خوب می دانی که حسن و حسین علیهم السلام، جدّ، مادربزرگ، پدر، مادر، عمو عمه دایی و خاله شان در بهشت هستند پس بارالها! تو خوب می دانی که هرکس ایشان را دوست بدارد وارد بهشت و هرکس ایشان را دشمن بدارد وارد جهنم خواهد شد.

منصور دوانقی می گوید: وقتی این روایت را به شیخ گفتم: به من گفت: ای جوان تو اهل کجا هستی؟

گفتم: اهل کوفه هستم.

گفت: برده هستی یا آزاده؟

گفتم: آزاده هستم.

گفت: تو از این حدیث سخن می گویی در حالی که لباسی جز این عبا نداری.

سپس یک دست لباس یک اسب و صد دینار سکه نقره) به من داد و: گفت ای جوان تو چشمانم را روشن کردی به خدا قسم چشمان تو را روشن خواهم کرد پس تو را به جوانی معرفی می کنم که چشمان تو را در این روز روشن خواهد کرد.

به او گفتم: آن جوان کیست؟

به من گفت دو برادر هستند یکی امام جماعت و دیگری مؤذن و اما آن کس که امام جماعت است از وقتی که به دنیا آمده تاکنون عاشق امام علیه السلام است؛ ولی آن مؤذن مانند برادرش نیست راوی می گوید: مرا به منزلی معرفی کردند و من به آن منزل رفتم وقتی به آنجا رسیدم در زدم جوانی در را به روی من باز



کرد، وقتی مرا دید گفت: به خدا قسم این اسب و عبا را می شناسم و فکر نمی کنم که صاحب عبا و اسب بدون دلیل آنها را به تو بخشیده باشد؛ مگر اینکه از دوستان اهل بیت علیهم السلام باشی .

به او گفتم: من چنین هستم.

گفت: یک حدیث در مورد امام علی علیه السلام برایم بگو؟

راوی می گوید: به او گفتم پدرم از پدرش و او از جدش روایت کرده است روزی در مسجد با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و جمعی از اصحاب نشسته بودیم که در همان حال فاطمه زهرا علیها السلام با گریه و زاری وارد مسجد شدند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان فرمودند: ای پاره تن من! چرا گریان هستی؟ عرض کردند: پدر جانم به راستی زنان قریش مرا ملامت می کنند و می گویند پدرت تو را به ازدواج کسی درآورده است که هیچ ثروتی ندارد .

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرمودند: ای نورچشمان من گریه نکن به خدا قسم تو را به عقد علی علیه السلام در نیاوردم تا اینکه خدای تبارک و تعالی در عرش بزرگش پیش چشمان، جبرئیل، میکائیل اسرافیل علیهم السلام و فرشتگان هفت آسمان تو را به عقد علی علیه السلام درآورد.

سپس فرمودند: خدای تبارک و تعالی به زمین نگاه کرد و مرا به پیامبری برگزید و سپس بار دیگر نگاه کرد و شوهرت علی علیه السلام را به جانشینی بعد از من برگزید که ایشان شجاع ترین عالم ترین داناترین مخلص ترین عاقل ترین باسرف ترین پاک ترین و کریم ترین مردم است .

حسن و حسین علیهم السلام فرزندان ایشان هستند که خدای تبارک و تعالی اسم ایشان را در تورات به نام «شیر» و «شبیر» آورده است.

ای فاطمه علیها السلام گریه نکن به خدا قسم وقتی روز قیامت برپا شود به من دو لباس و به علی علیه السلام نیز دو لباس می دهند و در آن روز پرچم حمد نزد من است پس من آن را به خاطر کرامتی که نزد خدای عزوجل دارد به علی علیه السلام می دهم .

ای فاطمه علیها السلام گریه نکن همانا من دعا کردم که خدای تبارک و تعالی علی علیه السلام را با من محشور گرداند و وقتی خدای تبارک و تعالی مرا شفاعت کرد علی علیه السلام را نیز همراه من شفاعت کند.

ای فاطمه علیها السلام گریه نکن به راستی که در روز قیامت منادی ندا می دهد: ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم چه خوب جدی داری که حضرت ابراهیم علیه السلام خلیل خدا است و چه خوب برادری داری که برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ای فاطمه علیها السلام گریه نکن به راستی که علی علیه السلام مرا در باز کردن درهای بهشت یاری خواهد کرد و شیعیان و دوستان ایشان در روز قیامت وارد بهشت خواهند شد.

منصور دوانیقی می گوید: وقتی آن حدیث را به آن جوان گفتم به من گفت:

ای جوان تو اهل کجا هستی؟

به او گفتم: اهل کوفه هستم .

به من گفت: برده هستی یا آزاده؟

به او گفتم: آزاده هستم

سپس آن مرد جوان لباس و ده هزار درهم (سکه طلا) به من داد و گفت:

چشمان مرا روشن کردی اکنون من از تو حاجتی دارم.

به او گفتم: ان شاء الله انجام خواهم داد.

گفت: فردا صبح به مسجد آل فلان، برو برادرم را در آنجا خواهی دید او دشمن علی بن ابی طالب علیه السلام است

راوی می گوید: وقتی صبح شد به آن مسجد رفتم و در صف اول ایستادم در کنار من جوانی بود که هنگام رکوع، عمامه از سرش افتاد، با تعجب دیدم که سرش سرگراز و صورتش صورت گراز است.

وقتی نماز به پایان رسید به آن جوان رو کردم و گفتم وای بر تو چرا این گونه ای؟

آن جوان گریه کرد و گفت: بلند شو به فلان خانه برویم تا به تو بگویم من نیز همراه او رفتم و او چنین آغاز کرد ای جوان من مؤذن مسجد آل فلان هستم که هر صبح بین اذان و اقامه هزار بار و در روز جمعه چهار هزار بار امام علی علیه السلام را دشنام می دادم.

وقتی از مسجد بیرون آمدم و به خانه برگشتم به دیوار این مغازه که می بینی تکیه کردم و خوابم برد در رویا دیدم که در بهشت هستم و در آنجا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام با خوشحالی ایستاده بودند.

و در طرف راست پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امام حسن علیه السلام لو در طرف چپ ایشان امام حسین علیه السلام ایستاده بودند. کاسه ای آنجا بود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را پر از آب کردند و به امام حسن علیه السلام دادند و فرمودند: مرا سیراب کن امام حسن علیه السلام نیز به ایشان آب دادند سپس به امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام آب دادند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمودند: به جمع حاضر آب بدهید و ایشان نیز به جمع حاضر آب دادند.

سپس فرمودند: به آن مرد هم که به دیوار آن مغازه تکیه داده است آب بدهید.

امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای جدّ بزرگوارم به من امر می کنید تا به این مرد آب بدهم در حالی که او هر روز هزار بار بین اذان و اقامه پدرم را لعن می کند و امروز نیز چهار هزار بار پدرم را لعن کرده است.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد من آمد و گفت چه شده است؟ خدا لعنتت کند!

علی علیه السلام را لعن می کنی و دشنام می دهی در حالی که او از من است.

راوی می گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر من آب دهان انداخت و با پایش به من لگد زد و فرمود: بلند شو ان شاء الله خدا صورتت را تغییر بدهد به راستی که هیچ سودی در تو نیست.

در همان لحظه از خواب بیدار شدم و دیدم سر و صورتم به شکل گراز درآمده است.

سلیمان بن اعمش می گوید: منصور دوانیقی به من گفت: آیا این دو حدیث را می دانستی؟

به او گفتم: ای سلیمان به خدا قسم هیچ کس ایشان را دوست نمی دارد به جز مؤمن و هیچ کس با ایشان دشمنی ندارد به جز منافق.

به او گفتم: ای امیرا اگر چیزی بگویم امان می دهی؟

امیرگفت: در امان، هستی آنچه دوست داری بگو.

به او گفتم در مورد قاتل امام حسین علیه السلام چه می گوید؟

امیرگفت: به سوی آتش و در آتش .

به او گفتم: همان طور که هر کس فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به قتل برساند به سوی آتش و در آتش خواهد بود.

به من گفت: ای سلیمان بیرون برو و آنچه از من شنیدی به مردم بگو.

(46)

### ایشان زنده هستند

محمد بن حسن صفار از حسن بن احمد بن محمد از امام محمد جواد علیه السلام روایت کرده است وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کردند جبرئیل امین علیه السلام به همراه فرشتگان و روح کسانی که در روز قدر نازل شده بودند نازل شدند، در همان حال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به چشم خود را باز کردند و آنها را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشان دادند امام علی علیه السلام با چشم بصیرت فرشتگان را از آسمان هفتم تا زمین دیدند آنها پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را غسل دادند و بر ایشان نماز خواندند و قبر را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کردند، به خدا قسم هیچ کسی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را نکند مگر فرشتگان وقتی امام علیه جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در قبر گذاشتند همان فرشتگان نازل شدند، در آن هنگام امام علی علیه السلام صدای مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را شنیدند که در مورد ایشان به فرشتگان سفارش می کردند که بعد از من نزد علی علیه السلام بیایید و انیس ایشان باشید سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گریه کردند.

ص: 77

فرشتگان به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از این به بعد تا وقتی که در قید حیات است سرور و سید و مالک و صاحب و مولای ما است؛ ولی این آخرین بار است که با

چشمش ما را می بیند.

امام جواد علیه السلام فرمودند: وقتی امام علی بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسیدند و امام حسن و امام حسین علیهم السلام خواستند ایشان را غسل بدهند این دو بزرگوار نیز آنچه امام علی علیه السلام هنگام غسل و کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیده بودند، مشاهده کردند و دیدند که فرشتگان هفت آسمان در غسل و کفن و دفن پدر بزرگوارشان به ایشان کمک می کنند.

وقتی امام حسن علیه السلام به شهادت رسیدند امام حسین علیه السلام نیز فرشتگان را دیدند که در غسل و کفن و دفن برادر بزرگوارش به ایشان کمک می کردند.

وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند امام سجاد علیه السلام آن فرشتگان را دیدند. وقتی امام سجاد علیه السلام به شهادت رسیدند امام محمد باقر علیه السلام آن فرشتگان را دیدند

وقتی امام محمد باقر علیه السلام به شهادت رسیدند امام جعفر صادق علیه السلام آن فرشتگان را دیدند.

وقتی امام صادق علیه السلام به شهادت رسیدند امام موسی کاظم علیه السلام آن فرشتگان را دیدند.

وقتی امام موسی کاظم علیه السلام به شهادت رسیدند پدرم امام رضا علیه السلام آن فرشتگان

را دیدند.

وقتی پدر بزرگوارم به شهادت رسیدند من نیز فرشتگان هفت آسمان را دیدم که مرا در غسل و کفن و دفن پدر بزرگوارم یاری می دادند و همچنین بعد از من پسرعمه هادی و بعد از آن پسرش امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از ایشان قائم ما اهل بیت علیهم السلام آن فرشتگان را خواهند دید.

ص: 78

## کرامات ولادت ایشان

سید مرتضی رضی الله عنه در عیون معجزات روایت کرده است امام حسن علیه السلام در پانزدهمین سال بعثت پیامبر گرامی اسلام به دنیا آمد.

فاطمه زهرا علیها السلام یازده سال داشتند که ایشان را به دنیا آوردند و ولادت ایشان مانند ولادت جدّ و پدر بزرگوارشان که درود و سلام خدا بر ایشان باد پاک و پاکیزه بود و در همان لحظه که به دنیا آمد، تسبیح و تحمید و تمجید و تقدیس و تکبیر خدای تبارک و تعالی را بر زبان آورد و نیز به یگانگی خدا و نبوت جد بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشین شدن خودش بعد از پدر بزرگوارش اقرار کرد ایشان قرآن را هنگام ولادت از بر می خواند راویان حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کنند که فرمود: جبرئیل امین علیه السلام گهواره امام حسن علیه السلام را تکان می داد و نیز روایت شده است که فاطمه زهرا علیها السلام امام حسن و امام حسین علیهم السلام را از پهلوی چپ و حضرت مریم علیها السلام، حضرت عیسی علیه السلام را از پهلوی راست به دنیا آوردند و این حکایت در کتب معتبر ذکر شده است.

## لیبک گفتن نخل

شیخ طبری رحمه الله در کتاب امامت از محمد بن اسحاق روایت کرده است روزی امام

حسن و امام حسین علیهم السلام با هم بازی می کردند شنیدم امام حسن علیه السلام به نخلی که کمی دورتر از ایشان بود رو کردند و آن را صدا کردند و گفتند: نزد من بیا یکباره دیدم به اذن خدای تبارک و تعالی آن نخل لیبک گفت: و با عجله مانند مادری که فرزندش را بغل می کند نزد امام حسن علیه السلام آمد.

### خارج کردن عسل از سنگ

شیخ طبری در کتاب امامت از کثیر بن سلمه روایت کرده است امام حسن علیه السلام را در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدم که از سنگ عسل خالص خارج می کرد و می خورد.

وقتی این صحنه را دیدم خیلی تعجب کردم و به خاطر همین نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدم و آنچه دیده بودم برای ایشان بازگو کردم .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: آیا فرزندم را انکار می کنی در حالی که ایشان یکی از سروران خلق است که خدای تبارک و تعالی بین دو قوم به دست ایشان صلح برقرار می کند و اهل آسمان در آسمان و اهل زمین در زمین گوش به فرمان پسر م حسن علیه السلام هستند و آنچه بخواهد به اذن خدای تبارک و تعالی انجام خواهد شد.

### اطاعت کردن یک پرنده

شیخ طبری از ابو سعید خدری روایت کرده است روزی امام حسن علیه السلام را در کودکی اش دیدم که پرنده ای مانند پروانه دور ایشان می چرخید روزی آن پرنده می خواست جایی برود امام حسن علیه السلام آن را صدا زد و آن پرنده از دستور امام حسن علیه السلام اطاعت کرد و نزد ایشان بازگشت.

### رفتن به آسمان

شیخ طبری از جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله عنه روایت کرده است روزی امام حسن علیه السلام را دیدم که به آسمان رفتند و در همان لحظه ناپدید شدند و سه روز از نظر ما مخفی بودند سپس در حالی که خوشحال و مسرور بودند به زمین بازگشتند.

من از ایشان سؤال کردم ایشان فرمودند: من ارواح پدرانم علیهم السلام را ملاقات کردم و این سه روز با آنها بودم.

## نمایان کردن معاویه و عمرو بن عاص

شیخ طبری از ثقیف بکاء روایت کرده است روزی جعفر بن عدی هنگام صلح کردن امام حسن علیه السلام نزد ایشان رفت و با بی شرمی و بی ادبی به آن بزرگوار گفت: سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنان.

امام حسن علیه السلام در جواب گستاخی او فرمودند: من ذلیل کننده مؤمنان نیستم؛ بلکه عزت دهنده آنها هستم و می خواهم با این کار صلح با معاویه مؤمنان باقی بمانند.

راوی می گوید: سپس ایشان پای مبارکشان را به زمین زدند یکباره زمین شکافته شد تا وقتی که به دمشق رسید و معاویه را در آنجا دیدم آن گاه شکاف زمین زیادتر شد و به مصر رسید و عمرو عاص را در آنجا مشاهده کردم در حالی که ایشان در کوفه بودند.

سپس فرمودند: اگر می خواستم این دورا به هلاکت می رساندم؛ ولی، افسوس افسوس! همانا جدم محمد صلی الله علیه وآله وسلم به یک راه رفت و پدرم نیز به همان راه و روش رفت و تواز من می خواهی خلاف ایشان انجام بدهم و من هرگز این کار را نخواهم کرد.

## برداشتن ستاره از آسمان

شیخ طبری از محمد بن سفیان از منصور روایت کرده است روزی امام حسن علیه السلام را دیدم در حالی که با قومی برای خواندن نماز باران به طرف صحرا حرکت می کردند وقتی به صحرا رسیدند امام حسن به آن قوم فرمودند: چه چیزی دوست دارید برای شما بیاورم، باران، برف یا مروارید؟

مردم عرض کردند آنچه شما دوست دارید بیاورید.



امام حسن علیه السلام فرمودند: همه آنها را می آورم و یکباره جلوی دیدگان، همه آسمان بی، ابر پُر از ابرهای باران آور شد و آسمان شروع به باریدن کرد، سپس برف آمد و بعد از برف از آسمان مروارید بارید.

راوی می گوید: شبی امام حسن علیه السلام را دیدم که ستارگان را از آسمان بر می داشت و در دست خود قرار می داد سپس دست خود را باز می کرد و ستاره ها مانند گنجشک پرواز می کردند و به جای خود باز می گشتند.

(54)

### نازل شدن سفره های بهشتی

شیخ طبری از قبیصة بن ایاس روایت کرده است روزی من و هفتاد نفر به همراه امام حسن علیه السلام به طرف شام حرکت می کردیم در حالی که ایشان روزه بودند و هیچ غذا و آبی همراه ایشان نبود جز اسبی که بر آن سوار شده بودند، وقتی نماز مغرب و عشا را به امامت ایشان خواندیم یکباره دیدیم درهای آسمان باز شدند و فرشتگان با سفره های غذا میوه های رنگارنگ و کاسه های پر از آب نازل شدند.

آن گاه آن سفره ها پهن شدند و ما از آن غذاها خوردیم تا وقتی که سی-رشدیم، وقتی سیر شدیم آن سفره ها بدون این که چیزی از آن کم شده باشد به آسمان بازگشتند.

(55)

### خبر دادن از وقت

شیخ طبری از اشعث روایت کرده است وقتی خانه عثمان محاصره شده بود من با امام حسن علیه السلام، بودم پس پدر بزرگوارش به ایشان فرمودند: مقداری آب برای عثمان بردار و به او بده؛ زیرا او تشنه است.

راوی می گوید من نیز همراه ایشان بودم در همان حال به من فرمودند: در

ص: 82

همین ساعت یک نفر وارد خانه عثمان می شود از راهی که هیچ کس او را نمی بیند و تا عصر نشده عثمان را می کشد.

راوی می گوید: در آن روز هنوز عصر نشده بود که عثمان به دست آن شخص کشته شد.

(56)

### شناختن قاتل عثمان

شیخ طبری رحمه الله از محمد بن صالح روایت کرده است روزی امام حسن علیه السلام را دیدم که می فرمودند: من قاتل عثمان را می شناسم و اسم او پدر مادر قبيله و اجداد او را می دانم.

راوی می گوید: ایشان چهار روز قبل از به قتل رسیدن عثمان به ما فرمودند: که اهل بیت علیهم السلام به آن «کاهن» می گویند.

(57)

### اطاعت کردن گرگ

شیخ طبری رحمه الله از محمد بن حجاره روایت کرده است روزی امام حسن علیه السلام را در کنار چند گرگ دیدم که آنها را صدا می زدند و آنها نیز از ایشان اطاعت می کردند و نزد ایشان می آمدند .

آن گاه من با جمعی از یاران نزد ایشان رفتیم و به ایشان عرض کردیم یک معجزه از آسمان به ما نشان بده.

امام حسن علیه السلام رو کردند به آسمان و یکباره جلوی دیدگان متحیر و متعجب ما درهای آسمان باز و نوری از آن خارج شد، سپس آن نور روی خانه های مدینه افتاد و یکباره همه خانه های مدینه به لرزه درآمد.

ما با ترس و وحشت به ایشان عرض کردیم آن نور را برگردانید.

ایشان فرمودند: ما با نور خدا نورانی می شویم و از روح خدا، روح می گیریم. همانا اول ما مانند آخر ما و آخر ما مانند اول ما است.

ص: 83

### خارج کردن دریا در مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم

شیخ طبری از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است روزی در مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم نزد امام حسن علیه السلام مشرف شدم و به ایشان عرض کردم. ای مولای من دوست دارم کرامتی از شما ببینم تا نزد مردم تعریف کنم در همان حال امام حسن پای مبارک خود را بر زمین زدند و یکباره زمین مسجد شکافته شد و دریاها و کشتی های سرگردان در آن و موجودات درون دریا را به من نشان دادند و ایشان دست مبارک خود را در دریا فرو بردند و یک ماهی بزرگ گرفتند و به من دادند و فرمودند: آن را بردار و به منزل خود ببر من نیز آن را به پسر محمد دادم و به او گفتم: آن را به منزل ببر به خدا قسم سه شبانه روز از آن ماهی خوردیم.

### بالا بردن خانه کعبه

شیخ طبری رحمه الله از زید بن ارقم روایت کرده است روزی در مکه نزد امام حسن علیه السلام بودیم و از ایشان خواستیم که معجزه ای به ما نشان دهد تا آن را در کوفه تعریف کنیم.

راوی می گوید: یکباره دیدم امام حسن علیه السلام سخنی زیر لب های مبارک خود زمزمه کردند و در همان لحظه با تعجب و حیرت دیدیم که خانه خدا (کعبه) به هوا رفت، در حالی که مردم دور آن طواف می کردند و مردم مکه در آن روز غافل بودند که بر چه چیزی طواف می کنند در حالی که کعبه ای وجود نداشت، پس جمعیت زیادی آمدند، هرکس کعبه را در هوا معلق می دید می گفت این سحر و جادوگری است و بعضی دیگر می گفتند این یک معجزه کرامت و نشانه آشکار از امام حسن علیه السلام است، سپس امام حسن علیه السلام کعبه را به جای خود برگرداندند.

### بالا بردن مسجد کوفه

شیخ طبری رحمه الله در کتابش روایت کرده است در مورد بالا رفتن کعبه که یکی از کرامات امام حسن علیه السلام بود در کوفه سخن می گفتیم و آن را باور نمی کردیم وقتی امام حسن علیه السلام به کوفه آمدند نزد ایشان رفتیم و به ایشان عرض کردیم ای مولای ما آیا شما چنین و چنان کرده اید؟

امام حسن علیه السلام فرمودند: بله من این کار را کرده ام و اگر باور نمی کنید به اذن خدای تبارک و تعالی می توانم این مسجد بزرگ کوفه را با این عظمتش به هوا ببرم و آن را بین رود دجله و فرات قراردهم .

عرض کردیم: ای مولای ما این کار را انجام بدهید تا یقین پیدا کنیم.

یکباره دیدیم ایشان چیزی را زیر لب های مبارک خود زمزمه کردند و با تعجب و ناباوری دیدیم که مسجد بزرگ کوفه در بین دو رود فرات و دجله قرار گرفت و بعد از آن بار دیگر آن را به جای خودش بازگرداندند.

راوی می گوید: آن گاه ما یقین پیدا کردیم که ایشان دارای فضائل و کراماتی هستند .

### خارج کردن شیر از دیوار مسجد

شیخ طبری از ابراهیم بن کثیر بن محمد علیه السلام روایت کرده است روزی امام حسن علیه السلام در مسجد بودند و آب خواستند؛ ولی برای ایشان نیاوردند سپس ایشان بلند شدند و کنار دیوار مسجد رفتند و از دیوار مسجد آب نوشید و اصحاب خود را نیز سیراب کردند.

سپس فرمودند: اگر دوست داشته باشید از این جا شیر و عسل خارج می کنم.

به ایشان عرض کردیم: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم این کار را برایمان انجام بدهید.

ایشان نیز به اذن خدای تبارک و تعالی از همان جا شیر و عسل خارج کردند و به ما دادند

(62)

### اطاعت کردن مارها

شیخ طبری از ابو ایوب واقدی روایت کرده است روزی امام حسن علیه السلام را دیدم که در کنار مارها بودند، ایشان مارها را صدا می زدند و مارها اطاعت می کردند و نزد ایشان می آمدند و ایشان مارها را می گرفتند و دور دست مبارک خود می پیچیدند. در همان لحظه شخصی ایشان را دید و او نیز این کار را انجام داد و ماری نزد او آمد و او مار را گرفت و دور دست خود پیچید؛ ولی آن مار آن شخص را نیش زد و آن شخص در همانجا به درک واصل شد.

(63)

### حبس کردن هوا در مشت

شیخ طبری رحمه الله از سهل بن ابی اسحاق روایت کرده است امام حسن عیبه السلام را دیدم که هوا را در مشت مبارک خود حبس می کردند سپس به اصحاب خود می فرمودند: آیا دوست دارید آن را به خانه فلان بن فلان بفرستیم؟

عرض کردیم: بله ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این کار را برای ما انجام بدهید. ایشان نیز این کار را انجام دادند و سپس هوا را صدا زدند و هوا نیز اطاعت کرد و نزد امام حسن علیه السلام آمد.

(64)

### شتر ماده

شیخ طبری از عبدالله بن عباس روایت کرده است روزی نزد امام حسن علیه السلام مشرف شدم در حالی که یک شتر ماده مریض در کنار ایشان بود.

ایشان به من فرمودند: ای ابن عباس این شتر حامله است و یک بچه شتر

ص: 86

ماده در شکم دارد که پیشانی و آخر دُم او سفید است.

سپس ام‌فرمودند: به یک قصاب خبر دهید که این شتر ماده را نحر و آن بچه را از شکمش خارج کند سپس آن قصاب شتر را نحر کرد و آن بچه را از شکم شتر ماده خارج کرد و آن بچه به همان شکل بود که امام حسن علیه السلام فرموده بود.

به ایشان عرض کردم: مگر فقط خدای تبارک و تعالی به باطن‌ها آگاه نیست پس چه طور شما به آنچه در ارحام است آگاه هستید؟

ایشان فرمودند: زیرا ما اهل بیت علیهم السلام از علم مکنون و مخزون و مکتوم همان علمی که از فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل مخفی است آگاه هستیم.

(65)

### برّه حامله

شیخ طبری رحمه الله از محمد بن نوفل عبدی روایت کرده است روزی امام حسن علیه السلام را دیدم در حالی که در دست مبارکش آن برّه ای بود که می خواستند آن را سر ببرند.

راوی می گوید: وقتی ایشان مرا دیدند به من فرمودند: در شکم این برّه دو بچه وجود دارد که روی چشم یکی از آنها یک خال وجود دارد.

آن گاه امام حسن علیه السلام آن برّه را سر بریدند و شکمش را پاره کردند و آن دو بچه را از شکم آن برّه خارج کردند و یکی از آنها به همان شکلی بود که فرموده بودند.

(66)

### خارج کردن آب و غذا از داخل سنگ

شیخ طبری رحمه الله از غلام ام سلمه علیها السلام روایت کرده است روزی با جمعی از اصحاب به همراه امام حسن علیه السلام در صحرای عرفات بودیم در همان لحظه تشنگی بر ما غلبه کرد. ایشان از حال ما آگاه شدند پس با چوب دستی که داشتند به سنگی زدند و

ص: 87

آب و غذا از آن سنگ خارج کردند و به ما دادند و ما از آن آب و غذا خوردیم تا وقتی که سیر شدیم.

(67)

### زنده کردن مرده

شیخ طبری رحمه الله از جابر بن عبدالله انصاری از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: روزی قومی نزد امام حسن علیه السلام جمع شدند و عرض کردند: ای ابا محمد ایکی صلی الله علیه وآله وسلم از معجزه های امیرالمؤمنین را به ما نشان بده.

امام حسن علیه السلام فرمودند: آیا به آن ایمان دارید؟

عرض کردند: بله ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم .

پس در همان حال امام حسن علیه السلام به اذن خدای تبارک و تعالی مردگان را زنده کردند .

آن گاه آن قوم عرض کردند: ما شهادت می دهیم که شما پسر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستید به راستی که ایشان نیز چنین معجزاتی به ما نشان می دادند.

(68)

### شخصی که مرهم داشت

شیخ طبری در کتاب، امامت از امام صادق علیه السلام روایت کرده است امام حسن علیه السلام در یکی از سالها به مکه سفر کردند و در همان سفر پای مبارکشان ورم کرد.

غلام های ایشان عرض کردند: ای مولای ما اگر بر اسب سوار شوید پای شما خوب خواهد شد. ایشان فرمودند: هرگز خوب نخواهد شد؛ ولی در منزلی که در پیش داریم به مرد سیاه پوستی برخورد خواهیم کرد که او مرهم ورم پایم را دارد.

غلام ها عرض کردند ای مولای ما در منزلی که در پیش داریم هیچ

ص: 88

فروشنده ای را نمی شناسیم که داروی این ورم را داشته باشد.

امام حسن علیه السلام به فرمودند: او را خواهیم دید سپس به یکی از غلام های خود فرمودند: این پول را بگیر و به فلان مکان برو، آن سیاه پوست را در آنجا خواهی، دید آن گاه پول را به او بده و مرهم را از او بگیر.

غلام نیز به امر مولای خود به آن مکان رفت و آن مرد سیاه پوست را دید و به او گفت: آیا شما چنین مرهمی دارید؟

مرد سیاه پوست گفت: این مرهم را برای چه کسی می خواهی؟

غلام گفت: برای مولایم حسن بن علی علیه السلام می خواهم.

مرد سیاه پوست گفت: مرا نزد مولایت ببر تا ایشان را معاینه کنم سپس غلام آن مرد را نزد امام حسن علیه السلام آورد. وقتی آنها نزد امام حسن علیه السلام رسیدند، مرد سیاه پوست پس از سلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اکنون مرهمی را که می خواهید همراهم نیست؛ زیرا نمی دانستم پای مبارکتان ورم کرده است.

سپس عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زخم حامله است و نمی دانم چه به دنیا می آورد، از شما می خواهم دعا کنید فرزندی به دنیا آورد که دوست دار شما اهل بیت علیهم السلام باشد.

امام حسن علیه السلام به او فرمودند: اکنون نزد خانواده ات، برو همانا پسری برای تو به دنیا آمده که از دوستان و شیعیان ما است.

آن مرد با خوشحالی به خانه اش برگشت و پسرش را دید و خیلی خوشحال شد، سپس آن مرهم و پسرش را نزد امام حسن علیه السلام آورد. امام حسن علیه السلام پیشانی آن نوزاد را بوسیدند و برایش دعا کردند و سپس مرهم را از آن مرد گرفتند و به پای خود مالیدند و در همان لحظه ورم پای ایشان از بین رفت.

امام حسن علیه السلام در همان لحظه بلند شدند و شروع کردند به راه رفتن در حالی که پای ایشان هیچ ورم و دردی نداشت.



## جواب دادن به سؤال پادشاه روم

علی بن ابراهیم علیه السلام در، تفسیرش از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: وقتی به مام علی به خبر رسید که معاویه صد هزار نفر را برای جنگ با ایشان کرده است فرمودند: او آنها را از کجا جمع کرده است؟

عرض کردند: از اهل شام.

فرمودند: نگویید اهل شام، بگویید اهل شوم، به راستی که این قوم از فرزندان قوم نفرین شده حضرت داوودی علیه السلام هستند که خدای تبارک و تعالی آنها را به صورت گراز میمون و سگ تبدیل کرده است.

امام علی علیه السلام نامه ای با این مضمون برای معاویه نوشتند: ای معاویه من برای مبارزه با تو می آیم و تو و یارانت را خواهم کشت آن گاه تو و کسانی که تو را یاری کرده اند به جهنم خواهید رفت و اگر تو مرا به شهادت برسانی به درستی که من وارد بهشت خواهم شد. پس بدان هرگاه من شمشیر از نیام برکشم، آن را رها نمی کنم تا وقتی که تو و یارانت را به درک واصل کنم و مکر تو را نقش بر آب خواهم کرد.

ای معاویه من اولین کسی بودم که همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیردرخت بودم و این آیه نازل شد (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (1) وقتی آن نامه به معاویه رسید و آن را خواند کسانی که نزد او بودند آن را شنیدند و به معاویه گفتند ای معاویه به خدا قسم که امام علی علیه السلام با انصاف بوده که چنین نامه ای برای تو نوشته است معاویه گفت: به خدا قسم که با انصاف نیست. من با صد هزار نفر تا دندان مسلح به جنگ ایشان خواهم رفت؛ زیرا این مشیت الهی است.

به خدا قسم من از مردان ایشان نیستم و از رسول خدا شنیدم که به ایشان فرمودند: ای علی علیه السلام اگر اهل مشرق و مغرب زمین جمع شوند و با تو

ص: 90

جنگ کنند تو به تنهایی آنها را به اذن خدای تبارک و تعالی به درک واصل خواهی کرد.

به او گفتند ای معاویه پس چرا می خواهی به جنگ ایشان بروی در حالی که یقین داری شکست می خوری؟!!

معاویه گفت: به راستی که این مشیت خدا است و باید چنین شود و من و یارانم به جنگ امام علی علیه السلام خواهیم رفت.

جمعی از مردم روم نزد پادشاه روم رفتند و جریان را برای او گفتند. پادشاه روم گفت چه کسی این خبر را برای شما آورده است؟

گفتند: یک نفر از اهل شام نامه معاویه را آورده بود و دیگری که اهل کوفه بود حامل نامه امام علی علیه السلام بود، آنها دنبال شما می گشتند.

پادشاه روم گفت: بروید به میدان شهر و تجار اهل مغرب را بیدار کنید تا آنها را دنبال تجار اهل شام و اهل مکه بفرستم.

پس به دستور پادشاه به میدان شهر رفتند و چند مغربی پیدا کردند و نزد پادشاه آوردند پادشاه به آن مغربی ها گفت بروید دنبال تجار اهل شام و مکه و چند نفر از آنها را نزد من بیاورید .

آن ها نیز دنبال تجار اهل شام و مکه رفتند و دو نفر از اهل شام و دو نفر از اهل مکه را نزد پادشاه روم آوردند.

وقتی آن چهار نفر نزد پادشاه روم آمدند پادشاه سؤال های گوناگونی از آنها در مورد امام علی علیه السلام و معاویه کرد سپس دستور داد یک نفر از اهل شام و یک نفر از اهل مکه را پشت خانه ببرند.

وقتی شامی به آنجا رسید سجده کرد؛ ولی مکی این کار را نکرد.

وقتی پادشاه روم چنین صحنه ای را دید گفت: به راستی که اهل شام گمراه و اهل مکه هدایت شده هستند.

سپس نامه ای با این مضمون برای معاویه نوشت ای معاویه داناترین یارانت را نزد من بفرست همچنین نامه ای با همین مضمون برای امام علی علیه السلام نوشت.

وقتی نامه پادشاه روم به دست معاویه ، پسرش یزید را نزد پادشاه روم فرستاد امام علی علیه السلام نیز فرزند برومندش حسن بن علی علیه السلام را فرستاد. وقتی یزید نزد پادشاه روم ، رسید به او تعظیم کرد و دست و سرش را بوسید؛ اما امام حسن علیه السلام این کار را نکرد و فرمود: حمد و سپاس مخصوص خدایی است که مرا یهودی نصرانی (مسیحی)، مجوسی، زرتشتی) خورشید پرست، ماه پرست بت پرست و گاوپرست نیافرید؛ بلکه مرا مسلمان و مؤمن قرار داد بلند مرتبه است خدای من پروردگار عرش بزرگ و پروردگار جهانیان سپس نزد پادشاه روم نشست بدون این که چشمان مبارک خود را پایین بیاورد و دست و سر پادشاه را بوسد.

وقتی پادشاه روم چنین دید دستور داد آن دو از مجلس خارج شوند و سپس امر کرد جداگانه نزد او بیایند.

اول یزید را خواست یزید نزد او آمد پادشاه روم از گنجینه خود سیصد و سیزده صندوقچه خارج کرد که در هر یک از آنها مجسمه یا تمثال مبارک یکی از پیامبران علیهم السلام قرار داشت که با زیور آلات و جواهرات تزیین شده بود .

آن گاه مجسمه ای برای یزید خارج کرد و یزید آن را نشناخت و همواره تمثال ها را یکی یکی به یزید نشان داد؛ ولی یزید هیچ یک از آنها را نشناخت سپس سؤال هایی از یزید پرسید و یزید به هیچ یک از آنها پاسخ نداد، آن سؤال ها در مورد روزی آفریده ها جای جمع شدن ارواح مؤمنان و کافران و... بود.

آن گاه دستور داد یزید بیرون رود و امام حسن علیه السلام وارد شود. وقتی امام حسن علیه السلام وارد شد پادشاه روم به ایشان عرض کرد: من یزید را اول آوردم؛ زیرا می دانستم شما چیزی می دانید که او نمی داند و همچنین پدر بزرگوارت علمی دارد که پدر او هرگز آن علم را ندارد به راستی که وصف پدر بزرگوارت را در انجیل . خوانده ام در آن خوانده ام که محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و پدرت علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سرور اوصیا است.

امام حسن علیه السلام فرمودند ان شاء الله تو را از آنچه در تورات، انجیل زبور و قرآن کریم می بینی خبر خواهم کرد.

آن گاه پادشاه روم مجسمه ها را آورد و یکی از تمثالها را که شبیه ماه بود به امام حسن علیه السلام نشان داد.

امام حسن علیه السلام فرمودند این تمثال مبارک حضرت آدم علیه السلام ابوالبشراست. سپس مجسمه دیگری شبیه خورشید درآورد امام حسن علیه السلام فرمودند: این تمثال مبارک حضرت حواء ام البشر است.

سپس مجسمه ای دیگر به امام حسن علیه السلام نشان داد ایشان فرمودند: این تمثال مبارک حضرت شیث علیه السلام فرزند حضرت آدم علیه السلام است و اولین کسی است که بعد از حضرت آدم علیه السلام و به رسالت مبعوث شد ایشان هزار و چهل سال زندگی کردند.

سپس مجسمه دیگری را نشان داد ایشان فرمودند: این تمثال مبارک حضرت نوح الهی است که هزار و چهارصد سال زندگی کرد و نهصد و پنجاه سال قوم خود را به یگانگی و توحید دعوت کرد.

سپس مجسمه دیگری را به ایشان نشان داد حضرت فرمودند: این تمثال مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام است. ایشان سینه ای گشاد و پیشانی ای پهن داشتند. سپس مجسمه دیگری به حضرت نشان داد حضرت فرمودند: این تمثال مبارک حضرت یعقوب علیه السلام است.

سپس مجسمه دیگری نشان داد حضرت فرمودند: این تمثال مبارک حضرت اسماعیل است همان پیامبری که خدای تبارک و تعالی نام ایشان را در قرآن ذکر کرده است.

سپس مجسمه دیگری را نشان داد ایشان فرمودند: این تمثال حضرت یوسف علیه السلام فرزند یعقوب علیه السلام، فرزند اسحاق علیه السلام و فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است.

سپس مجسمه دیگری به حضرت نشان داد ایشان فرمودند: این تمثال مبارک حضرت موسی است که دویست و چهل سال عمر کرد.

مجسمه دیگری به ایشان نشان داد حضرت فرمودند: این تمثال سپس مبارک حضرت داوود علیه السلام است

سپس مجسمه دیگری نشان داد حضرت فرمود: این تمثال مبارک حضرت شعیب علیه السلام است.

سپس مجسمه دیگری نشان داد حضرت فرمودند: این تمثال مبارک حضرت زکریا علیه السلام است.

سپس مجسمه دیگری نشان داد حضرت فرمودند: این تمثال حضرت یحیی علیه السلام است.

پادشاه روم همچنان مجسمه ها را به امام حسن علیه السلام نشان می داد و امام حسن علیه السلام نیز آنها را برای پادشاه روم معرفی می کرد.

پس از آن مجسمه های اوصیا و پادشاهان را به حضرت نشان داد و حضرت به تمام آنها پاسخ دادند.

پادشاه روم گفت: گواهی می دهم که خداوند علم اولین ها و آخرین ها علم تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم صحف، نوح، موسی علیه السلام و علم قرآن مجید را به شما اهل بیت علیهم السلام عطا کرده است.

سپس مجسمه ای را که روی لوحی حک شده بود به امام حسن علیه السلام نشان داد وقتی امام حسن علیه السلام و آن تمثال مبارک را دیدند اشک از چشمان مبارکشان سرازیر شد.

پادشاه روم با تعجب علت آن را پرسید ایشان فرمودند: این تمثال جدّ بزرگوارم حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم است. ایشان محاسنی، زیبا سینه ای گشاده گلویی

دراز پیشانیای پهن و دندان هایی سفید داشتند، همچنین خوش سیما نیکوسخن و خوش بو بودند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند. ایشان شصت و سه سال عمر کردند و هیچ چیز برای ما نگذاشتند جز یک انگشتر که بر آن «لا اله الا الله و محمد رسول الله علیه وآله وسلم حک شده بود و شمشیر (ذوالفقار) و عبای ایشان که از پشم بود و همیشه بر تن داشتند و جز در مواقع ضروری آن را از تن بیرون نمی آوردند.

پادشاه روم گفت: ما در انجیل خوانده ایم که ایشان ملکی داشتند، آیا آن ملک به شما رسیده است یا خیر؟

حضرت فرمودند: وقتی ایشان رحلت کردند آن ملک را از ما غصب کردند پادشاه روم گفت: این اولین دشمنی و مخالفتی است که با شما شروع کردند.

سپس پرسید: هفت چیز که از رحم مادر به دنیا نیامده اند کدام اند؟

امام حسن علیه السلام فرمودند: حضرت آدم علیه السلام حضرت حواء علیه السلام، قوچی که برای حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد ناقه حضرت صالح علیه السلام، ابلیس لعین مار و کلاغ (همان کلاغی که خدای تبارک و تعالی نام آن را در قرآن ذکر کرده است).

پادشاه روم گفت: رزق و روزی آفریده ها از کجا است؟

حضرت فرمودند: رزق و روزی آفریده ها از آسمان چهارم است که به مقدار معین پایین می آید و تقسیم می شود.

پادشاه پرسید: وقتی مؤمنان از دنیا می روند ارواح آنها کجا جمع می شود؟

فرمودند: آنها هر روز جمعه نزد سنگی کنار بیت المقدس جمع می شوند؛ زیرا آنجا به عرش خدا نزدیک است و این همان جایی است که خدای تبارک و تعالی زمین را پهن کرد و زمین از همین جا جمع می شود و در همین جا نیز محشر برپا می شود.

دوباره سؤال کرد وقتی کافران از دنیا می روند ارواح آنها کجا جمع می شود؟

سپس فرمودند: خدای تبارک و تعالی از مشرق و مغرب، آتش می فرستد و مردم کنار سنگی در بیت المقدس محشور می شوند اهل بهشت در سمت راست و اهل جهنم در طرف چپ خواهند بود آن گاه خدای تبارک و تعالی آفریده ها را از هم جدا می کند. پس هرکس بهشت بر او واجب شود وارد بهشت و هرکس جهنم بر او واجب شود وارد جهنم خواهد شد و این همان قول خدای تبارک و تعالی است که فرمود فریق فی الجنة و فریق فی الشعیر). (1)

وقتی امام حسن علیه السلام و به تمام سؤال ها پاسخ داد پادشاه روم به یزید گفت: ای یزید آن، علم مخصوص خاتم انبیا و خاندانش است به راستی که ایشان آخرت را به جای دنیا انتخاب کرده اند؛ ولی پدر تو دنیا را به جای آخرت انتخاب کرد و به راستی که او از انسان های ظالم است.

راوی می گوید: یزید در همان حال ساکت شد و چیزی نگفت: و پادشاه روم هدیه ای گران بها به امام حسن علیه السلام داد و عرض کرد ای حسن از خدایت بخواه که بر من منت نهاد تا من نیز به دین اسلام وارد شوم.

آن گاه امام حسن علیه السلام برای پادشاه روم دعا کردند و آن پادشاه به دین اسلام الهی ایمان آورد.

سپس پادشاه روم نام های با این مضمون نوشت و به یزید داد ای معاویه.

خدای تبارک و تعالی علم جهان را به پیامبرش محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم عطا فرمود و ایشان به وصی و جانشین خود علی بن ابی طالب علیه السلام و ایشان نیز به فرزندش امام حسن علیه السلام تعلیم داده است، به راستی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اهل تورات را با تورات اهل انجیل را با انجیل اهل زبور را با زبور و اهل قرآن را به اذن خدای تبارک و تعالی قضاوت می کند .

پس آن کس که به، قرآن، زبور، تورات، انجیل صحف و ... علم داشته باشد آن شخص به خلافت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اولتر است. یزید نیز آن نامه را برای پدرش برد و به او داد.

همچنین در نامه ای به امام علی علیه السلام چنین نوشت به راستی که خلافت و جانشینی مخصوص تو است و هرکس با تو دشمنی می کند و به جنگ تو می آید او را به اذن خدای تبارک و تعالی به هلاکت برسان و جزای آن کس که به هلاکت می رسانی آتش جهنم خواهد بود و نفرین اهل آسمان ها، زمین ها، فرشتگان و آفریده ها بر او باد.

(70)

### جواب دادن به سؤال های ابن اصفیر

شیخ طبرسی در احتجاج، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است روزی امام علی علیه السلام در جمعی نشسته بودند مردی وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام من از یاران تو هستم .

امام علی علیه السلام به او نگاه کردند و فرمودند: به راستی که تو از اصحاب و یاران من نیستی .

دوباره آن مرد گفت: من از یاران شما هستم.

امام فرمودند: خیر تا به حال تو را در جمع خودمان ندیده ام و یقین دارم که از یاران ما نیستی؛ بلکه از دشمن ما هستی.

آن مرد گفت: بله من یکی از جاسوسان معاویه هستم. او مرا نزد شما فرستاد تا جواب سؤال های ابن اصفیر را از شما بپرسم؛ زیرا او جواب سؤال ها را نمی دانست.

امام علی علیه السلام فرمودند: خدا فرزند جگر خوار و هرکس که او را یاری می کند بکشد و بین کسانی که حقم را ضایع کردند خانواده ام را از من گرفتند و عظمت مرا کوچک شمردند حکم کند .

سپس دستور دادند امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نزد ایشان بیایند، سپس

به شامی فرمودند: ای شامی این دو بزرگوار فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند از هر کدام از آنها سؤال کنی جواب تو را خواهند داد.

ص: 97



شامی گفت: من از فرزند بزرگتر (حسن) سؤال می‌کنم.

امام حسن علیه السلام فرمودند: آنچه می‌خواهی از من سؤال کن ان شاء الله جواب تو را خواهم داد.

شامی گفت: بین حق و باطل چه قدر فاصله است؟

امام حسن علیه السلام فرمود: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است آنچه با چشم می‌بینی حق است و آنچه با گوش می‌شنوی بیشتر آن باطل است.

شامی گفت بین مشرق و مغرب چه قدر فاصله است؟

امام حسن علیه السلام فرمودند: فاصله مشرق تا مغرب طلوع و غروب خورشید است وقتی خورشید طلوع می‌کند در مشرق و هنگام غروب در مغرب است که یک روز طول می‌کشد.

شامی گفت: بین آسمان و زمین چه قدر فاصله است؟

ایشان فرمودند: فاصله آسمان و زمین دعای یک مظلوم است و هرکس غیر از این گوید، به درستی که دروغ گفته است.

شامی گفت: قوس قزح (رنگین کمان) چیست؟

حضرت فرمودند: وای بر توانگو قوس قزح؛ زیرا «قزح» اسم شیطان است و آن کمان خدا است و این علامت رنگین کمان؛ یعنی این که اهل زمین از غرق شدن در امان هستند.

شامی گفت: آن چشمه ای که ارواح کافران در آن جمع می‌شود چه نام دارد؟ فرمودند: به آن چشمه برهوت می‌گویند.

شامی گفت: چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن جمع می‌شود چه نام دارد؟

فرمودند: به آن «سلما» می‌گویند.

شامی گفت: دوجنسی کیست؟

فرمودند: کسی است که معلوم نیست مرد است یا زن پس اگر محتمل شود مرد است و اگر حائض شود زن است و اگر نتوانستیم تشخیص دهیم آن را

نزدیک دیواری می بریم تا رو به دیوار بول، کند اگر بول آن شخص به دیوار رسید پس مرد است و اگر مانند شتر ماده زیر خود بول کرد زن است.

شامی گفت: ده چیز که هر یک از دیگری قوی تر و سخت تر هستند کدام اند؟

فرمودند: قوی ترین و سخت ترین چیزی که خداوند آفرید، سنگ است و قوی تر از سنگ آهن است که سنگ را خورد می کند و قوی تر از آهن آتش است که آهن را ذوب می کند و قوی تر از آتش آب است که آتش را خاموش می کند و قوی تر از آب ابر است که آب را حمل می کند و قوی تر از ابر، باد است که ابر را به این طرف و آن طرف می برد و قوی تر از باد فرشته مسئول باد است که باد را این طرف و آن طرف می برد و قوی تر از آن فرشته فرشته مرگ است که جان آن فرشته مسئول را می گیرد و قوی تر از فرشته مرگ خود مرگ است که فرشته مرگ را می راند و قوی تر از مرگ امر خدای تبارک و تعالی است که مرگ را نیز می راند.

شامی گفت: گواهی می دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام اولاً و بهتر به خلافت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

سپس جواب ها را نوشت و نزد معاویه، رفت معاویه نیز او را نزد ابن اصفهر فرستاد. وقتی آن شامی نزد ابن اصفهر، رسید ابن اصفهر نامه ای با این مضمون برای معاویه نوشت ای معاویه با زبانی که مال تو است با من حرف نزدی قسم به پروردگار مسیح که این جواب ها از معدن رسالت و نبوت است و به خدا قسم اگر یک درهم از من درخواست کنی به تو عطا نخواهم کرد.

(71)

## آگاه بودن از غیب

از امام صادق علیه السلام روایت شده است دو مرد نزد امام حسن علیه السلام مشرف شده بودند امام علیه السلام به یکی از آنها فرمودند: به راستی که تو دیشب چنین و چنان گفتی و به دومی فرمودند: تو این کار و آن کار را انجام دادی. پس هر دوی آنها تعجب

ص: 99

کردند، آن گاه امام حسن علیه السلام فرمودند: به راستی که خدای تبارک و تعالی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از علم حلال و حرام و آنچه اتفاق افتاده و آنچه اتفاق خواهد افتاد آگاه کرده است سپس رسول خدا الله همه آن علم را به امام علی علیه السلام آموختند و من نیز از ایشان آموختم.

(72)

## بال ملخ

روایت شده است که روزی امام حسن علیه السلام او و برادران بزرگوارش به همراه ابن عباس سر یک سفره نشسته بودند در همان لحظه ملخی روی سفره افتاد، ابن عباس به امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای ابا محمد صلی الله علیه وآله وسلم! چه چیزی بر بال ملخ نوشته شده است؟ ایشان فرمودند: نوشته شده است من خدایی هستم که هیچ معبودی جز من نیست و گاهی ملخ را برای گرسنگان می فرستم که از آن بخورند و گاهی آن را به صورت نعمت و انتقام به سوی مردم می فرستم تا از غذاهایشان بخورد و آن ها را نابود کند.

سپس ابن عباس بلند شد و پیشانی امام حسن علیه السلام را بوسید و عرض کرد به راستی این علم از علم غیب است.

(73)

## نوشته ای بر دست قاسم علیه السلام

روایت شده است امام حسین علیه السلام امر فرمودند: که یارانش به میدان روند آنها نیز به میدان رفتند و به شهادت رسیدند و سپس از خاندان خود به میدان فرستادند وقتی نوبت به حضرت قاسم علیه السلام فرزند برومند امام حسن علیه السلام رسید، حضرت قاسم علیه السلام نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد عمو جان آیا اجازه می دهی به میدان بروم؟

امام حسین علیه السلام فرمودند: ای برادرزاده من تو یادگار برادر بزرگوارم هستی

ص: 100

دوست دارم همیشه نزد من باشی تا یاد و خاطره پدر بزرگوارت با من بماند، پس از من نخواه که به تو اجازه میدان دهم .

راوی می گوید: امام حسین علیه السلام به حضرت قاسم اجازه ندادند و قاسم ناراحت و غمگین شد و زانوی غم بغل گرفت در همان حال یاد نوشته ای افتاد که پدر بزرگوارش امام حسن علیه السلام آن را بر بازوی او بسته بود و به او فرموده بود ای فرزندم هرگاه غمگین و پریشان ، شدی این نوشته را بخوان حالت خوب خواهد شد.

قاسم علیه السلام با خود گفت: سالیانی است که من این گونه پریشان و غمگین نشده بودم ، آن گاه آن نوشته را از بازوی خود باز کرد و خواند. در آن چنین نوشته شده بود: ای فرزند دلبنده من به تو سفارش می کنم هرگاه عموی خود امام حسین علیه السلام را در کربلا دیدی در حالی که دشمنان او را احاطه کرده اند تو به میدان برو و با دشمنان خدا و رسولش جنگ کن و هرگاه عمویت به تو اجازه نداد برگردد و اصرار کن تا وقتی که به تو اجازه دهد؛ زیرا تو به درجه رفیع شهادت خواهی رسید و اسم تو تا ابد جاویدان خواهد ماند.

وقتی قاسم علیه السلام چنین دید با خوشحالی و اشک شوق بلند شد و به سوی عمویش امام حسین علیه السلام مشرف شد و آن نوشته را به امام حسین علیه السلام داد و عرض کرد: ای عمو جانم این نوشته وصیتی از طرف برادرت امام حسن علیه السلام است.

امام حسین علیه السلام آن را گرفت و خواند سپس به حضرت قاسم علیه السلام رو کرد و فرمود: ای قاسم علیه السلام به راستی این وصیت از طرف پدرت به تو است؛ ولی من نیز از طرف پدرت وصیتی دارم که باید آن را انجام دهم. سپس دست قاسم را گرفت و آن را نزد مادرش برد آن گاه حضرت عباس و برادران گرامی اش را صدا زد و به مادر قاسم علیه السلام فرمود: آیا لباسی زیبا و نو برای قاسم داری؟

ما در قاسم علیه السلام عرض کرد نه چیزی ندارم

فرمود: نزد خواهرم زینب علیها السلام بروید و به او بگویید آن صندوق را بدهد.

آن گاه حضرت عباس علیه السلام نزد زینب رفت و آن صندوق را گرفت و نزد امام حسین علیه السلام آورد و به ایشان تقدیم کرد. امام حسین علیه السلام آن صندوق را باز کرد و یک عمامه و یک دست لباس و کفش که برای امام حسن علیه السلام بود در آورد و بر تن قاسم پوشاند و عمامه را روی سر قاسم علیه السلام گذاشت، در همان حال امام حسین علیه السلام و دیگران به خاطر مصیبت های قاسم علیه السلام گریه کردند و قاسم نزد امام حسین علیه السلام رفت.

امام حسین علیه السلام به قاسم علیه السلام فرمود: می خواهی به سوی این گرگ ها بروی

به راستی این گرگ ها تو را تکه تکه خواهند کرد.

قاسم علیه السلام عرض کرد: بله می خواهم بروم؛ زیرا کسی نیست شما را یاری کند امام حسین علیه السلام عمامه را از سر قاسم علیه السلام برداشت و آن را دو نصف کرد. نصف آن را روی سر قاسم علیه السلام گذاشت و نصف دیگر را همچون کفن بر تن قاسمی پوشاند و فرمود اکنون اگر دوست داری به لقاء الله، بروی به سوی میدان برو.

حضرت قاسم علیه السلام به میدان رفت و در حالی که شمشیر خود را از نیام بیرون آورده بود و آن را در هوا می رقصاند، مبارز طلبید سپس بار دیگر به خیمه گاه برگشت و دوباره به میدان بازگشت و چند نفر را به درک واصل کرد تشنگی بر حضرت قاسم علیه السلام غلبه کرد و خواست به سوی خیمه گاه بازگردد؛ ولی ازرق شامی جلوی راهش را بست و حضرت قاسم علیه السلام نیز او را با شمشیر به درک واصل کرد و نزد امام حسین علیه السلام برگشت و آب خواست امام حسین علیه السلام به او فرمود: من آبی ندارم به تو بدهم؛ این انگشتر را در دهان خود بگذار و قاسم علیه السلام نیز انگشتر را در دهان خود گذاشت و به امام حسین علیه السلام عرض کرد عمو جان! وقتی این انگشتر را در دهانم گذاشتم مانند چشمه زلال از آن آب جوشید و من سیراب شدم.

سپس حضرت قاسم علیه السلام به میدان برگشت و با کفار مبارزه کرد تا وقتی که ایشان را به شهادت رساندند او هنگام شهادت عموی خود امام حسین علیه السلام را

صدا زد و عرض کرد: عمو جانم به دادم برس. آن گاه امام حسین علیه السلام به سوی میدان رفت و قاتل قاسم علیه السلام را به درک واصل کرد و سر مبارک قاسم علیه السلام را روی زانوی خویش قرارداد وقتی قاسم علیه السلام چشمانش را باز کرد و سر خود را روی زانوی مبارک عمویش دید، در همان حال جان به جان آفرین تسلیم کرد و به حق پیوست.

امام حسین علیه السلام بسیار گریه کرد و همراهان ایشان نیز بسیار گریه کردند امام حسین علیه السلام و از شدت گریه بیهوش شد و بعد از مدتی به هوش آمد و دستور داد پیکر قاسم علیه السلام را به خیمه شهدا ببرند.

(74)

## غذای مسموم

سید مرتضی در عیون المعجزات روایت کرده است علت به شهادت رسیدن امام حسن مجتبی علیه السلام این بود که معاویه لعین به جعده همسر امام حسن علیه السلام ده هزار سکه طلا، لباس و زیور آلات داد تا امام حسن علیه السلام را مسموم کند، جعده نیز داخل غذای امام حسن الله سم ریخت وقتی جعده غذای مسموم را نزد امام حسن علیه السلام گذاشت امام حسن علیه السلام فرمود: به راستی که ما از آن خدا هستیم و به سوی او بر خواهیم گشت و حمد و سپاس مخصوص خدا است؛ زیرا جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سرور پیامبران و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام سرور اوصیا و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام سرور زنان جهانیان و عمویم جعفر این پرواز کننده در بهشت و عموی پدرم حمزه سید شهدای بهشت است - درود و سلام خدا بر ایشان باد.

بعد از این که حضرت مسموم شد امام حسین علیه السلام به منزل ایشان آمد و حال ایشان را پرسید امام حسن علیه السلام فرمود: به راستی که آخرین روز عمرم در دنیا و اولین روز زندگی ام در آخرت است و هیچ حزن و اندوهی ندارم جز دوری از قرآن و برادرانم.

ص: 103

امام حسین علیه السلام عرض کرد: آیا دیدار من و برادرانم بهتر از دیدار خداوند و

جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و عمویم جعفر طیار علیه السلام و عموی پدرم حمزه سیدالشهداء است؟!

سپس امام حسن علیه السلام و اسم اعظم را به امام حسین علیه السلام یاد داد و علم همه پیامبران علیهم السلام را به ایشان آموخت همان علمی که امام علی علیه السلام به ایشان آموخته بود و فرمود: ای برادر جانم! اگر من به شهادت رسیدم مرا غسل و کفن کن و کنار قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دفن کن. اگر در راه مانع شدند تو را به حق مادرم فاطمه زهرا علیها السلام قسم می دهم که جنگ نکنی آن گاه مرا به سوی قبرستان بقیع ببر و در کنار قبر مادرم دفن کن.

وقتی امام حسن علیه السلام به شهادت رسید امام حسین علیه السلام ایشان را غسل و کفن

کرد و سپس به سوی قبر جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به راه افتاد.

آن گاه مروان بن حکم رانده شده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر اسب سوار شد و نزد عایشه رفت و گفت ای عایشه حسین می خواهد برادرش حسن علیه السلام را کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دفن کند، او با این کار فخر و افتخار پدرت را تا ابد از بین خواهد برد.

عایشه گفت: چه کار کنم؟

مروان گفت: برو و نگذار حسین علیه السلام پیکر برادرش را در آنجا دفن کند.

عایشه گفت: چه طور به آنها برسم؟

مروان گفت: بیا سوار اسب شو و به آنها برس سپس از اسب پایین آمد و عایشه را سوار کرد.

عایشه نیز خود را به آنها رساند و آنها را از این کار منع کرد.

### ایشان همواره مسموم می شدند

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد روایت کرده است نزد امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام بودم که یکبار امام حسن علیه السلام و بیرون رفت و بار دیگر وارد شد امام حسین علیه السلام به ایشان عرض کرد: ای برادر جان چه شده است؟ چرا پریشان هستی؟!

امام حسن علیه السلام فرمود: بارها مرا مسموم کرده اند و هیچ اثری به من نرسیده است؛ ولی این بار سمی به من خورانده اند که خیلی شدیدتر از آنها است به همین دلیل جگر من تکه تکه شده است و این پایان زندگی من خواهد بود.

امام حسین علیه السلام الان عرض کرد: برادر جان چه کسی شما را مسموم کرده است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: آیا می خواهی او را بکشی؟

اگرگمان من درست باشد آن شخص خیلی حيله گر و نامرد است.

راوی می گوید: امام حسن علیه السلام بعد از چند روز به درجه رفیع شهادت رسید.

### امام حسن علیه السلام قاتل خود را می شناخت

شیخ صدوق رضی الله عنه از ابن عباس الله روایت کرده است روزی امام حسین علیه السلام به عیادت حضرت امام حسن علیه السلام مشرف شد و به ایشان عرض کرد: ای برادر گرامی ام حالت چه طور است؟

ایشان فرمود: به راستی که امروز اولین روز زندگی من در آخرت و آخرین روز زندگی ام در دنیا است و تا چند ساعت دیگر به جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی علیه السلام ملحق خواهم شد.

سپس فرمود: ای برادر جانم وقتی تکه های جگرم را در تشت ،دیدم دانستم که امروزه شهادت خواهم رسید و قاتل خود را نیز می شناسم ای برادر جان اگر او را به تو معرفی کنم با او چه کار می کنی؟



امام حسین علیه السلام عرض کرد او را خواهیم کشت امام حسن علیه السلام فرمود: پس اگر این طور است هرگز قاتل خود را به تو معرفی نخواهم کرد تا روزی که نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیایی.

(77)

### جابر بن عبدالله انصاری ایشان را در زمان امام حسین علیه السلام دید

در مناقب، از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است وقتی امام حسین علیه السلام خواست عازم عراق شود نزد ایشان آمدم و به ایشان عرض کردم: مولای من شما یکی از فرزندان برومند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستی، چرا می خواهی به عراق بروی؟ چرا مانند برادرت صلح نمی کنی؟

امام حسین علیه السلام به من فرمود ای جابر برادرم به دستور خدا و رسولش با معاویه صلح کرد و من نیز به دستور خدا صلی الله علیه وآله وسلم و رسولش باید عازم عراق شوم آیا دوست داری برای حرف هایم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و پدرم علی مرتضی علیه السلام و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام و حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار علیه السلام برایت گواهی بیاورم؟

راوی می گوید: یکباره به آسمان نگاه کردم در همان حال آسمان شکافته شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام علی علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام امام حسن علیه السلام، حمزه سیدالشهدا علیه السلام و جعفر طیار علیه السلام از آن پایین آمدند من از تعجب میخ کوب شده بودم.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: ای جابر آیا درباره کار امام حسن علیه السلام به تو نگفته بودم که هرگز مؤمن نمی شوی تا وقتی که به امام زمانت ایمان داشته باشی؟ آیا دوست داری جایگاه معاویه لعین و مقام والای حسن و حسین علیهم السلام را ببینی؟

عرض کردم: جانم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم!

راوی می گوید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پای مبارک خود را به زمین زدند و یکباره زمین ها تا زمین هفتم شکافته شدند و هفت دریا کنار رفتند و من زیر تمام

ص: 106

آن‌ها آتشی را دیدم که مانند زنجیر بر گردن ابن مغیره، ابوجهل، معاویه و یزید بسته شده بود و شیاطین اطراف آنها بودند و عذابشان شدیدتر از اهل جهنم بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمودند: سرت را بالا بیاور.

من نیز سرم را بالا آوردم و به آسمان نگاه کردم یکباره دیدم تمام درهای آسمان باز شدند و بهشت را دیدم در همان حال پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام، حمزه سید الشهداء علیه السلام، جعفر طیار علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام به آسمان رفتند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام حسین علیه السلام را صدا زدند و فرمودند: ای پسرم به ما ملحق شو امام حسین علیه السلام نیز به آسمان رفت و به ایشان ملحق شد و ایشان را دیدم که وارد بهشت شدند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از بهشت به من نگاه کردند و در حالی که دست امام حسین علیه السلام را گرفته بودند فرمودند: ای جابر! به کاری که امامت انجام می دهد شک نکن و به ایشان ایمان بیاور تا مؤمن شوی.

جابر می گوید: چشم هایم به خاطر آنچه دیده بودند کور شدند.

(78)

### گریه کردن تمام موجودات عالم

در امامی روایت شده است روزی امام حسین علیه السلام به عیادت برادر گرامی اش امام حسن علیه السلام مشرف شد و کنار بستر ایشان نشست و شروع کرد به گریه کردن .

امام حسن علیه السلام و به ایشان فرمود برادر جان چرا گریه می کنی؟

امام حسین علیه السلام عرض کرد: به خاطر آنچه برای شما اتفاق افتاده گریه می کنم.

امام حسن علیه السلام فرمود: من قاتلم را می شناسم؛ ولی هیچکس مانند تو نیست به راستی که سی هزار مرد برای جنگ با تو جمع می شوند و در حالی که ادعای مسلمانی می کنند تو و یارانت تو را به شهادت می رسانند و زنان و بچه های تو و یارانت را آواره سرگردان و اسیر می کنند، پس تمام موجودات عالم بر مصیبت

ص: 107

تو گریه می کنند حتی درندگان و مارها و در آن لحظه از آسمان خاکستر و خون می بارد .

(79)

## تبدیل شدن مرد به زن

شیخ راوندی روایت کرده است که روزی عمرو به معاویه گفت: به راستی که حسن بن علی علیه السلام حیا دارد او وقتی بالای منبر می رود و جمعیت زیاد مردم را می بیند از خجالت پایین می آید. آن گاه معاویه نزد امام حسن علیه السلام رفت و عرض کرد: ای ابا محمد بلند شو بالای منبر برو و ما را با سخنان گهربار خود بهره مند ساز.

امام حسن علیه السلام بلند شدند و بالای منبر رفتند و پس از حمد و ثنای خدای تبارک و تعالی و درود بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم سخنان خود را چنین آغاز کردند.

ای مردم هر کس مرا شناخته پس شناخته است و هر کس مرا نشناخته اکنون مرا بشناسد من حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، فرزند برومند سرور زنان جهان فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، فرزند چراغ درخشان و فرزند بشارت دهنده هستم من فرزند کسی هستم که برای جهانیان رحمت است و برای انس و جن معبوث شد.

من فرزند بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام هستم من کسی هستم که حقم را ضایع کردند من یکی از سروران اهل بهشت و فرزند رکن و مقام هستم و کنیه ام ابا محمد است.

من فرزند مشعرو عرفاتم من فرزند کسی هستم که فرشتگان همراه او می جنگیدند من فرزند کسی هستم که قریش در برابرش خاشع می شود، من فرزند امام خلق و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم.

وقتی معاویه دید نقشه او نقش بر آب شد و نتوانست نقشه شوم خود را عملی کند و ممکن است فتنه ای بین مردم برپا شود به امام حسن علیه السلام گفت: ای

ص: 108

ابا محمد صلی الله علیه وآله وسلم کافی است آنچه خواستی گفتی اکنون از منبر پایین بیا .

امام حسن علیه السلام نیز از منبر پایین آمد.

در آن هنگام جوانی وارد مسجد شد و با بی شرمی و بی ادبی، به امام حسن علیه السلام و پدر بزرگوارشان دشنام داد.

امام حسن علیه السلام نیز دستهای مبارک خود را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: بارالها او را به صورت زن تبدیل گردان تا عبرت دیگران باشد.

در همان حال به اذن خدای تبارک و تعالی آن مرد به زن تبدیل شد و امام حسن علیه السلام به او فرمودند: ای زن چرا در مجلس مردان هستی برو بیرون آن مرد نیز با شرم و خجالت مجلس را ترک کرد.

(80)

### نماز استسقا

در قرب الاسناد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است در زمان امام علی علیه السلام قومی نزد ایشان مشرف شدند و از ایشان خواستند برای آمدن باران دعا کنند؛ زیرا در آن زمان خشکسالی بود .

امام علی علیه السلام به سلمان فارسی دستور دادند که امام حسن و امام حسین علیهم السلام را نزد ایشان بیاورند. سلمان نیز آن دو بزرگوار را نزد پدر بزرگوارشان آورد. امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند: حسن علیه السلام جانم برای این قوم دعا کن تا خدای تبارک و تعالی برای آنان باران نازل کند .

آن گاه امام حسن علیه السلام دست های کوچک خود را به سوی آسمان بردند و فرمودند: خدایا! بارالها! باران رحمت خود را بر ما ببار که محتاج آن هستیم، ای مهربانترین مهربانان.

سپس امام حسین علیه السلام دست های کوچک خود را بالا بردند و فرمودند: بارالها ای عطا کننده خوبی ها و برکات برکات خود را بر ما نازل فرما.

راوی می گوید: قبل از تمام شدن دعای آن دو بزرگوار باران رحمت بارید .

ص: 109

سپس سلمان فارسی امام حسن و امام حسین علیهم السلام را بغل کرد و ایشان

را بوسید و به آن قوم گفت: ای قوم این دو بزرگوار جگرگوشه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مورد این دو بزرگوار فرموده است سخنان اهل بیت علیهم السلام با چراغ حکمت است.

(81)

## ولادت حسین علیه السلام

سید رضی رحمه الله عنه از ابن عباس علیه السلام روایت کرده است خداوند هنگام زایمان فاطمه زهرا علیها السلام به لعیا وحی کرد ای لعیا به دار دنیا نازل شو و نزد دختر گرامی حبیب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم برو و ایشان را دلگرم کن و به او هنگام حمل کمک کن سپس خدای تبارک و تعالی به رضوان (فرشته) مسئول بهشت فرمود: ای رضوان بهشت را به خاطر مولودی که از فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حبیب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم به دنیا خواهد آمد تزیین کن.

آن گاه به جبرئیل امین علیه السلام وحی نمود که ای جبرئیل امین علیه السلام با جمعی از فرشتگان برای تبریک گفتن به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به زمین بروید.

ابن عباس رحمه الله عنه می گوید: هزارهزار فرشته بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شدند و به او تبریک گفتند.

وقتی فرشتگان به آسمان چهارم رسیدند به فرشته ای به نام صرصائیل علیه السلام که هفتاد هزار بال داشت و آنها را از مغرب به مشرق و از مشرق به مغرب پهن کرده بود برخورد کردند. با خودش گفت خدای تبارک و تعالی چگونه آنچه در دریاها و صحراها و شب و روز وجود دارد آگاه است. در همان حال خدای تبارک و تعالی به او وحی فرمود: به خاطر آنچه گفتمی بال هایت را از تو می گیرم و در همان لحظه، خدای تبارک و تعالی بالهای او را گرفت.

ابن عباس می گوید در آن روز لعیا به بالین فاطمه زهرا علیها السلام آمد و به ایشان

ص: 110

عرض کرد: ای دخترگرامی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بزرگ اسلام و همسر گرامی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام! حال شما چه طور است؟

فاطمه زهرا علیها السلام خجالت کشیدند؛ زیرا هیچ فرشی نداشتند.

در آن هنگام یک حورالعین در حالی که فرشی در دست داشت از فردوس اعلا نازل شد و فرش را پهن کرد و لعیا بر آن نشست و در همان حال فاطمه زهرا علیها السلام فرزند خود را در سوم شعبان به دنیا آورد.

آن گاه لعیا بلند شد و امام حسین علیه السلام او را بوسید و ناف ایشان را برید و ایشان را با پارچه های بهشتی خشک کرد و صورت چشمان و زیر گلویش را بوسید و ایشان را به مادرش داد و جبرئیل امین نیز به همراه فرشتگان به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کمک کردند و هفت روز طول کشید.

وقتی روز هفتم، فرارسید، جبرئیل امین الله علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آیا فرزند گران قدر خودت را نزد ما می آوری تا آن را از نزدیک ببینیم؟

راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به نزد فاطمه زهرا علیها السلام رفتند و امام حسین علیه السلام را که با پارچه زرد بهشتی پیچیده شده بود نزد جبرئیل امین علیه السلام آوردند.

جبرئیل امین علیه السلام ایشان را بغل کردند و از آب دهان مبارکشان در دهان آن نوزاد انداختند و پیشانی او را بوسیدند و فرمودند: خدا به تو و پدر و مادرت و فرزندان برکت دهدای کشته شده در کربلا سپس گریه کردند. رسول خدا نیز شروع کردند به گریه کردن و فرشتگان نیز همراه آنان گریستند. آن گاه جبرئیل امین علیه السلام و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سلام مرا به فاطمه زهرا علیها السلام برسان و به ایشان بفرما که نام این نوزاد را حسین علیه السلام بگذار خدای تبارک و تعالی نیز نام او را حسین علیه السلام گذاشته است؛ چون در این زمان نیکوتر و زیباتر از ایشان نیست.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند ای جبرئیل علیه السلام به من تبریک و تهنیت می گویی در حالی که گریه می کنی جبرئیل امین علیه السلام و عرض کرد خدا در مورد مولودی که به دنیا آمده به شما صبر دهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به جبرئیل علیه السلام فرمودند: ای جبرئیل امین علیه السلام چه کسی ایشان را به شهادت می رساند؟

جبرئیل عرض کرد: گروهی از امت شما که شفاعت تو را می خواهند او را به شهادت می رسانند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ذلیل و نابود شود امتی که فرزند دختر گرامی ام را به شهادت برساند. جبرئیل علیه السلام عرض کرد به امر خدا نابود می گردد و در عذاب الهی خواهد بود.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد فاطمه زهرا علیها السلام برگشتند و به فاطمه زهرا علیها السلام تبریک گفتند در حالی که گریان بودند.

فاطمه زهرا علیها السلام به ایشان عرض کردند ای جد گرامی ام به من تبریک می گویی در حالی که اشک از چشمانت سرازیر است؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بله ای دختر گرامی ام! خدا در مورد این فرزند گرامیات به تو صبر و اجر دهد.

در همان حال فاطمه زهرا علیها السلام ناله ای کرد و شروع کرد به گریه کردن لعیا نیز با فاطمه زهرا علیها السلام گریه کرد.

سپس فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد: ای پدر جان آیا فرزند گرامی ام نور چشمم و پاره جگرم به شهادت می رسد؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بله ای فرزندم گروهی از امتم که شفاعتم را می خواهند ایشان را به شهادت می رسانند.

عرض کرد پدر جان از جبرئیل امین علیه السلام بپرس که فرزندم در کجا به شهادت می رسد.

فرمودند: او در کربلا بدون یار و یاور به شهادت خواهد رسید. لعنت خدا فرشتگان پیامبران صالحان و مردم بر دشمنان او باد.

آن گاه فرمودند: او به شهادت نمی رسد تا وقتی که از صلب مبارکش فرزندی تابناک خارج شود. یاران و دوست داران ایشان وارد بهشت و دشمنان ایشان وارد جهنم خواهند شد و قائم ما اهل بیت از نسل ایشان است که با حضرت عیسی علیه السلام خارج می شود و انتقام ما را از دشمنان مان خواهد گرفت.

راوی می گوید: جبرئیل امین علیه السلام به همراه فرشتگان به آسمان رفتند و در راه با صرصائیل که داستانش گفته شد برخورد کردند. صرصائیل با تعجب سؤال کرد ای جبرئیل امین آیا قیامت برپا شده است؟!

جبرئیل امین علیه السلام: گفت چرا این سؤال را می کنی؟

عرض کرد وقتی دیدم با این همه فرشته بر زمین نازل شده بودید گفتم: شاید قیامت برپا شده است.

جبرئیل گفت: ما از طرف خدای تبارک و تعالی برای تبریک گفتن به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده بودیم.

صرصائیل گفت: مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیا تا از ایشان شفاعت جویم شاید خدای تبارک و تعالی از غفلتم بگذرد و مرا به مقام قبلی خود بازگرداند.

آن گاه جبرئیل امین علیه السلام او را روی بال هایش نشان داد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز دست مبارک آن بزرگوار را از قنطاق درآوردند و فرمودند: بارالها به حق این طفل مبارک از غفلت این فرشته درگذرد.

در همان حال از زیر عرش ندا آمد ای حبیبم دعای تو مستجاب شد.

به راستی که ما دوستدار تو هستیم و دعای تو را بر نمی گردانیم.

راوی می گوید: به خدا قسم صرصافیل بین فرشتگان افتخار می کند و می گوید: به راستی که من آزاده امام حسین علیه السلام هستم و لعیا نیز به حورالعین ها می گوید: به راستی که من قابله فاطمه زهرا علیها السلام هستم و امام حسین علیه السلام را به دنیا آوردم جانم فدای کسی که هیچ کس در دنیا مانند او نیست.



## در دایم علیه السلام

ابن بابویه رحمه الله در النصوص از ابن عباس روایت کرده است شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: روزی فرشته ای به نام در دایم که شانزده هزار بال داشت با خود گفت آیا کسی بالاتر از پروردگار وجود دارد؟ در همان حال خدای تبارک و تعالی از حرف های او آگاه شد و بال های او را به سی و دو هزار جفت رساند. سپس خدای تبارک و تعالی به او فرمود: ای فرشته منا پرواز کن. آن فرشته نیز به اذن خدا پنجاه سال پرواز کرد و به پایین نگاه نکرد خدای تبارک و تعالی از کار آن فرشته آگاه شد سپس به او فرمود ای فرشته من به جای خود برگرد به راستی که من بزرگ مرتبه هستم و هیچ کس بالاتر از من نیست. سپس تمام بال های او را گرفت و او را از صف فرشتگان بیرون راند.

وقتی امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، خدای تبارک و تعالی به مالک مسئول جهنم فرمود: ای مالک آتش جهنم را به خاطر این نوزاد برای اهل آن کم گردان.

سپس خدای تبارک و تعالی به مسئول بهشت فرمود: ای رضوان زینت ها و زیورآلات بهشت را به خاطر او برای بهشتیان قرار بده.

سپس به فرشتگان فرمود: ای فرشتگان من بلند شوید و مرا به خاطر این مولود عزیز تمجید و تکبیر بگویید.

سپس به جبرئیل امین علیه السلام وحی فرمود ای جبرئیل امین علیه السلام به همراه هزار هزار فرشته از فرشتگانی که بر اسب هایی از نور و زین شده از یاقوت سوارند و روحانیون (نام بعضی از فرشتگان) نزد حبیب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم برو و از طرف من به او تبریک بگو و سلام مرا به ایشان برسان و به او بفرما که سلام مرا به فاطمه زهرا علیها السلام و امام علی علیه السلام برساند و به ایشان بگو که مولود خویش را «حسین» علیه السلام نام نهد؛ زیرا من نام او را حسین علیه السلام قرار داده ام و نیز به ایشان تسلیت بگو و بگو که قاتل او از بدترین و ناپسندترین امت تو است.

به راستی من از قاتلش براءت می جویم و ایشان نیز از قاتلش براءت جوید و هیچ کس در روز قیامت گناهِش سنگین تر از قاتل امام نیست به راستی که او وارد آتشی خواهد شد که مشرکان وارد می شوند.

راوی می گوید: در حالی که جبرئیل امین علیه السلام راه آسمان را طی می کرد به دردائیل برخورد کرد دردائیل به او گفت: ای جبرئیل امین علیه السلام! آیا روز قیامت براهل زمین برپا شده است؟

جبرئیل علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی بر من وحی فرمود که با جمعی از فرشتگان برای تبریک گفتن به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به خاطر مولودی که برای او به دنیا

آمده است بر زمین نازل شویم و اکنون نیز نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می رویم. دردائیل علیه السلام گفت: ای جبرئیل علیه السلام! وقتی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتی سلام مرا به ایشان برسان و حال مرا برای ایشان تعریف کن و از ایشان بخواه که مرا به خاطر این مولود مبارک نزد خدا شفاعت کند تا مرا به حالت قبلی ام برگرداند. آن گاه جبرئیل امین علیه السلام به همراه فرشتگان بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد و آنچه خدای تبارک و تعالی به ایشان امر فرموده بود انجام داد، سپس به ایشان تسلیت گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: به راستی که من از قاتلش براءت می جویم همانگونه که خدای تبارک و تعالی از او براءت می جوید.

آن گاه جبرئیل امین علیه السلام فرمود: من نیز از او براءت می جویم .

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد فاطمه زهرا علیها السلام رفتند و به ایشان تسلیت گفتند: فاطمه زهرا علیها السلام گریه کردند و فرمودند کاشکی می مردم و او را به دنیا نمی آوردم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: من نیز به آن گواهی می دهم ای فاطمه زهرا علیها السلام ایشان به شهادت نمی رسد تا وقتی که امامی از ایشان به دنیا بیاید؛ زیرا نسل ائمه اطهار از او است و آخرین نفر از آنها کسی است که عیسی علیه السلام پشت سرایشان نماز می خواند.

سپس جبرئیل امین علیه السلام داستان آن فرشته را که نامش در دلائل علیه السلام بود برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تعریف کرد.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام حسین علیه السلام را در حالی که با پارچه بهشتی قنناق شده بودند بلند کردند و رو به آسمان نگه داشتند و فرمودند: بارالها! به حق این طفل مبارک قسمت می دهم که از غفلت این فرشته درگذری و ایشان را به مقام قبلی خود بازگردانی. در همان حال خدای تبارک و تعالی از غفلت آن فرشته گذشت کرد و او را به شکل و شمایل قبلی اش بازگرداند.

به راستی که او را در بهشت نمی شناسند مگر به غلامی امام حسین علیه السلام.

(83)

## داستان فطرس

شیخ محمد بن صفار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است وقتی ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر فرشتگان عرضه شد تمام فرشتگان آن را پذیرفتند جز فرشته ای به نام فطرس» به همین دلیل خدای تبارک و تعالی بال های او را گرفت و او را از جمع فرشتگان بیرون راند.

وقتی امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، خدای تبارک و تعالی به جبرئیل امین امر فرمود: که برای تبریک گفتن به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با هفتاد هزار فرشته بر زمین نازل شود. جبرئیل در راه به فطرس برخورد کرد. فطرس به جبرئیل امین علیه السلام گفت: ای جبرئیل علیه السلام! کجا می روی؟

جبرئیل علیه السلام گفت: به همراه دیگر فرشتگان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می رویم تا به ایشان تبریک بگوییم.

فطرس گفت: ای جبرئیل امین علیه السلام! مرا با خود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ببرت برای من دعا کنند.

جبرئیل علیه السلام گفت: پس بر بال من سوار شو تا تو را با خود ببرم.

وقتی آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند، جبرئیل امین علیه السلام بر ایشان سلام کرد و تبریک گفت، سپس عرض کرد: یا رسول صلی الله علیه وآله وسلم فطرس همراه من است و از

ص: 116

شما می خواهید نزد خدا شفیع او باشید تا خدای تبارک و تعالی بال هایش را به او بازگرداند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فطرس فرمودند: ای فطرس به یک شرط این کار را انجام می دهم.

فطرس گفت: چه شرطی؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: به این شرط که به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اقرار کنی و به او ایمان بیاوری.

فطرس: گفت قبول می کنم .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمودند: پس نزد گهواره امام حسین علیه السلام برو، خدای تبارک و تعالی تو را خواهد بخشید. فطرس نیز کنار آن گهواره رفت و در همان لحظه به اذن خدای تبارک و تعالی بالهای او بازگشتند و خوشحال شد سپس به همراه جبرئیل امین علیه السلام به آسمان برگشت.

(84)

### فرشته منادی

از ابن ابی عون روایت شده است وقتی امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، فرشته ای از فرشتگان فردوس اعلا فرود آمد و بین آسمان ها و زمین ندا سر داد: ای بندگان! خدا لباس های اندوه بر تن کنید که سر فرزند و جگرگوشه حضرت محمد عبد الله بریده خواهد شد.

سپس آن فرشته نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای حبیب خدا! بدان و آگاه باش که قومی از ذریه تو به دست ظالمان در سرزمین کربلا کشته خواهند شد یکی از آنها فرزند و جگرگوشه دختر گرامی ات امام حسین علیه السلام است که در سرزمین کربلا بدون یار و یاور و مظلوم سر از بدنش جدا می شود .

ص: 117

سپس آن فرشته مشتی از خاک پاک کربلا به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم داد و به ایشان عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این خاک کربلا است خوب از آن مراقبت کن هرگاه دیدی این خاک به خون تبدیل شده بدان که فرزند برومند تو در سرزمین کربلا به شهادت رسیده است.

سپس آن فرشته کمی از خاک مبارک کربلا را روی بال های خود مالید و به آسمان رفت همچنین تمام فرشتگانی که با او بودند کمی از آن خاک را برای تبرک به بال خود مالیدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شروع کردند به بوییدن آن خاک مبارک و گریه کردند و فرمودند: خدا قاتل تو را لعنت کند و او را به درک واصل کند و ذریه او را از بین ببرد.

سپس آن مشت خاک را به همسرگرامیشان ام سلمه علیها السلام دادند و به ایشان در مورد شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا خبر دادند و فرمودند: این مشت خاک را پیش خود نگه دار و هرگاه دیدی این خاک به خون تبدیل شد بدان که فرزندم امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است.

وقتی امام حسین علیه السلام یک ساله شد دوازده هزار فرشته نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و در مورد امام حسین علیه السلام به ایشان تسلیت گفتند: و در مورد اجر و پاداش کسانی که برای ایشان گریه می کنند گفتند: ایشان اجر و پاداش زیادی خواهند گرفت.

(85)

### فرشته ای که مشتاق دیدار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود

روایت شده است فرشته ای مشتاق دیدار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود. پس از خدای تبارک و تعالی اجازه گرفت تا نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیاید.

وقتی خواست بر زمین نازل شود، خدای تبارک و تعالی به او فرمود: ای فرشته من وقتی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدی بعد از رساندن سلام من به ایشان بگو خدای تبارک و تعالی می فرماید فردی از امتت که نامش یزید است فرزند

ص: 118

پاک تو را که مانند مریم بنت عمران علیها السلام و حتی بهتر از آن است به شهادت می رساند.

آن فرشته گفت: بارالها! من می خواهم با خوشحالی تمام به دیدار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروم پس چگونه می توانم این خبر دردناک را به ایشان برسانم.

در همان لحظه صدایی شنید که می گفت ای فرشته این کار را باید انجام دهی چون به دستور پروردگار تو است و اگر سرپیچی کنی از مقام خود خارج خواهی شد.

آن گاه آن فرشته به امر خدای تبارک و تعالی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و بال های خود را روی زمین پهن کرد و بعد از سلام عرض کرد: ای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بزرگوار نمی خواستم این خبر دردناک را به شما بدهم؛ ولی این امر از طرف خدا است و باید آن را انجام دهم ای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بزرگوار ابدان که مردی از امت که نامش یزید است فرزند برومندت امام حسین علیه السلام فرزند علی بن ابی طالب و دختر گرامی ات فاطمه زهرا علیها السلام را به شهادت خواهد رساند لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و تمام موجودات دنیا بر او باد و در آخرت نیز تا ابد در آتش جهنم خواهد بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گریه کردند و فرمودند: ای فرشته بزرگوار آیا کسی که فرزند دختر گرامی پیامبرش علیهم السلام را به شهادت می رساند رستگار خواهد شد؟!

آن فرشته گفت: خیرا هرگز رستگار نخواهند شد؛ بلکه خدای تبارک و تعالی در دنیا بین آنها اختلاف و تفرقه می اندازد و در آخرت نیز تا ابد در آتش جهنم خواهند بود.

(86)

## گریه کردن آسمان

در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام روایت شده است آسمان برای این دو بزرگوار (حسین علیه السلام و یحیی علیه السلام) گریه کرده است.

راوی می گوید: از ایشان سؤال کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم! چگونه آسمان گریه می کند؟

ص: 119

فرمودند: وقتی خورشید طلوع می کند قرمز است و هنگام غروب نیز قرمز است همچنین قاتل امام حسین علیه السلام و حضرت یحیی فرزند زناکار هستند.

(87)

### شیر خوردن از انگشت و زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

شیخ کلینی رحمه الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است امام حسین علیه السلام از فاطمه زهرا علیها السلام و هیچ پستان دیگری شیر نخورد هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به منزل فاطمه زهرا علیها السلام می آمدند، انگشت ابهام خود را در دهان مبارک امام حسین علیه السلام می گذاشتند و امام حسین علیه السلام آن را می مکیدند و شیر می خوردند: رسول خد الله صلی الله علیه وآله وسلم این کار را می کردند تا گوشت و خون امام حسین علیه السلام از گوشت و خون ایشان سرچشمه بگیرد.

در روایتی آمده است که هیچ کس شش ماهه به دنیا نیامد مگر اینکه از دنیا رفت جز امام حسین علیه السلام و حضرت عیسی از امام رضا علیه السلام روایت شده است پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و زبان مبارک خود را در دهان امام حسین علیه السلام می گذاشتند و امام حسین علیه السلام آن را می مکیدند و شیر می خوردند.

(88)

### جنگ در عراق

شیخ طبری از ابن عباس رحمه الله روایت کرده است وقتی امام حسین علیه السلام خواست به سوی عراق برود نزد ایشان مشرف شدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم! به عراق نروید. ایشان فرمودند: ای ابن عباس رحمه الله من باید به آنجا بروم؛ زیرا من و اصحابم در آنجا به شهادت خواهیم رسید.

ابن عباس می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند از کجا می دانید؟ فرمودند: این یکی از اسرار است.

ص: 120

### آگاه بودن از نجات یافتن امام سجاد علیه السلام

طبری روایت کرده است امام حسین علیه السلام را در روز عازم شدن به عراق دیدم ایشان در مورد اوضاع اهل کوفه به ما فرمودند: به راستی که دل های آنان با من و شمشیرهای شان علیه من است سپس رو کردند به آسمان آسمان شکافته شد و فرشتگان از آسمان نازل شدند سپس فرمودند: اگرخواست خدا نبود این فرشتگان را می فرستادم تا همه کفار، مشرکان و منافقان را به هلاکت برسانند؛ اما خواست خدا این است که من و یارانم به شهادت برسیم تا اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله وسلم زنده بماند و من می دانم که به همراه یارانم به شهادت خواهیم رسید و هیچ کس از ما نجات نخواهد یافت جز فرزند برومندم زین العابدین؛ زیرا نسل ائمه اطهارعلیهم السلام از صلب او است.

(90)

### حامل سر مبارک

شیخ طبری رحمه الله از ابراهیم بن سعید روایت کرده است روزی امام حسین علیه السلام به زهیر فرمود: ای زهیر من در سرزمین کربلا به شهادت می رسم و سرم را از تن جدا می کنند و حامل سرم که نامش زجر بن قسی است نزد یزید می رود تا مژدگانی بگیرد؛ ولی یزید هیچ چیزی به او نخواهد داد.

(91)

### سخن گفتن شیر پیر

شیخ طبری رحمه الله از این مزید روایت کرده است در مکه با امام حسین علیه السلام آشنا شدم و همراه ایشان به عراق رفتم؛ ولی در راه از ایشان اجازه گرفتم تا به مدینه برگردم ایشان نیز به من اجازه دادند. یکباره دیدم شیری نزد امام حسین علیه السلام رفت و امام حسین علیه السلام از آن شیر پرسید: ای شیرا اوضاع اهل کوفه چگونه است؟

ص: 121



آن شیرگفت: به راستی که دل های آنان با شما و شمشیرهایشان علیه شما

امام حسین علیه السلام پرسید وقتی از آنجا می آمدی چه کسی امیر کوفه بود؟

گفت: عبيدالله بن زياد او مسلم بن عقيل را به شهادت رساند.

حضرت پرسید: اکنون به کجا می روی؟

شیر گفت: به سرزمین عدن می روم.

حضرت پرسید: از آب کوفه چه خبر داری؟

شیر گفت: به راستی که حلم و دانایی شما بهتر از ما است و شما بهتر از من به آن آگاه هستید. آن گاه شیر رفت در حالی که می گفت به راستی که خدا به بندگانش ظلم نمی کند.

(92)

### خارج کردن میوه از دیوار مسجد

شیخ طبری از ابو محمد عبدالله بن محمد روایت کرده است روزی علی اکبر علیه السلام از امام حسین علیه السلام انگور خواست در حالی که فصل انگور نبود آن گاه امام حسین علیه السلام دست بردیوار مسجد زدند، یکباره دیوار مسجد از هم شکافت و از آن انگورو موز خارج شد و به علی اکبر علیه السلام دادند و فرمودند: آنچه خدا برای اولیای خود نگه داشته بهتر است.

(93)

### عمر بن سعد

شیخ طبری از میثم تمار روایت کرده است شنیدم که امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا قسم گروهی از بنی امیه برای به شهادت رساندن من جمع می شوند و فرمانده آنها عمر بن سعد است.

راوی می گوید: حضرت این سخنان را در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود. من با

ص: 122

تعجب از ایشان سؤال کردم: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در این مورد به شما خبر داده است؟!

حضرت فرمود: نه

سپس با تحیرو تعجب نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و به ایشان عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امام حسین علیه السلام چنین و چنان فرمودند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: به راستی که علم ایشان از علم من است و از اتفاق ها قبل از اینکه اتفاق بیفتند آگاهی دارد.

(94)

### آگاهی از شهادت

شیخ طبری رحمه الله روایت کرده است خبر عازم شدن امام حسین علیه السلام به عراق به ما رسید، ایشان به مکه رفتند من نیز به مکه رفتم و نزد ایشان مشرف شدم ایشان از دیدن من خیلی خوشحال شدند و به من فرمودند: ای فلانی تو نزد من آمدی تا مرا از راه عراق خبر دهی؛ ولی من باید به آنجا بروم و در روز دوشنبه به شهادت خواهم رسید.

راوی می گوید: من روزها را شمارش کردم و دیدم آنچه ایشان فرموده بودند اتفاق افتاد.

(95)

### شناختن قاتلان غلامان خود

شیخ طبری رحمه الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است امام حسین علیه السلام در آن زمان چند غلام داشتند؛ روزی آنها را جمع کردند و به آنها فرمودند: ای غلامان من شما نباید در این روزها که نام آن را آوردند بیرون بروید؛ زیرا شما را در راه محاصره کرده خواهند کشت .

ص: 123

روز پنج شنبه بود امام حسین علیه السلام غلامان خود را برای حاجتی بیرون فرستاد؛ ولی آنها سرپیچی کردند و به جای دیگری رفتند آن گاه راهزنان بر آنها یورش کرده تمام آنها را کشتند.

سپس والی مدینه نزد امام حسین علیه السلام آمد تا به ایشان تسلیت بگوید. امام حسین علیه السلام به او فرمودند: می خواهی بگویم چه کسانی آنها را کشته اند؟

والی مدینه گفت: آیا آنها را می شناسید؟!

حضرت فرمودند: بله تک تک آنها را می شناسم.

مردی در آنجا بود امام حسین علیه السلام به او اشاره کردند و فرمودند: تو یکی از آن راهزنان هستی.

آن مرد گفت: از کجا می دانی که من یکی از آنها هستم؟

آن گاه حضرت فرمودند: ای فلانی تو با فلان زن و فلان شخص و فلانی و فلانی بودی. سپس والی مدینه به آن شخص گفت: به خدا قسم آن قدر به تو تازیانه خواهم زد تا اعتراف کنی .

آن مرد گفت: آنچه امام حسین علیه السلام می فرماید حقیقت دارد. آن گاه والی مدینه

دستور داد همه آنها را دستگیر کرده سر آنها را بریدند.

(96)

### خارج کردن رطب از نخل خشکیده

شیخ طبری رحمه الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است روزی مردی از فرزندان زینب با امام حسین علیه السلام همسفر بود در راه به دو نخل خشکیده رسیدند. امام حسین علیه السلام زیر یکی از آنها نشستند. یکباره امام حسین علیه السلام دست های مبارک خود را بالا بردند و دعایی خواندند که هیچ کس مفهومش را نمی دانست. ناگهان آن نخل سبز شد و در همان لحظه رطب تازه داد.

دیگری گفت به راستی که این یک سحر و جادو است.

ص: 124

امام حسین علیه السلام فرمودند: خیر، بلکه این دعای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که مستجاب شده است.

(97)

### خادم شدن جبرئیل امین علیه السلام

ابن بابویه از ابوذر غفاری رحمه الله روایت کرده است شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: روزی اسرافیل علیه السلام به جبرئیل علیه السلام گفت: من از تو بهتر هستم.

جبرئیل گفت: به چه دلیل از من بهتر هستی؟

اسرافیل علیه السلام گفت: زیرا من سرور و پادشاه فرشتگان صاحب هشت فرشته حامل عرش صاحب شیپور و نزدیکترین فرشته به خدا هستم.

جبرئیل امین علیه السلام به او گفت: اما من از تو بهتر هستم.

اسرافیل علیه السلام گفت: به چه دلیل از من بهتر هستی؟

جبرئیل علیه السلام گفت: زیرا من مسئول حسین علیه السلام هستم کسی هستم که فرمان خدا را برای پیامبران می فرستم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: آنها در مورد مقام خود گفت وگو می کردند که یکباره ندایی از بالای عرش از طرف خدای تبارک و تعالی به آنها رسید که

فرمود: ساکت شوید به عزت و جلالم قسم که بهتر از شما نیز آفریده ام.

با تعجب پرسیدند: بارها! آیا بهتر از ما کسی را آفریده ای در حالی که ما را از نور آفریده ای؟!!

ندا آمد: بله.

یکباره حجاب برکنار شد و نوشته ای که روی ساق عرش بود نمایان شد «لا اله الا الله محمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم ولی الله فاطمه علیها السلام حسن و حسین علیهم السلام خیر الخلق.»

معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده و علی ولی خدا است و فاطمه زهرا علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام بهترین خلق خدا هستند.

ص: 125

در همان لحظه جبرئیل علیه السلام عرض کرد: بارالها تو را به حق ایشان قسمت می دهم که مرا خادم آنها قرار بدهی .

آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود: ای جبرئیل علیه السلام به راستی که تو خادم آنها خواهی بود است .

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: جبرئیل علیه السلام از ما اهل بیت علیهم السلام و همچنین خادم ما است.

(98)

### نوحه سرایی کردن جغد

شیخ ابو القاسم جعفر بن قولویه در کامل الزیارات از صفوان بن یحیی روایت کرده است نزد امام صادق علیه السلام مشرف شدم ایشان فرمودند: آیا کسی جغد را در روز دیده است؟

به ایشان عرض کردیم: نه جغد را فقط در شب می بینم.

ایشان فرمودند آیا می دانید چرا فقط در شب می آید؟

عرض کردیم: خیر .

فرمودند: جغد قبل از شهادت امام حسین علیه السلام روزها نیز بیرون می آمد و بالای نهرها و درختان پرواز می کرد وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، قسم خورد که دیگر روزها بیرون نیاید جغد روزها را روزه می گیرد و شبها با آنچه خدا روزی اش می گرداند افطار می کند سپس تا سپیده دم برای امام حسین علیه السلام نوحه سرایی می کند .

از امام رضا علیه السلام روایت شده است به راستی که جغد پرنده خوش آواز و قشنگی است. او در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام همیشه نزد مردم می آمد و لوله مردم به او غذا می دادند؛ اما وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید گفت: دیگر نزد شما نخواهم آمد؛ زیرا شما فرزند دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به شهادت

ص: 126

رساندید و من دیگر جانم را نزد شما ناامن می بینم و هرگز نزد شما نخواهم آمد نفرین بر شما باد. سپس امام رضا علیه السلام فرمودند: از آن به بعد جغد روزها را روزه می گیرد و هرگز از لانه خود خارج نمی شود تا وقتی که شب شود، آن گاه افطار کرده، برای مصیبت جد ما امام حسین علیه السلام نوحه سرایی می کند و این صدایی که از جغد می شنوید همان نوحه سرایی او است.

(99)

### دلیل به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام و یارانش

ابن بابویه در علل از محمد بن ابراهیم بن اسحاق رحمه الله روایت کرده است نزد امام صادق علیه السلام مشرف شدم و به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مورد یاران امام حسین علیه السلام و چگونگی رفتن آنها به کربلا به همراه امام حسین و نیز به شهادت رسیدن آنها به من بگویید؟

ایشان فرمودند: به راستی که حجاب از پیش روی آنها برداشته شد و آنها منازل خود را در بهشت جاوید دیدند و از خود شهادت های زیادی نشان دادند تا وقتی که به درجه رفیع شهادت نائل شدند.

(100)

### نماز باران

شیخ عبدالله بن جعفر حمیری در قرب الاسناد از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است: روزی جمعی از قوم نزد امام علی علیه السلام آمدند و از خشک سالی شکایت کردند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین علیه السلام! شما وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستید پس از خدا بخواهید باران ببارد.

امام علی علیه السلام فرمودند بروید دو فرزند برومندم حسن و حسین علیهم السلام را نزد من بیاورید.

ص: 127

آن ها رفتند و آن دو بزرگوار را نزد امام علی علیه السلام آوردند.

حضرت به امام حسن علیه السلام فرمودند: ای نور چشمم برای ما دعا کن تا خدای تبارک و تعالی باران را روزی ما کند.

آن گاه امام حسن علیه السلام دست های نازنین و مبارک خود را بالا بردند و فرمودند:

بارالها ابرها را برای ما قرار بده با باز شدن درهای آسمان و نزول باران.

سپس امام علی علیه السلام نه به امام حسین علیه السلام فرمودند: تو نیز دعا کن امام حسین علیه السلام نیز دعایی خواندند و قبل از تمام شدن دعای آن دو بزرگوار باران بارید. آن قوم خیلی تعجب کردند و خوشحال شدند امام علی علیه السلام به آنها فرمودند چرا تعجب می کنید؟ به راستی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: این دو بزرگوار معدن حکمت خدای تبارک و تعالی هستند.

(101)

### کتاب شهادت

شیخ کلینی رحمه الله از ابن عبدالله بزاز روایت کرده است به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم چرا شما و پدران بزرگوارتان خیلی کم در دنیا باقی می مانید؟

ایشان فرمودند: هر یک از ما یک کتاب مخصوص دارد که تمام اموری که در زمانش اتفاق می افتد در آن نوشته شده است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به نزد امام حسین علیه السلام می آید و به شهادت رسیدنش را به او خبر می دهد؛ ولی امام حسین علیه السلام دیدند که هیچ چیزی در مورد اجل ایشان قید نشده است سپس به کربلا رفتند و در آنجا به شهادت رسیدند. قبل از این که ایشان به شهادت برسند، دسته ای از فرشتگان از طرف خدای تبارک و تعالی به یاری حضرت امام حسین علیه السلام آمدند؛ اما وقتی به آنجا رسیدند دیدند که حضرت امام حسین علیه السلام با یاران باوفایش به شهادت رسیده اند.

ص: 128

آن ها عرض کردند: خدایا به ما اجازه دادی به یاری امام حسین علیه السلام برویم؟

ولی وقتی به آنجا رسیدیم دیدیم که ایشان و یاران باوفایشان به شهادت رسیده اند اکنون باید چکار کنیم؟

خدای تبارک و تعالی فرمود: ای فرشتگان من حال که نتوانستید او را یاری کنید، پس برای او گریه کنید.

(102)

### ایشان زنده هستند

شیخ راوندی رحمه الله عنه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است روزی همراه پدر بزرگوارم حضرت امام محمد باقر علیه السلام به باغهای ایشان رفتم در راه به صحرائی رسیدیم در آنجا پیرمرد ریش سفیدی را دیدیم پدرم به احترام آن شخص از اسب پایین آمد و دست و پای آن شخص را بوسید. من خیلی تعجب کردم سپس با هم نشستند و شروع کردند به حرف زدن پدرم به آن شخص می گفت: فدایت شوم. فدایت شوم سپس بعد از مدتی آن پیرمرد خداحافظی کرد و ناپدید شد.

من با تعجب به پدر بزرگوارم عرض کردم ای پدر بزرگوارم این شخص چه کسی بود که دست و پایش را بوسیدی و به او گفתי فدایت شوم؟!

پدرم فرمودند: ای پسر بزرگوارم این شخص که دیدی جد بزرگوارت امام حسین علیه السلام بود.

(103)

### خشک شدن دست

شیخ راوندی رحمه الله در کتابش روایت کرده است وقتی امام حسین علیه السلام کودک بودند به همراه مردی به جایی رفتند آن مرد لعین خواست به امام حسین علیه السلام سیلی، بزند ولی در همان لحظه به اذن خدای تبارک و تعالی دست آن مرد لعین خشک شد و نتوانست دست خود را حرکت بدهد. آن گاه با التماس و خواهش از امام

ص: 129



حسین علیه السلام خواست تا برای او دعا کند امام حسین علیه السلام به او فرمود: هرگز آن کار را تکرار نکن آن مرد گفت به خدا قسم دیگر آن کار را انجام نخواهم داد.

آن گاه امام حسین علیه السلام برای آن مرد دعا کرد و در همان لحظه به اذن خدای تبارک و تعالی دست آن مرد به حالت اولش برگشت .

(104)

### پرنده و سر مبارک

شیخ طبری رحمه الله در کتابش روایت کرده است روزی همراه امام صادق علیه السلام به زیارت مرقد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رفتیم وقتی به باب توبه مسجد کوفه رسیدیم ایشان از اسب پایین آمدند و دو رکعت نماز خواندند به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این نماز چه نمازی است؟

فرمودند: این جا، جای منبر قائم آل محمد (عج) است، می خواستم در این جا خدای تبارک و تعالی را شکر کنم.

سپس حرکت کردیم تا وقتی که نزدیک ستونی در مسجد کوفه رسیدیم در آنجا نیز ایستادند و از اسب پیاده شدند و دو رکعت نماز خواندند به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این چه نمازی بود؟

ایشان فرمودند: اینجا همان جایی است که حمل کنندگان سر مبارک امام حسین علیه السلام توقف کردند و سر مبارک ایشان را در یک صندوقچه قرار دادند در همان حال خدای تبارک و تعالی پرنده ای را فرستاد و آن پرنده صندوقچه را برداشت و بعد از مدتی شتربانان دنبال آن پرنده رفتند تا وقتی که آن پرنده صندوقچه را در این مکان گذاشت و من نیز برای سپاس از خدای تبارک و تعالی در اینجا دو رکعت نماز خواندم .

ص: 130

## آگاهی از شهادت

ابن حمدان در هدایه از ابی حمزه ثمالی روایت کرده است شنیدم امام سجاد علیه السلام فرمودند: پدرم اهل و عیال بنی هاشم را در شب تاسوعا جمع کردند و به آنها فرمودند: ای قوم و ای شهیدان من هرکس می خواهد در این شب تاریک برود؛

زیرا این مردم کافر هیچ چیزی نمی خواهند جز به شهادت رساندن من پس ما بروید و جان خود را نجات دهید.

آن گاه همه با هم گفتند: هرگز شما را تنها نخواهیم گذاشت اگر شما را تنها بگذاریم مردم در مورد ما چه خواهند گفت آنها می گویند که بزرگ و سرور خود را تنها گذاشتند و فرار کردند ما هرگز این کار را نخواهیم کرد و تا آخرین نفس از حریم شما دفاع خواهیم کرد.

امام حسین علیه السلام فرمودند: همه ما فردا کشته خواهیم شد.

آن ها گفتند: خدا را شکر می کنیم که شما را یاری می کنیم و در رکاب مبارک شما به شهادت می رسیم.

سپس امام حسین علیه السلام فرمودند: خدا به شما جزای خیر بدهد شما به درجه رفیع شهادت خواهید رسید.

## نفرین امام حسین علیه السلام

ابن شهر آشوب رحمه الله روایت کرده است امام حسین علیه السلام مشکی را پر از آب کردند و خواستند به خیمه گاه ببرند؛ ولی یکباره تیری به مشک خورد و مشک را سوراخ کرد و آب مشک ریخت .

آن گاه امام حسین علیه السلام او را نفرین کردند و فرمودند: خدا تو را سیراب نکند در همان لحظه آن مرد خود را در آب انداخت و آنقدر آب خورد تا به درک واصل شد.

**عبدالله بن حصین**

ابن شهر آشوب رحمه الله در تاریخش روایت کرده است شخصی به امام حسین علیه السلام گفت: ای حسین علیه السلام تو هرگز از آب گوارای فرات نخواهی نوشید و تشنه از دنیا خواهی رفت.

آن گاه امام حسین علیه السلام او را نفرین کردند و فرمودند: بارالها او را تشنه بمیران.

در همان لحظه تشنگی او را فرا گرفت و آن مرد خود را در آب فرات انداخت و آن قدر آب خورد تا شکمش پر از آب شد و تکه تکه شد.

شیخ طبری رحمه الله می گوید: آن شخص لعین عبد الله بن حصین بود.

**ابن جوزة**

ابن شهر آشوب در تاریخش روایت کرده است ابن جوزة امام حسین علیه السلام را در کربلا مورد خطاب قرار داد و با بیشرمی گفت: ای حسین علیه السلام به راستی که تو خود را در دنیا به آتش افکندی قبل از اینکه به آخرت بروی امام حسین علیه السلام به او فرمودند: وای بر تو راوی می گوید: قبل از تمام شدن دعای امام حسین علیه السلام اسب ابن جوزة رم کرد و آن لعین را بر زمین انداخت؛ ولی پای آن لعین در رکاب گیر کرد و آن لعین را به هر سنگ و درختی می کوبید تا اینکه آن لعین به درک واصل شد.

در روایتی آمده است که قبل از تمام شدن دعای امام حسین علیه السلام اسب ابن جوزة رم کرد و آن را داخل گودالی از آتش انداخت و امام حسین علیه السلام سجده شکر به جا آوردند.

**مرا سیراب کنید**

صاحب ثاقب مناقب از ابن نباته روایت کرده است: یکی از شاهدان روز عاشورا به من گفت: وقتی تشنگی بر یاران امام حسین علیه السلام غلبه کرد، امام حسین علیه السلام مشکی را با خود به سوی رود فرات بردند و آن را پر از آب کردند، ناگهان مردی تیری به سوی مشک روانه کرد و آن مشک سوراخ شد.

آن گاه امام حسین علیه السلام او را نفرین کردند و فرمودند: بارالها! به راستی که این مرد به من ستم کرده است. آن را به درک واصل کن.

روای می گوید: به خدا قسم در همان لحظه خدای تبارک و تعالی خشمش را بر آن لعین نازل کرد.

راوی می گوید: یک مشک پر از آب نزد آن لعین بود. او آب مشک را خورد و همچنان صدا می زد مرا سیراب کنید مرا سیراب کنید، از تشنگی دارم می میرم و در همان حال آنقدر آب خورد تا شکمش ترکید.

**محمد بن اشعث**

ابن بابویه رحمه الله در امالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است در روز عاشورا مردی از لشکر عمرو بن سعد که لعنت خدا بر او باد به نام محمد بن اشعث بن قیس خارج شد و با بی شرمی گفت ای حسین تو هیچ نسبتی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نداری. امام حسین علیه السلام فرمودند: آیا در قرآن نخوانده ای که می فرماید: محمد صلی الله علیه وآله وسلم از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام است و ما نیز از نسل ایشان هستیم.

آن لعین گفت: نسل از طرف مرد است و از طرف زن نیست. امام حسین علیه السلام فرمودند: بارالها این شخص مرا خوار کرده است او را خوار و ذلیل کن و به درک واصل فرما.

در همان حال عقربی آلت او را نیش زد و او را به درک واصل کرد.

**نیش عقرب**

ابن شهر آشوب روایت کرده است امام حسین علیه السلام فرمودند: به راستی که ما اهل بیت علیهم السلام پیامبرگرمی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و از ذریه و نزدیکان ایشان هستیم و هرکس بر ما ستم کند یا حق ما را ضایع کند نابود خواهد شد.

محمد بن اشعث گفت: هیچ نزدیکی و کرامتی بین شما و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیست.

آن گاه امام حسین علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت کردند: به راستی که خدای تبارک و تعالی حضرت آدم علیه السلام، حضرت نوح علیه السلام، آل ابراهیم علیه السلام و آل عمران علیه السلام را از بین مردم انتخاب کرد و همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محمد مصطفی از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام است و ما نیز از نسل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستیم.

سپس فرمودند: بارالها او را در این روز ذلیل گردان و به درک واصل کن در همان لحظه قبل از تمام شدن دعای امام حسین علیه السلام عقربی او را نیش زد. و آن لعین بر زمین افتاد و به درک واصل شد.

**تمیم**

ابن بابویه رحمه الله در امالی از امام صادق علیه السلام و روایت کرده است مردی به نام تمیم از لشکر عمر بن سعد به سوی امام حسین علیه السلام و یارانش آمد و گفت: ای حسین علیه السلام آیا آب فرات را نمی بینی که موج می زند آب گوارای فرات، کشته را زنده می کند، به خدا قسم دست شما به این آب گوارا نمی رسد تا وقتی که از دنیا بروید.

آن گاه امام حسین علیه السلام از یاران خود پرسیدند این کیست که چنین گستاخی می کند؟

عرض کردند این شخص نامش تمیم است. حضرت فرمودند: به خدا قسم او و پدرش در آتش جهنم هستند سپس فرمودند: بارالها او را در این دنیا تشنه

بمیران در همان لحظه تشنگی بر آن لعین غلبه کرد و او را خفه کرد و از اسب بر زمین افتاد و به درک واصل شد.

(113)

### اجابت شدن دعا

ابن بابویه رحمه الله در امالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است امام حسین علیه السلام برای اصحاب خویش چشمه آبی ظاهر کردند و به اصحاب خویش فرمودند: از این آب بنوشید و غسل کنید و لباس های خود را بشوید که کفن های شما باشد؛ زیرا این آخرین آبی است که می خورید. سپس آنها را جمع کردند و نماز خواندند. وقتی صبح شد امر کردند نیزارها را بسوزانند تا بنی امیه فقط از یک طرف بتواند به سوی ایشان حمله ورشود.

در آن لحظه مردی از بنی امیه که نامش ابن ابی جویریة بود در حالی که بر اسبش سوار بود به سوی امام حسین علیه السلام و اصحاب ایشان آمد و گفت: آتش جهنم بر شما بشارت باد چرا عجله می کنید می خواهید خود را در دنیا بسوزانید.

در همان لحظه اسبش رم کرد و آن لعین را در آتش انداخت و او به درک واصل شد.

(114)

### عبدالله بن جویریة

سید رضی رحمه الله روایت کرده است وقتی امام حسین علیه السلام در کربلا بود مردی به نام عبدالله بن جویریة به ایشان گفت: ای حسین علیه السلام!

امام حسین علیه السلام به او فرمودند چه می خواهی؟

او گفت آتش جهنم بر تو بشارت باد.

امام حسین علیه السلام فرمودند: همانا من به سوی خدای باری تعالی خواهم رفت.

و از خیر و بد خواهم گفت تو کیستی؟

ص: 135

آن مرد گفت من عبدالله بن جویریة هستم؟

راوی می گوید: امام حسین علیه السلام دستهای مبارکشان را بالا بردند تا جایی که زیر بغل ایشان نمایان شد و فرمودند: بارالها او را به سوی آتش ببر و به درک واصل کن.

آن گاه او عصبانی شد و به سوی امام حسین علیه السلام حمله ور شد، در همان حال از اسبش بر زمین افتاد و پایش در رکاب گیر کرد و همان طور که اسبش می تاخت سر، صورت و بدن آن لعین را به سنگ ها و درختان می کوبید تا وقتی که به درک واصل شد.

(115)

### نماز باران

سید رضی رحمه الله و در عیون معجزات از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است روزی اهل کوفه از خشک سالی و بی آبی نزد امام علی شکایت کردند امام علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمودند: ای حسین جانم بلند شو و برای این قوم (اهل کوفه) دعا کن تا خدای تبارک و تعالی برای آنان باران بفرستد.

آن گاه امام حسین علیه السلام بلند شدند و دست های مبارک خود را بالا بردند و دعا کردند .

قبل از تمام شدن دعای، ایشان یکباره آسمان کوفه به برکت دعای امام حسین علیه السلام باران بارید در همان لحظه یک اعرابی از حومه شهر کوفه آمد و گفت ابرها را دیدم که همچون موج دریا به سوی کوفه می آمدند.

(116)

### فدا شدن ابراهیم علیه السلام

در بعضی از کتاب های معتبر روایت شده است روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرزندش ابراهیم علیه السلام را روی پای چپ و امام حسین علیه السلام را روی پای راست خود نشانده بودند

ص: 136

در همان حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خدای عزوجل نمی خواهد هر دوی آنها زنده باشند تو اکنون مختار هستی یکی از این دو بزرگوار را انتخاب کنی.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: اگر جان حسین علیه السلام گرفته شود علیه و فاطمه زهرا علیهما السلام و حسن علیه السلام و من برای او گریه می کنیم؛ اما اگر فرزندم ابراهیم بمیرد فقط من برای او گریه می کنم پس از خدا می خواهم جان ابراهیم را بگیرد.

راوی می گوید: بعد از آن روز فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درگذشت و هرگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امام حسین علیه السلام را می دیدند به او می فرمودند: خوش آمدی ای کسی که فرزندم را فدای تو کردم.

(117)

### **امتحان شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم**

سید بن طاوس رحمه الله از ابن عباس روایت کرده است: نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم، در حالی که فرزندش ابراهیم علیه السلام و نوه اش حسین علیه السلام نزد ایشان بودند. ایشان یک بار پسرش ابراهیم و یک بار حسین علیه السلام را می بوسیدند در همان لحظه جبرئیل امین علیه السلام بر ایشان نازل شد و فرمود:

ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم! خداوند می فرماید: این دو با هم نخواهند ماند یکی از آنها را انتخاب کن هرکس را دوست داری.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در فکر فرو رفتند و فرمودند: ابراهیم علیه السلام فرزند من است و مادرش نیز از دنیا رفته است و اگر او از دنیا رود فقط من ناراحت خواهم شد و کسی برای او ناراحت نخواهد شد؛ ولی اگر حسین علیه السلام بمیرد، مادر و پدرش و همچنین من برای او ناراحت می شویم؛ زیرا مادرش دختر برومند من فاطمه زهرا علیها السلام و پدر بزرگوارش پسر عمویم برادرم نورم دستم زبانم و همه چیز من است و من دوست ندارم دختر و پسر عمویم ناراحت شوند.

ص: 137



سپس به جبرئیل علیه السلام فرمودند: ای جبرئیل علیه السلام! من قبول کردم که جان پسر

ابراهیم علیه السلام گرفته شود به راستی که من ابراهیم علیه السلام را فدای حسین کرده ام. راوی می گوید: از آن پس هرگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امام حسین علیه السلام را می دیدند او را بغل می کردند و می بوسیدند و به او می فرمودند: من پسر را فدای تو کرده ام امیدوارم همیشه سربلند باشی جد بزرگوارت فدای تو باشد ای نور دل من و زهرا علیها السلام و علی علیه السلام

(118)

### خورشید و ماه و ستاره

روایت شده است روزی هند جگرخوار به منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفت در حالی که ایشان در منزل عایشه بودند وقتی به آنجا رسید عایشه را دید به عایشه گفت: ای عایشه می خواهم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را ببینم، دیشب خواب عجیبی دیده ام می خواهم آن را برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به تعریف کنم و تعبیر آن را از ایشان پرسم.

عایشه گفت: برای من تعریف کن تا نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروم و برای ایشان تعریف کنم.

هند خوابش را چنین تعریف کرد یکباره دیدم خورشیدی در آسمان ظاهر شد و تمام جهان را نورانی کرد سپس ماه درخشانی آمد و تمام دنیا را نورانی کرد، آن گاه دو ستاره درخشان آمدند و مشرق و مغرب از نور آن دو ستاره درخشان نورانی شد، در همان حال بودم که یکباره دیدم ابر سیاهی تمام آسمان را فراگرفت و از آن ابر سیاه، یک مار سیاه به وجود آمد و آن مار سیاه بر آسمان خزید و آن دو ستاره درخشان را بلعید آن گاه ساکنان زمین و آسمان ها برای آن دو ستاره درخشان گریستند.

راوی می گوید: عایشه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و خواب هند را برای ایشان تعریف کرد وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آن خواب را شنیدند گریه کردند تا جایی ریش

ص: 138

مبارکشان از اشک خیس شد سپس به عایشه فرمودند: آیا تعبیر این خواب را می دانی؟

عایشه گفت: خدا و رسولش صلی الله علیه وآله وسلم بهتر می دانند.

حضرت فرمودند: آن خورشید من هستم و آن ماه درخشان دخترم فاطمه زهرا علیها السلام است و آن دو ستاره درخشان دو فرزند برومندم حسن و حسین علیهم السلام هستند و آن ابر سیاه معاویه پسر ابی سفیان و آن مار سیاه یزید پسر معاویه است.

راوی می گوید: تعبیر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درست بود؛ زیرا وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفتند معاویه با امام علی علیه السلام دشمنی کرد و هشتاد ماه با ایشان جنگید تا وقتی که تعداد زیادی از لشکر دو طرف از دنیا رفتند و بعد از آن نیز به دستور او هشتاد سال امام علی علیه السلام را بالای منبرها لعن می کردند خدا لعنتش کند و کار دیگر او زهر دادن به فرزند برومند امام علی علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام بود که ایشان را به شهادت رساند وقتی آن لعین (معاویه) به درک واصل شد پسرش یزید لعین جای او را گرفت و با امام حسین علیه السلام جنگ کرد و امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش را به شهادت رساند و زنان دختران و بچه های آن بزرگوار را اسیر کرد خدا او را لعنت کند و تا ابد در جهنم قرار دهد.

(119)

## اجازه گرفتن جن

روایت شده است: وقتی امام حسین علیه السلام در کربلا بدون یاور ماند گروهی از جن ها که پرنده بودند نزد ایشان آمدند و عرض کردند: ای سرور ما اجازه دهید دشمنانتان را به درک واصل کنیم.

امام حسین علیه السلام به آنها فرمودند: من هرگز برخلاف دستور جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمل نمی کنم اکنون دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا بغل کرده می بوسد و به من می فرماید: ای حسینم علیه السلام! خداوند دوست دارد که تو به

ص: 139

شهادت برسی و سر و صورتت به خون آغشته شود و دوست دارد خانواده ات اسیر شوند سپس امام حسین علیه السلام به جن ها فرمودند: به خدا قسم من دوست دارم به شهادت برسم و آنچه خدا حکم کرده بر من جاری شود، به راستی که او بهترین حکیمان است.

(120)

### عمر بن سعد

از ابن مسعود روایت شده است روزی در مسجد نزد رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم که یکباره جمعی از نوجوانان قریش وارد مسجد شدند یکی از آنها عمرو بن سعد بود در همان لحظه چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تغییر کرد. ما با تعجب و حیرت به ایشان عرض کردیم ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم! چرا چهره مبارک تان چنین شده است؟!

ایشان فرمودند: خدای تبارک و تعالی آخرت را برای ما اهل بیت علیهم السلام انتخاب کرده است و من به یاد حرف های جبرئیل علیه السلام افتادم که بعد از من چه مصیبتی بر اهل بیتم علیهم السلام وارد خواهد شد ایشان به راستی ذریه من هستند و از ترس کشته شدن به شهرها و کشورهای مختلف فرار می کنند و بعضی از آنها کشته خواهند شد و سرهایشان بالای نیزه قرار می گیرد یکی از آنها فرزند برومند حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است.

راوی می گوید: امام حسین علیه السلام در همان مجلس نزد جد بزرگوارش نشسته بود، به جد بزرگوارش عرض کرد یا جدا! چه کسی مرا می کشد و اهل بیتم علیهم السلام را آواره و اسیر می گرداند؟

راوی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عمر بن سعد اشاره کرد که لعنت خدا بر باد.

از آن پس هرگاه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمر بن سعد را می دیدند می گفتند: اوقات امام حسین علیه السلام است و هرگاه عمر بن سعد، امام حسین علیه السلام را

ص: 140

می دید به ایشان عرض می کرد ای حسین علیه السلام در قوم ما افراد هرزه گو می گویند که من قاتل تو هستم .

امام حسین علیه السلام نیز به او می فرمودند: آنها افراد هرزه گو نیستند؛ بلکه افراد بردبار هستند

(121)

### **نفرین کبوتر**

شیخ ابوقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام روایت کرده است کبوتران را در خانه خود نگهدارید زیرا، کبوتران قاتل امام حسین علیه السلام را نفرین و لعن می کنند.

همچنین در همان کتاب از داوود بن فرقد روایت شده است نزد امام صادق علیه السلام مشرف شدم کبوتری را نزد ایشان دیدم که از خود صدایی مانند کبوتران دیگر در می آورد، امام صادق علیه السلام من فرمودند: آیا می دانی این کبوتر چه می گوید؟

عرض کردم شما بهتر می دانید.

فرمودند: این کبوتر دشمن و قاتل امام حسین علیه السلام را لعن و نفرین می کند پس آن را در منازل خود نگه دارید.

(122)

### **آنچه در طرف راست عرش نوشته شده**

از امام حسین علیه السلام روایت شده است روزی نزد جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدم در حالی که ابی بن کعب نزد ایشان بود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا دیدند فرمودند: خوش آمدی ای زینت دهنده آسمان ها .

است؟

ابی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آیا کسی غیر از شما زینت دهنده آسمان ها است؟

ص: 141

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بله ای ابی به راستی که مقام و منزلت فرزندم حسین بن علی علیه السلام نزد اهل آسمان و فرشتگان نسبت به اهل زمین بهتر است و به راستی که در طرف راست عرش چنین نوشته شده است حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است.

به راستی که حسین بن علی علیه السلام بهتر از جد یوسف بن یعقوب است؛ زیرا، خودش، جدش، پدرش مادرش، برادرش، خواهرش، عمویش دایی اش عمه اش خاله اش و دوستانش وارد بهشت خواهند شد.

(123)

## دوستی اهل آسمان

روایت شده است روزی امام حسین علیه السلام و نزد عبدالله فرزند عمرو بن عاص رفت وقتی عبدالله ایشان را دید به جمع حاضر گفت: هرکس می خواهد بداند چه کسی است که اهل آسمان او را بهتر و بیشتر از اهل زمین دوست دارند بشتابد، کسی که دارد می آید حسین بن علی علیه السلام کسی است که اهل آسمان او را بهتر از اهل زمین دوست می دارند .

امام حسین علیه السلام او فرمودند: اگر تو مقام من را می شناسی چرا با من و برادرم دشمن می کنی؟

عبدالله گفت: چون پدرم دستور داده است.

امام حسین علیه السلام او فرمودند: مگر در قرآن نخوانده ای که خدای تبارک و تعالی می فرماید: «آنچه از طرف من می آید حق است و به آن عمل کن و آنچه از دیگری می آید باطل است و به آن عمل نکن پس چرا از امر خدا سرپیچی می کنی و به حرف پدرت گوش می دهی و با ما دشمنی می کنی؟»

در همان حال عبدالله پی برد و دانست که دنیا و آخرت او تباه شده است.

ص: 142

### میکنائیل علیه السلام گهواره امام حسین علیه السلام را تکان می دهد

در ثاقب مناقب از امام ایمن روایت شده است روزی نزد سرورم فاطمه زهرا علیها السلام مشرف شدم آن روز روز گرمی بود، وقتی به منزل آنان رسیدم در منزل بسته بود. از داخل روزنه در نگاه کردم دیدم فاطمه زهرا علیها السلام کنار آسیاب خواب است و آسیاب می گردد بدون اینکه کسی آن را بگرداند و نیز گهواره امام حسین علیه السلام تکان می خورد بدون اینکه کسی آن را تکان دهد، همچنین تسبیحی را در دست فاطمه زهرا علیها السلام دیدم که تسبیح می کرد خیلی تعجب کردم با سرعت نزد سرورم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و جریان را برای ایشان بازگو کردم ایشان فرمودند: ای ام ایمن به راستی که فاطمه زهرا علیها السلام روزه دار است و چون هوا بسیار گرم است، پس خدای تبارک و تعالی ایشان را خواباند و فرشته ای را مسئول آسیاب کردن و دیگری را برای تکان دادن گهواره امام حسین علیه السلام فرستاد تا گریه نکند و فاطمه زهرا علیها السلام را از خواب بیدار نکند و نیز فرشته ای را برای تسبیح گفتن نزد فاطمه زهرا علیها السلام فرستاد که پاداش تسبیح او نیز برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است؛ زیرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام همیشه در حال تسبیح گفتن است.

ام ایمن می گوید عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرا آگاه کن چه کسی آسیاب می کرد و چه کسی گهواره را تکان می داد و چه کسی تسبیح می گفت؟

ایشان فرمودند: کسی که آسیاب را می گرداند جبرئیل امین علیه السلام، کسی که گهواره را تکان می داد میکائیل علیه السلام و کسی که تسبیح می گفت اسرافیل بود.

### جبرئیل امین علیه السلام امام حسین علیه السلام را خواباند

از طاووس یمانی روایت شده است هرگاه امام حسین علیه السلام در جای تاریک می نشست مردم از پیشانی و گلوی امام حسین علیه السلام او را می شناختند؛ چون از

پیشانی و گلویش نور خارج می شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیاد گلوی ایشان را می بوسیدند.

روزی جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و دید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خوابیده است و امام حسین علیه السلام در گهواره گریه می کند پس نزد امام حسین علیه السلام نشست و برای ایشان لالایی گفت: و آن قدر این کار را انجام داد تا وقتی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیدار شدند و صدای یک نفر را شنیدند این طرف و آن طرف را نگاه کردند؛ اما کسی را ندیدند تعجب کردند و جریان را برای پدرشان تعریف کردند ایشان فرمودند: به راستی که جبرئیل امین علیه السلام برای حسین علیه السلام لالایی می گفته است.

(126)

### شفا یافتن مریض

ابن شهر آشوب رحمه الله از زراره روایت کرده است شنیدم امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی شخصی به تب شدیدی مبتلا شد در همان حال امام حسین علیه السلام به عیادت ایشان، آمدند وقتی ایشان پای مبارک خود را داخل اتاق مریض گذاشتند آن مریض خوب شد.

آن شخص عرض کرد به راستی که شما بر حق هستید.

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: به خدا قسم خدای تبارک و تعالی هر چیزی را که آفریده به او امر کرده است که از اهل بیت علیهم السلام اطاعت کند.

آن مرد گفت: بله راست گفتید ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم!

سپس امام حسین علیه السلام به تب فرمودند: ای تب آیا پدرم امیرالمؤمنین به تو نفرموده بود که هرگز نزد ما نیایی مگر نزد دشمنان ما و اگر نزد دوستان ما آمدی فقط برای پاک شدن گناهانشان باش؟

یکباره صدا آمد: چرا چنین است. حضرت فرمودند: پس این مرد چه کار کرده است؟

ص: 144

آن صدا گفت: این بیمار عبدالله بن شداد است.

(127)

### آبی که از انگشتر خارج شد

روایت شده است: وقتی حضرت قاسم علیه السلام و از میدان بازگشت نزد عمویش امام حسین علیه السلام رفت و عرض کرد ای عمو جان تشنه ام مرا سیراب کن به راستی که تشنگی مرا از پای درآورده است.

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: صبر کن سپس انگشترشان را به او دادند و فرمودند: انگشتر را در دهان خود بگذار و آن را بمک، قاسم علیه السلام می گوید: ای عمو جان! وقتی آن را مکیدم، انگشتر به چشمه ای زلال و گوارا تبدیل شد و من از آن نوشیدم و سیراب شدم.

(128)

### خارج کردن آب

در ثاقب مناقب رحمه الله از امام رضا علیه السلام روایت شده است در کربلا فرشته ای نزد امام حسین علیه السلام مشرف شد و به ایشان عرض کرد ای سرورم خدای تبارک و تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید: اگر حاجتی داری بگو تا اجابت کنم.

امام حسین علیه السلام فرمودند: به راستی که او سلام و سلام از او است و به او باز خواهد گشت. من هیچ حاجتی ندارم جز اینکه اصحابم از تشنگی نزد من شکایت کرده اند در همان حال به فرشته وحی شد ای فرشته منا به امام حسین علیه السلام و بگو که پشت سر خود روی زمین خط بکشد تا آب جاری شود.

آن گاه امام حسین علیه السلام با انگشت سبابه خود روی زمین خط کشیدند و از آن آب سفید و گوارا خارج شد در حالی که سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل بود و اصحاب از آن آب نوشیدند و سیراب شدند.

ص: 145



فرشته عرض کرد: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم! آیا اجازه می دهی از این آب بنوشم؛ زیرا این آب مخصوص شما است و با مشک و عسل همراه است.

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: اگر دوست داری از آن بنوش

(129)

### نازل شدن چهار فرشته

در ثاقب مناقب از محمد بن سنان روایت شده است مردی نزد امام رضا علیه السلام

عرض کرد: شنیده ام امام حسین علیه السلام تشنه به شهادت رسیده اند امام رضا علیه السلام به او فرمودند: این خبر از کجا به تو رسیده است؟

در آن، روز چهار فرشته با عظمت و بزرگ خداوند نازل شدند و نزد امام حسین علیه السلام آمدند و عرض کردند: خدای تبارک و تعالی و رسولش بر تو سلام می رسانند و می فرمایند آیا دنیا و ثروتش را دوست داری یا می خواهی نزد ما به بهشت بیایی؟

امام حسین علیه السلام فرمودند: رفتن به بهشت را دوست دارم، سپس آبی به امام حسین علیه السلام دادند و امام حسین علیه السلام از آن نوشیدند، آن گاه به ایشان عرض کردند دیگر هرگز از این آب نخواهی نوشید .

(130)

### چشمه آب

ابن شهر آشوب رحمه الله با استناد روایت کرده است وقتی آب را بر امام حسین علیه السلام بستند امام حسین علیه السلام به خیمه های زنان، آمدند سپس پشت خیمه ها رفتند و زمین را با نوک نیزه کردند و در همان لحظه یک چشمه آب زلال از آنجا خارج شد و یاران باوفای ایشان و خانواده هایشان از آن آب گوارا نوشیدند.

ص: 146

### ایشان شش ماهه به دنیا آمده اند

ابن شهر آشوب رحمه الله در الانوار روایت کرده است خبر ولادت امام حسین علیه السلام و همچنین به شهادت رسیدن ایشان را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و پیامبر نیز به مادر بزرگوارش فاطمه زهرا خیر دادند وقتی فاطمه زهرا علیها السلام این خبر را شنیدند خیلی ناراحت شدند و با ناراحتی و نگرانی امام حسین علیه السلام را به دنیا آوردند. به راستی که تمام زنان بعد از نه ماه وضع حمل می کنند؛ ولی فاطمه زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را شش ماهه به دنیا آوردند و هیچ کس شش ماهه به دنیا نیامده مگر این که از دنیا رفته است جز حضرت عیسی بن مریم علیها السلام و امام الحسین علیه السلام.

(132)

### خوردن و آشامیدن از دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

ابن شهر آشوب رحمه الله از ابی جیرانه روایت کرده است وقتی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را به دنیا آوردند شیرش خشک شد. ایشان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دایه ای خواستند که امام حسین علیه السلام را شیر بدهد؛ ولی کسی پیدا نشد.

آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نزد امام حسین علیه السلام می آمدند و انگشت ابهام خویش را در دهان امام حسین علیه السلام می گذاشتند و امام حسین علیه السلام آن را می مکید و به اذن خدای تبارک و تعالی از انگشت مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شیر آب و غذا می خورد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دهه چهل شبانه روز این کار را انجام دادند تا وقتی که گوشت و استخوان امام حسین علیه السلام از وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درست شد.

(133)

### یاران امام حسین علیه السلام و از قبل شناخته شده بودند

ابن شهر آشوب روایت کرده است به راستی که اصحاب و یاران باوفای امام حسین علیه السلام نه یک نفر زیاد و نه کم می شود؛ زیرا ایشان را از قبل می شناختیم قبل از این که ایشان را ببینیم.

ص: 147

همچنین محمد بن حنفیه فرزند برومند امام علی علیه السلام الان می گوید: به راستی که نام یاران باوفای امام حسین علیه السلام و نام پدر و قبیله هایشان در کتاب های مان نوشته

شده است.

(134)

### ملاقات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در فردوسی

شیخ راوندی رحمه الله از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است امام حسین علیه السلام یاران خود را جمع کردند و به آنها فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: ای فرزندم تو آن با را در سرزمین عراق، سرزمینی که پیامبران و جانشین های پیامبران در یکدیگر ملاقات کرده اند و نام آن کربلا است به شهادت می رسانند و یاران باوفایت نیز به شهادت خواهند رسید و همان گونه که آتش نمرود برای حضرت ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت شد، آن جنگ نیز برای تو و ایشان سرد و سلامت خواهد بود.

سپس امام حسین علیه السلام فرمودند: بشارت باد بر شما به خدا قسم اگر به شهادت برسیم جدّ بزرگوارم پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم را در فردوس اعلا ملاقات خواهیم کرد.

(135)

### سخن گفتن با اسب

ابن شهر آشوب رحمه الله روایت کرده است: وقتی امام حسین علیه السلام به سوی اعور سلمی که با چهار هزار نفر نهر را گرفته بود حمله ور شد تعداد زیادی از آن ها را به درک رساندند و داخل نهر رفتند و به اسب خود فرمودند: ای اسب عزیزم من تشنه ام اما به خدا قسم آب نمی خورم تا وقتی که تو آب بخوری .

وقتی آن اسب سخنان امام حسین علیه السلام را شنید سر خود را بالا برد؛ مانند کسی که حرف های ایشان را می فهمد، آن گاه امام حسین علیه السلام از اسب پایین آمدند.

ص: 148

و فرمودند: ای عزیزم بنوش من نیز آب می نوشم آن گاه دست های مبارک خود را در آب فرو کردند و کمی آب برداشتند هنگامی که خواستند آب بنوشند یک نفر گفت: یا ابا عبدالله علیه السلام! آب می نوشی در حالی که به خیمه های تو هتک حرمت شده است.

سپس امام حسین علیه السلام آب را ریختند بدون اینکه از آن آب بنوشند اسب ایشان نیز آبی ننوشید و به سوی خیمه ها روانه شدند وقتی به خیمه ها رسیدند هیچ اثری از هتک حرمت نبود.

(136)

### دفاع کردن اسب

ابن شهر آشوب از جلودی روایت کرده است امام حسین علیه السلام تا آخرین نفس، جنگید وقتی از اسب خود پایین آمدند از شدت زخم نمی توانستند حرکت کنند و اسب باوفای ایشان از ایشان محافظت می کرد و با پا و سرش چهل نفر از کفار را به درک واصل کرد و هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند سر خود را به خون امام حسین علیه السلام آغشته کرد و به سوی خیمه ها رفت و شیهه دردناکی کشید و پایش را به زمین زد.

(137)

### زنده کردن مرده

شیخ راوندی رحمه الله از یحیی بن ام طویل روایت کرده است نزد امام حسین علیه السلام بودیم جوانی درحالی که گریه می کرد وارد مسجد شد امام حسین علیه السلام به او فرمودند: ای جوان چرا گریه می کنی؟

آن جوان عرض کرد: ای مولای من اکنون مادرم از دنیا رفت و وصیت نکرد که با اموالش چه کنم فقط به من گفت: بعد از مرگم به هیچ کس نگو مگر امام حسین علیه السلام، من نیز اکنون نزد شما آمده ام.

ص: 149

امام حسین علیه السلام فرمودند: برویم این زن آزاده و بزرگوار را بینیم

راوی می گوید: به منزل آن مرحومه رفتیم، وقتی به آنجا رسیدیم ام-ام حسین علیه السلام دست های مبارک خود را به سوی آسمان بردند و عرض کردند خدایا این زن بزرگوار و آزاده را زنده کن تا آنچه می خواهد وصیت کند در همان لحظه آن زن به اذن خدا زنده شد و شهادتین را بر زبان آورد، سپس صدایی از داخل منزل شنیدم که می گفت: بفرمایید، سرورم قدمتان روی چشمان من پس وارد شدیم و آن زن به امام حسین علیه السلام عرض کرد: مولای من آنچه شما امر کنید انجام خواهیم داد امام حسین علیه السلام نزد آن زن رفتند و به او فرمودند: آنچه دوست داری وصیت کن خدا رحمت کند.

آن زن گفت: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم من چنین و چنان ثروتی دارم که ثلث یک سوم آن را برای شما و دوسوم آن را برای پسر من گذاشته ام و بدان ای سرورم اگر پسر من از دوست داران شما باشد این ارث برای او حلال است وگرنه حرام می شود و شما باید آن مال را در اختیار بگیرید؛ زیرا هیچ حقی برای کفار نزد مؤمنان نیست.

سپس عرض کرد بر من نماز بخوانید و برایم طلب بخشش کنید.

راوی می گوید: آن زن بعد از تمام شدن حرف هایش مرد.

(138)

### سیاه کردن موی سفید

در ثاقب مناقب از ابن خالد روایت شده است شنیدم امام سجاده علیه السلام فرمودند روزی نظره از دیه نزد پدر بزرگوارم امام حسین علیه السلام مشرف شد، امام حسین علیه السلام به او فرمودند: ای نظره چرا این قدر از من دور شده ای و دیر به دیر نزد من می آیی؟

عرض کرد: مولا جان اتفاقی برایم افتاده که مرا غمگین و اندوهناک کرده است.

امام حسین علیه السلام فرمودند چه شده است؟

ص: 150

عرض کرد: مولا جان موی سرم سفید شده است.

امام حسین علیه السلام فرمودند: نزدیک بیا آن گاه انگشت مبارکشان را روی موهای او گذاشتند و به اذن خدای تبارک و تعالی موهای سفید نظره سیاه شد سپس امر فرمودند: آینه ای برای او بیاورند تا خودش را در آن ببیند، وقتی نظره به خود نگاه کرد خیلی خوشحال شد و امام حسین علیه السلام او را به وسیله حق تعالی خوشحال کرد.

(139)

### ظاهر کردن امام علی علیه السلام

شیخ راوندی رحمه الله از امام سجاده علیه السلام روایت کرده است وقتی امام حسن علیه السلام به شهادت رسیدند جماعتی نزد امام حسین علیه السلام رفتند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه چیزی داری به ما نشان بدهی مانند عجایی که از پدر و برادرت دیده ایم؟!

ایشان فرمودند: آیا پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام را می شناسید؟

عرض کردند: بله ایشان را می شناسیم .

سپس امام حسین علیه السلام پرده ای را کنار زدند و فرمودند: چه کسی را داخل اتاق می بینید؟

آنها داخل اتاق را نگاه کردند و امام علی علیه السلام را در اتاق دیدند، پس یک صدا گفتند: ما شهادت می دهیم که تو و پدر و برادر بزرگوارت حسن بن علی علیه السلام حجت خدا هستید.

(140)

### آگاهی از حال یک زن

شیخ راوندی رحمه الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: روزی مردی از دوست داران امام حسین علیه السلام نزد ایشان آمد و خواست در مورد ازدواج با یک زن با ایشان مشورت کند.

ص: 151

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: ای فلانی با این زن ازدواج نکن؛ زیرا قدم این زن خیلی شوم و بد است.

آن شخص که ثروت زیادی داشت به حرف امام حسین علیه السلام اهمیت نداد و با آن زن ازدواج کرد.

بعد از مدت کوتاهی خدای تبارک و تعالی تمام ثروت آن مرد را از او گرفت و پدر و برادرش که بهترین و عزیزترین افراد نزد او بودند از دنیا رفتند.

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: اگر حرف های مرا می شنیدی این اتفاق برای تو نمی افتاد، حالا نیز دیر نشده است آن زن را طلاق بده و با فلان زن ازدواج کن که خیر و برکت در آن است. آن مرد نیز زنش را طلاق داد و با کسی که امام حسین علیه السلام فرموده بود ازدواج کرد و آن قدر قدم او بابرکت بود که قبل از ورود به منزلش تمام بدهی هایش را داد و بعد از مدتی صاحب یک کودک زیبا و خوشگل شد.

(141)

### معجزات اهل بیت علیهم السلام

محمد بن حسن صفار در احتجاج از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است نزد امام سجاد علیه السلام مشرف شدم و از ایشان در مورد تقیه سؤال کردم ایشان فرمودند تقیه مال تو است.

به ایشان عرض کردم: ای مولای من آیا اهل بیت علیهم السلام می توانند روی آب راه، بروند مریض را شفا بدهند مرده را زنده کنند و...؟ فرمودند: به راستی که خدای تبارک و تعالی آنچه به پیامبران عطا فرموده به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز عطا فرموده و از ایشان به امیرالمؤمنین علیه السلام و از امیرالمؤمنین علی به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و همین طور تا آخرین امام رسیده است.

ص: 152

### بینا کردن نابینا

در ثاقب مناقب از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است غلام امام علی علیه السلام به من گفت: روزی امام علی علیه السلام را دیدم که به آسمان تیر می انداختند و تیر به آسمان می رفت و فرشتگان تیر ایشان را برای ایشان باز می گرداندند در همان لحظه نابینا شدم سه روز بعد نزد امام حسین علیه السلام رفتم و جریان را برای ایشان تعریف کردم، ایشان دست مبارکشان را روی چشمانم کشیدند و در همان لحظه به کرامت امام حسین علیه السلام و اذن خدای تبارک و تعالی بینا شدم و از آن وقت تا به حال چشم هایم به برکت امام حسین علیه السلام کم سو نشده اند.

(143)

### آگاهی داشتن از حال یک اعرابی

شیخ راوندی رحمه الله از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است یک اعرابی می خواست به مدینه برود تا امام حسین علیه السلام را ببیند و از امامت ایشان سؤال کند پس در راه

خواب می رود و جنب می شود و همان طور نزد امام حسین علیه السلام می رود.

امام حسین علیه السلام به او می فرمایند ای فلانی آیا خجالت نمی کشی با این وضع نزد ما می آیی؟

آن مرد عرض کرد: آیا من جنب هستم؟!

امام حسین علیه السلام فرمودند: بله تو جنب هستی.

آن مرد گفت: پس اکنون نمی توانم حاجتم را بگویم سپس بیرون رفت و غسل کرد و دوباره نزد امام حسین علیه السلام مشرف شد و آنچه در قلبش بود از ایشان سؤال کرد و حضرت جواب او را دادند.

ص: 153



## شفا یافتن حبابه الوابیه

شیخ طبری رحمه الله از صالح بن میثم اسدی روایت کرده است روزی به همراه عبایه نزد زنی رفتم که نشانه های سجود در صورتش نمایان بود.

وقتی به آنجا رسیدیم بر ایشان سلام کردیم، عبایه به ایشان گفت: ای حبابه این شخص پسر برادر تو است.

حبابه گفت: کدام پسر برادر؟

عبایه گفت: صالح بن میثم اسدی .

حبابه گفت: به خدا قسم او پسر برادرم است من اکنون کرامتی از امام حسین علیه السلام را که بر من افتاده برایت خواهم گفت.

به ایشان گفتم: ای عمه جان آن کرامت را برایم بگو.

سپس حبابه داستان خود را چنین آغاز کرد روزی به دیدار امام حسین علیه السلام رفته بودم و خواستم چهره مبارک و پرنور ایشان را از نزدیک ببینم وقتی به آنجا رسیدم گوشه چشمم زخم شد و آنقدر صورتم زشت شد که مدتی نزد امام حسین علیه السلام نرفتم.

آن گاه امام حسین علیه السلام الهی در مورد من از اصحاب سؤال کرده بودند حبابه کجا است؟ چه اتفاقی برای او افتاده است؟

اصحاب گفتند: صورتش زخم شده و خجالت می کشد نزد شما بیاید.

امام حسین علیه السلام فرمودند بلند شوید نزد حبابه برویم، آنگاه اصحاب به همراه ایشان نزد من آمدند.

امام حسین علیه السلام به من فرمودند: ای حبابه چرا نزد من نیامدی؟

به ایشان عرض کردم: مولای من خیلی مشتاق دیدار شما هستم و دوست دارم نزد شما باشم تا از چهره پرنور و مبارک شما بهره مند شوم؛ ولی این زخم چهره ام را زشت کرده است و خجالت می کشم نزد شما مشرف شوم.

امام حسین علیه السلام به من فرمودند نزدیک تربیا.

من نزدیکتر رفتم، آن گاه ایشان مقداری از آب دهان مبارکشان را روی زخم صورتم مالیدند و فرمودند: ای حبابه خدا را شکر کن؛ زیرا خدای تبارک و تعالی تو را شفا داده است. من نیز به خاطر آن کرامت به سجده شکر رفتم، وقتی در حال سجده بودم ایشان به من فرمودند: اکنون سرت را بالا بگیر و خودت را در آینه نگاه کن من نیز سرم را بالا آوردم و خود را در آینه دیدم به اذن خدای تبارک و تعالی و کرامت امام حسین علیه السلام هیچ اثری از آن زخم نبود، حتی صورتم زیباتر از قبل شده بود.

آن گاه امام حسین علیه السلام فرمودند ای حبابه به راستی که ما و شیعیان و دوست داران ما از یک خاکیم و دیگران از خاک دیگری هستند.

(145)

### قرائت سوره کهف

شیخ طبری رحمه الله از حارث بن وکیده روایت کرده است من همراه کسانی بودم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را حمل می کردند یکباره شنیدم که آن سر مبارک سوره مبارکه کهف را تلاوت می کند خیلی تعجب کردم ناگهان آن سر مبارک خطاب به من فرمود: ای این وکیده در این کار هیچ خیری برای تو نیست.

(146)

### انگشت ابهام

شیخ طبری رحمه الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: وقتی آب به روی امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش بسته شد هرکس تشنه می شد، نزد ایشان می آمد و امام حسین علیه السلام انگشت ابهام خود را در دهان او می گذاشت و او نیز انگشت ابهام مبارک امام حسین علیه السلام را می مکید و سیراب می شد سپس به همدیگر می گفتند به خدا قسم آبی از ابهام ایشان نوشیدم که تا به حال چنین آبی ننوشیده بودم؛ زیرا شیرین تر از عسل سفیدتر از شیر و سردتر از یخ بود.

ص: 155

وقتی روز سوم محاصره فرا رسید امام حسین علیه السلام یاران خود را یکی بعد از دیگری صدا می زد و به آنها غذای بهشتی می داد.

(147)

## شیر زیان

محمد بن یعقوب کلینی از ادريس بن عبدالله روایت کرده است وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند آن قوم می خواستند با اسب روی پیکر مبارک ایشان بروند .

فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به حضرت زینب علیها السلام از عرض کرد: ای سرورم یک کشتی در دریا غرق شد و فقط یک نفر نجات یافت .

پس به جزیره ای رفت و شیری در آنجا دید ، به آن شیر گفت من از دوستان اهل بیت علیهم السلام هستم آن شیر وقتی چنین شنید راه را به او نشان داد.

آن شیر اکنون در این سرزمین ، است بگذار بروم و جریان را به او بگویم.

حضرت زینب علیها السلام نه به او فرمودند اگر نزد آن شیر رفتی به او بگو که من کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دخترگرمی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم هستم تا کاری با تو نداشته باشد.

فضه می گوید : من نزد آن شیر رفتم و به او گفتم من کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دخترگرمی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم به هستم آن شیر وقتی سخنم را شنید ، سرش را پایین انداخت سپس به او گفتم ای شیرا آیا می دانی این قوم ظالم چه کار می خواهند بکنند آنها می خواهند با اسب روی پیکر مبارک فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروند.

آن گاه آن شیر نزد پیکر مبارک امام حسین علیه السلام آمد و همانجا نشست تا آن قوم ظالم نتوانند به پیکر مبارک امام حسین علیه السلام نزدیک شوند.

ص: 156

## نماز باران

سید رضی رحمه الله در عیون معجزات از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است اهل کوفه به خاطر خشک سالی نزد امام علی علیه السلام آمدند و شکایت کردند امام علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمودند: برای این قوم دعا کن تا باران بیارد. آن گاه امام حسین علیه السلام بلند شدند و دست های مبارکشان را به سوی آسمان بلند کردند و دعا کردند.

راوی می گوید: قبل از تمام شدن دعای ایشان خدای تبارک و تعالی باران و برکت فراوانی را بر اهل کوفه فرستاد .

## بی آبی

ابن شهر آشوب روایت کرده است یک مرد سنگی به سوی امام حسین علیه السلام پرتاب و پیراهن امام حسین علیه السلام ارا پاره کرد آنگاه امام حسین علیه السلام او را نفرین کردند و فرمودند: هرگز به اذن خدا سیراب نشوی .

در همان لحظه تشنگی بر آن مرد غلبه کرد و خود را از بالای اسب داخل فرات انداخت و آن قدر آب خورد تا به درک واصل شد.

## نفرین کردن به عمر بن سعد

روایت شده است: وقتی در کربلا عرصه جنگ بر امام حسین علیه السلام تنگ شد و دید

ها که همه می خواهند ایشان را به شهادت برسانند خطاب به آن ها فرمود: من با سرور شما عمر بن سعد سخنی دارم آن گاه عمر بن سعد از خیمه خود خارج شد و امام حسین علیه السلام به او فرمودند: ای عمرا با تو کار دارم.

سپس با هم پشت خیمه ها رفتند و امام حسین علیه السلام به عمر فرمودند: ای عمرا برای چه می خواهی مرا به شهادت برسانی؟

او گفت: به خاطر والی شدن.

حضرت فرمودند: من بهتر از آن را به تو خواهم داد.

عمر بن سعد گفت: می ترسم دروغ بگویی.

امام حسین علیه السلام فرمودند: چشم های در حجاز دارم که خیلی بزرگ است معاویه خواست آن را به هزار هزار سکه طلا از من بخرد؛ ولی من آن را به او نفروختم اگر تو از این کار دست برداری آن را به تو خواهم بخشید.

عمر بن سعد لعین پیشنهاد امام حسین علیه السلام را قبول نکرد.

آن گاه امام حسین علیه السلام با غضب به او فرمودند: ای عمر بن سعد از خدا می خواهم تو را روی تخت خواب سر ببرد و خدا در روز قیامت از تو نگذارد از خدا می خواهم هرگز به آن مقامی که به خاطر آن می خواهی مرا به شهادت برسانی مقدار کمی از گندم عراق بخوری و به درک واصل شوی.

او با بی شرمی گفت: اگر گندم نباشد جو می خورم.

راوی می گوید: همان گونه که امام حسین علیه السلام فرموده بودند، مختار با لشکرش عمر بن سعد را روی تختش سر بردند و او را به درک واصل کردند خدا لعنتش کند.

(151)

### جایگاه رفیع امام حسین علیه السلام

روایت شده است: وقتی امام حسین علیه السلام خواستند عازم کوفه شوند همان شب به مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتند و چند رکعت نماز خواندند سپس این دعا را خواندند: بارالها این قبر پیامبر بزرگ تو محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است و من فرزند دختر گرامی پیامبرت هستم و اکنون بر سر دوراهی مانده ام تو را به حق صاحب این قبر قسم می دهم که مرا به آنچه مورد رضای تو و پیغمبرت است رهنمایی کنی راوی می گوید: امام حسین علیه السلام در حالی که اشک از چشمان مبارکشان سرازیر شده بود سر مبارک خود را روی قبر مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گذاشتند و خوابیدند.

ص: 158

و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و گروهی از فرشتگان را در رویا دیدند که به سوی ایشان می آمدند، وقتی نزد ایشان رسیدند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را بغل کردند و بوسیدند، سپس فرمودند: ای دلبندم ای حسینم تو را می بینم در حالی که به خونت آغشته هستی سرت را از پشت می برند و ریش هایت از خون سرت رنگین می شود در حالی که تک و تنها و غریب بدون یار و یاور در کربلا از قومی از امت کمک می خواهی؛ ولی هیچ کس به کمکت نمی شتابد و با اینکه تشنه هستی هیچ کس به تو آب نمی دهد و خیمه های زنان و فرزندان را به آتش می کشند و به فرزند شش ماهه ات رحم نمی کنند و ایشان را به شهادت می رسانند و با این همه کار، ناپسند از من شفاعت می خواهند خدا شفاعت مرا نصیب آنها نگرداند. ای حبیبم پدر مادر و برادرت نزد من آمده اند و مشتاق دیدار تو هستند و به راستی که برای تو درجات بلند مرتبه ای وجود دارد که هرگز به آن نمی رسی مگر این که به شهادت برسی پس ای فرزندم به سوی جایگاه و مقام بلندت بشتاب .

آن گاه امام حسین علیه السلام گریه کردند و عرض کردند ای جد بزرگوام مرا داخل قبر ببر دوست ندرام به دنیا بازگردم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: باید به دنیا برگردی تا وقتی که به آن درجه و آنچه از سعادت نزد خدا برای تو نوشته شده برسی و من پدر مادر و برادرت مشتاق دیدار تو هستیم پس به زودی به ما خواهی پیوست.

راوی می گوید: در همان لحظه امام حسین علیه السلام از خواب پریدند و نزد اهل بیت خود رفتند و آنچه دیده و شنیده بودند برای آنها بازگو کردند و همه گریستند آن گاه امام حسین علیه السلام به ابن عباس فرمودند: ای ابن عباس در مورد این قوم که فرزند دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از وطنش خارج کرده اند و شب و روز برای او نگذاشته اند و می خواهند خونس را بریزند و او را به شهادت برسانند در حالی که هیچ منکری از او سر نزده است چه می گویی؟

ابن عباس گفت: جانم فدایت ای سرورم اگر می خواهی عازم کوفه شوی و در آنجا به شهادت برسی پس زنان و عیال و فرزندان را با خود ببر.

حضرت فرمودند: ای ابن عباس همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: که آنها را با خود ببرم و هرگز غیر از آن انجام نمی دهم.

سپس ابن عباس گریه کرد و به ایشان عرض کرد ای مولای من با یزید صلح کن تا چنین اتفاقی رخ ندهد.

ایشان فرمودند: اگر با او صلح کنم باز هم مرا به شهادت می رساند این قوم گمراه شده اند و مرا به شهادت خواهند رساند «انا لله و انا الیه راجعون».

(152)

## داستان آهو

در روایتی آمده است: روزی صیادی در حالی که یک بره آهو در دستش بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من این بره آهو را گرفته ام و دوست دارم آن را به شما هدیه کنم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز آن را قبول کرده برای صیاد دعای خیر کردند.

در همان حال امام حسن علیه السلام وارد مسجد شد و آن بره آهو را دید و آن را از جدّ بزرگوارش خواست.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را به ایشان دادند و ایشان با خوشحالی به طرف منزل حرکت کردند امام حسین علیه السلام ایشان را در راه دید و گفت: ای برادر جان این بره آهو را از کجا آورده ای؟

امام حسن علیه السلام گفت: این بره آهو را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من داد.

سپس امام حسین علیه السلام با سرعت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفت و عرض کرد ای جد بزرگوارم من نیز بچه آهو می خواهم.

راوی می گوید در همان لحظه سروصدای عجیبی شنیدیم، همه از مسجد بیرون رفتیم یکباره دیدم یک آهوی مادر به همراه بچه اش به سوی

ص: 160

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می آید و گرگی نیز پشت سر آنها است.

یکباره به اذن خدای تبارک و تعالی آهوی مادر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من دو بچه داشتم که صیاد یکی از آن دو را گرفت و به شما هدیه داد و فقط این بره برایم باقی مانده است یکباره از آسمان صدایی شنیدم که می گفت ای آهو به سرعت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برو و این بچه ات را نزد ایشان ببر تا آن را به حسین بن علی علیه السلام بدهد؛ زیرا حسین علیه السلام می خواهد گریه کند و تمام فرشتگان سر خود را از سجده بالا آورده اند اگر حسین علیه السلام گریه کند تمام فرشتگان گریه خواهند کرد.

سپس شنیدم کسی گفت: ای آهو زود باش برو، اگر نروی این گرگ را بر تو مسلط خواهیم کرد، آن گاه من از ترس فرار کردم و اکنون نزد شما آمده ام که بره ام را به شما هدیه کنم تا آن را به حسین علیه السلام بدهید ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راه ما خیلی طولانی بود؛ ولی به اذن خدا راه کوتاه شد این هدیه ناچیز را از من قبول کنید.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن بره آهو را گرفتند و به امام حسین علیه السلام دادند و برای آهو دعای خیر کردند. امام حسین علیه السلام نیز با خوشحالی نزد مادر بزرگوارش فاطمه زهرا علیها السلام رفت.

(153)

### ذکر شهادت امام حسین علیه السلام در کتابهای پیشین

روایت شده است: وقتی از طرف عبیدالله بن زیاد هفتاد هزار نفر برای مقابله با امام حسین علیه السلام آماده شدند، یکی از سردارانش گفت چه کسی می خواهد فرمانده این لشکر عظیم شود؟ کسی جواب نداد سپس به عمر بن سعد: گفت ای عمر بن سعد آیا حاضری این کار را بر عهده بگیری؟

عمر بن سعد لعین گفت: مرا از این کار معاف کنید.

ابن زیاد گفت: ای ابن سعدا پس قراردادی که در مورد والی شدن تو نوشتیم باطل خواهد شد.

ص: 161



ابن سعد گفت: پس یک شب به من مهلت بده تا جواب تو را بدهم.

ابن زیاد گفت: اشکالی ندارد؛ ولی هرچه سریع تر بهتر.

عمر بن سعد رفت و فامیل و خاندان خود را جمع کرد و با آنها مشورت کرد؛ ولی هیچکس او را راهنمایی نکرد.

وقتی هیچ نتیجه ای از مشورت کردن با قوم و خاندانش نگرفت تصمیم گرفت نزد دوست عابدش که در آن زمان شخص کامل و عاقلی بود برود. او (کامل) نام داشت و به راستی که مانند اسمش کامل و عاقل بود.

وقتی نزد آن شخص رسید آن شخص بزرگوار به او گفت کجا می خواهی بروی؟

عمر بن سعد لعین گفت: من فرمانده لشکر ابن زیاد شده ام و به جنگ امام حسین علیه السلام ده می روم و بدان که به شهادت رساندن او و اهل بیتش علیهم السلام در دستان من است و اگر او را به شهادت برسانم والی ری خواهم شد.

کامل به او گفت: وای به حال تو می خواهی فرزند دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به شهادت برسانی؟! خاک بر سر تو و دینی که داری ای عمر از راه راست گمراه شده ای آیا می دانی به جنگ چه کسی می روی؟! ای عمر! بدان اگر تمام دنیا را به من بدهند تا یک نفر از امت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بکشم هرگز این کار را نخواهم کرد اکنون تو می خواهی امام حسین علیه السلام فرزند دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به شهادت برسانی وقتی در روز قیامت نزد ایشان برسی چه جوابی داری به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدهی در حالی که فرزندش نور چشمش میوه دلش فرزند دختر گرامی اش و فرزند سرور اوصیا را که اطاعت از ایشان همانند اطاعت کردن از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است به شهادت رسانده ای.

به راستی که ایشان در بهشت و او در آتش است و تو مختار هستی آنچه می خواهی انتخاب کنی بهشت یا آتش.

من خدا را گواه قرار می دهم که اگر ایشان را به شهادت برسانی یا ایشان را

خوارگردانی در دنیا نمی‌ماند مگر اینکه با ضلالت خواهی مرد.

آن‌گاه عمر بن سعد لعین گفت: مرا از مرگ نترسان، من با این کار، والی و امیری خواهم شد. کامل به او گفت: ای عمر بن سعد داستانی برایت می‌گویم که آن را با چشم دیده‌ام شاید برای تو عبرت شود و دیگر این کار را انجام ندهی.

من به همراه پدرت به سوی شام می‌رفتیم در راه از غافله جا ماندم و عطش بر من غلبه کرد، در راه به یک راهب، رسیدم از اسب پیاده شدم و خواستم آب بخورم، آن راهب به من گفت چه کار داری؟ چه چیزی می‌خواهی؟

به او گفتم: من از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم هستم و بسیار تشنه‌ام راهب لیله گفت: آیا تو از همان امتی هستی که همدیگر را به خاطر دوستی دنیا و رسیدن به مال و ثروت می‌کشند؟! بدان که شما بدترین امت هستید که پیامبران را امید دادید؛ ولی وصی او را خانه نشین کردید من در کتابم خوانده‌ام که این امت فرزند دختر گرامی پیامبرشان صلی الله علیه و آله وسلم را می‌کشند زنان و بچه‌های ایشان را اسیر می‌کنند و اموال ایشان را به سرقت می‌برند.

راوی می‌گوید با تعجب گفتم آیا آنها این کار را می‌کنند؟

راهب گفت: بله آنها این کار را خواهند کرد و آسمان‌ها، زمین‌ها دریاها کوه‌ها، صحراها دشت‌ها، پرندگان و... قاتل ایشان را لعن و نفرین می‌کنند و قاتل ایشان نیز بعد از ایشان مدت کوتاهی زندگی می‌کند، آن‌گاه مردی انتقام جو بر می‌خیزد و قاتلان و دشمنان او را به درک واصل می‌کند.

سپس راهب گفت: به خدا قسم اگر من در آن زمان بودم خودم را سپر ایشان قرار می‌دادم تا از ایشان دفاع کنم.

کامل می‌گوید: به راهب گفتم: من از این که از آنها باشم به خدا پناه می‌برم راهب گفت: بدان که عذاب‌های جهنم شدیدتر از عذاب فرعون و مأمون خواهد بود.

کامل می گوید: راهب در را به روی من بست و شروع کرد به عبادت کردن و من نیز به قافله ملحق شدم. وقتی پدرت مرا دید به من گفت: چه شده است؟ من نیز آنچه شنیده و دیده بودم به او گفتم.

پدرت به من گفت: او راست گفته است.

سپس پدرت به من گفت: من به ده آن راهب، رفتم او به من گفت که یکی از خانواده، تو فرزند دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را خواهد کشت و پدرت ترسید که تو آن شخص باشی و به همین دلیل تو را از ایشان دورنگه داشت.

ای عمر اگر برای جنگ با ایشان، بروی همانا نصف عذاب جهنم برای تو خواهد بود.

راوی می گوید: این خبر به ابن زیاد رسید او کامل را به دربارش، خواست وقتی کامل به آنجا رسید آن بزرگوار را اسیر کرد و زبانش را برید تا حقیقت را نگوید و بعد از یک یا دو روز آن بزرگوار به درجه رفیع شهادت نائل شد یادش گرامی باد.

(154)

### **خشک شدن دست دزد**

روایت شده است: وقتی همه یاران و برادران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و هیچ کس یار و یاورش نبود به سوی خیمه های زنان رفت و خواهر برگوارش زینب کبری را صدا زد و به ایشان فرمود: ای خواهرجان یک لباس کهنه برایم بیاور تا بعد از شهادت کسی آن را از تنم بیرون نیاورد، در همان لحظه صدای گریه و شیون زنان بلند شد آن گاه زینب کبری یک پیراهن به ایشان داد و ایشان نیز آن پیراهن را سوراخ سوراخ کرد و زیر لباس هایش پوشید و کمر بند خود را نیز پاره کرد تا آن را از ایشان نددند.

وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند مردی آمد و آن کمر بند را از ایشان

ص: 164

دزدید، در همان لحظه دست آن لعین خشک شد و بعد از چند روز به درک واصل شد.

(155)

## شتربان دزد

حسین بن حمدان در هدایه روایت کرده است چند سال پس از شهادت امام حسین علیه السلام، روزی نزد امام سجاد علیه السلام مشرف شدم و به ایشان عرض کردم: ای مولای من من نیت کرده ام به حج بروم شما چه امر می کنید؟

ایشان فرمودند: به حج برو و حج را با نیت خالص انجام بده.

راوی می گوید: من نیز به حج بیت الحرام رفتم و در حال صلوات فرستادن بودم که مرد سیاه چهره زشتی را دیدم که بر پرده کعبه آویزان شده بود و می گفت: بارالها ای خدای بیت الحرام مرا ببخش در حالی که من می دانم اگر تمام اهل آسمانها و آنچه آفریدی مرا شفاعت کنند مرا نخواهی بخشید.

راوی می گوید: ما مشغول طواف کردن شدیم تا وقتی که طواف تمام شد سپس نزد آن مرد رفتیم و به او گفتیم ای مردا اگر جای تو ابلیس لعین این جا بود از رحمت خدا مأیوس نمی شد چرا تو از رحمت خدا مأیوس شده ای؟ تو کیستی و گناهت چیست؟

گفت: من فلان بن فلان هستم.

به او گفتم: دروغ می گویی؛ زیرا فلان بن فلان سفید و خوش سیما است. گفت به خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بر حق فرستاد، من همان شخص هستم. داستانی برایم اتفاق افتاده است که برای شما تعریف خواهم کرد.

سپس گفت: من شتربان امام حسین علیه السلام بودم وقتی ایشان از مدینه به عراق رفتند من نیز همراه ایشان بودم ایشان در راه انگشترهای شان را از دست مبارکشان بیرون آوردند یکی از آنها خیلی زیبا و دلربا بود. آن انگشتر، همان انگشتری بود که برادر یزدگرد سوم عموی شهربانو به ایشان هدیه داده بود. من

ص: 165

خیلی آن را دوست داشتم و درحالی که ایشان وضو می گرفتند خواستم آن را بردارم؛ ولی از هیبت ایشان ترسیدم وقتی به کربلا رسیدیم من فرار کردم و خودم را مخفی کردم و هنگامی که امام حسین علیه السلام و یاران باوفای ایشان به شهادت رسیدند، شبانه به قتلگاه رفتم و دنبال جسد مبارک امام حسین علیه السلام گشتم تا وقتی که نزدیک جسد بی سر ایشان رسیدم آن گاه نیزه ها و شمشیرها را کنار زدم و دنبال آن انگشتر گشتم و آن را در دست راست امام حسین علیه السلام دیدم دستم را دراز کردم و خواستم آن انگشتر را بردارم؛ ولی امام حسین علیه السلام دست چپ خود را روی آن گذاشتند خیلی سعی کردم؛ اما نتوانستم دست چپ ایشان را کنار بزنم سپس با چاقویی که همراهم بود دست مبارک ایشان را بریدم؛ ولی نتوانستم آن را بیرون بیاورم پس دوباره چاقوی خود را درآوردم و خواستم انگشتر امام حسین علیه السلام را ببرم یکباره زمین به لرزه درآمد و آسمان باز شد و صدای گریه و شیون از طرف آسمان آمد و من از ترس خودم را بین کشته ها انداختم یکباره چهار نور، دیدم خوب دقت کردم و دیدم سه نفر از آنها مرد و دیگری زن بود و بین آنها آفریده های زیادی بودند که زمین و آسمان از آنها پرشده بود.

شنیدم یکی از آن چهار نور فرمود: پسرم جد و پدر و مادر و برادرت به فدایت! یکباره امام حسین علیه السلام را دیدم که بلند شد و نشست در حالی که سر برتش بود.

امام حسین علیه السلام فرمود: لبیک ای جد بزرگوام ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ای پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام و ای ماردم فاطمه زهرا علیها السلام و ای برادرم حسن بن علی علیه السلام! پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان فرمودند: ای فرزندم ای نور چشمانم! گویا گرسنه و تشنه هستی به راستی که تو را تشنه به شهادت رساندند از خدا می خواهم آنها را سیراب نکند لعنت خدای تبارک و تعالی و فرشتگانش و تمام آفریده ها بر آنها باد.

سپس فرمودند: ای حسین علیه السلام جانم قاتلت را شناختم، همان کسی که دست و انگشتت را بریده است.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای جد بزرگوام شتربانی داشتم که همراه من بود و چشمش به نگین عموی شهربانو بود وقتی من به شهادت رسیدم خواست آن را از دستم خارج کند؛ ولی نتوانست پس چاقویی درآورد و دست چپم را برید سپس انگشتم را برید وقتی شما آمدید او از ترس شما خودش را بین کشته ها مخفی کرد.

او می گوید: یکباره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا صدا زدند و نفرین کردند و فرمودند: ای مردا خدا صورتت را در دنیا و آخرت سیاه بگرداند و دستت را قطع کند، چه طور جرئت کردی این کار را با پسر و نور چشمم انجام بدهی؟!

آن لعین می گوید در همان لحظه دیدم تمام بدنم سیاه شد و اکنون به خانه کعبه آمده ام تا خداوند مرا ببخشد، درحالی که می دانم مرا نخواهد بخشید.

راوی می گوید: هیچ کس در مکه نماند مگر اینکه آن لعین را نفرین و لعن کرد.

(156)

### شیری که نوحه سرایی می کرد

از بنی اسد روایت شده است: لشکر بنی امیه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش سرزمین مقدس کربلا را ترک کردند وقتی بر اجساد مطهر امام حسین علیه السلام و یارانش نسیمی وزید، بوی مشک و عنبر از آنان به مشام رسید. یکباره دیدم ستارگانی از آسمان به زمین آمدند و بعضی ها از زمین به آسمان رفتند در حالی که من تک و تنها بودم و کسی در آنجا نبود که از او درباره آن ستارگان سؤال کنم نزدیک غروب بود یکباره شیری را دیدم از طرف قبله به سوی اجساد می آمد، پس در همان جا ماندم تا بینم این شیر چه کار می کند جسدها را می خورد یا خیر. وقتی خورشید غروب کرد آن شیر را دیدم که به

ص: 167

سوی قتلگاه می آید من مخفی شدم و پشت سرش رفتم یکباره دیدم آن شیر سرش را برگرداند و من از ترس در جای خود میخ کوب شدم و با خود فکر کردم این شیر می خواهد گوشت آدم بخورد، اکنون مرا خواهد خورد؛ اما آن شیر سر خود را برگرداند و حرکت کرد تا این که نزدیک جسدی بدون سر ایستاد و زانوزد، آن سر مبارک و مطهر مانند خورشید می درخشید، با خود فکر کردم آن شیر مشغول خوردن آن جسد است. یکباره دیدم آن شیر نوحه سرایی می کند و اشک می ریزد، خیلی تعجب کردم و با خود گفتم: ای--ن چ--ه ش--یری است که نوحه سرایی می کند و اجساد بنی آدم را نمی خورد.

یکباره صدای ناله و شیون زیادی به گوشم رسید، خوب که توجه کردم متوجه شدم آن صداها از زیر زمین است ناگهان دلم سوخت و چشمانم گریان شد و بی اختیار صدا زدم شما را به خدا و رسولش قسم می دهم، شما چه کسانی هستید؟

آنها گفتند: ما زنان جنّی هستیم که هر شب برای امام حسین علیه السلام نوحه سرایی و گریه می کنیم.

به آنها گفتم آیا آن جسدی که آن شیر پیش او است و مانند خورشید می درخشد امام حسین علیه السلام است؟

جواب دادند: بله، این جسد مبارک و مطهر حسین بن علی علیه السلام است. سپس به من گفتند: آیا آن شیری را که در کنار آن جسد مبارک زانوزده می شناسی؟

جواب دادم: به خدا آن را نمی شناسم .

گفتند: این شیر، پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که برای فرزند برومندش گریه می کند

راوی می گوید: من آنجا را با چشمی گریان و دلی سوزان ترک کردم.

## داستان کبوتر

از طریق اهل بیت علیهم السلام روایت شده است وقتی امام حسین علیه السلام در سرزمین مقدس کربلا بدون سردر خون خود غرق شده بود در همان حال کبوتر سفیدی به سوی قتلگاه آمد و بال و پر خود را با آن ختون مبارک رنگین کرد، سپس به طرف بیشه پرواز کرد در حالی که از بال او خون می چکید در آن بیشه پرندگانی بودند که بالای درختان لانه داشتند و در مورد عشق و زندگی گفت و گو می کردند.

آن کبوتر سفید با تندی به آنها گفت: وای به حال شما که به دنیا و خوشگذرانی آن مشغول هستید در حالی که حسین بن علی علیه السلام در سرزمین مقدس کربلا جسدش بدون سر و بدون غسل و کفن افتاده و از شدت جراحت تکه تکه شده است و زنان و کودکان ایشان را به اسیری گرفته اند .

وقتی پرندگان سخن آن کبوتر سفید آغشته به خون را شنیدند با صدای بلند گریه کردند و سپس به قتلگاه رفتند و خود را با خون مبارک امام حسین علیه السلام رنگین کردند و هر کبوتری به سویی پرواز کرد تا اهل دیارش را از شهادت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باخبر کند. یکی از آنها به سوی مدینه رفت. وقتی به آنجا رسید، دور حرم مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گشت در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود و از او خون می چکید وقتی پرندگان دیگر آن کبوتر آغشته به خون را دیدند نزد او رفتند و او جریان را برای آنها تعریف کرد سپس تمام پرندگان شروع کردند به گریه کردن اهل مدینه نیز وقتی این صحنه دلخراش را دیدند پس از مدتی به آنها خبر رسید که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است.

یک یهودی در مدینه زندگی می کرد او دختری کور و علیل داشت. از قضا آن یهودی آن شب دخترش را در همان باغی گذاشت که آن پرنده بالای درختش نشسته بود و آن شب پدر دختر نیز به علت کاری که برای او پیش آمده بود نتوانست به آن باغ برود و آن شب دخترش تنک و تنها در باغ ماند. دختر از ترس



نتوانست بخوابد در سحر صدای گریه و ناله آن پرنده را شنید، او خود را غلتان غلتان زیر آن درخت رساند و گریه کرد. هنگام سحر، قطره ای خون از بال آن پرنده روی چشم دختر افتاد و چشمش بینا شد و سپس چند قطره روی دست و پا و بدنش افتاد و دست و پا و بدن آن دختر نیز به برکت و عظمت خون مبارک امام حسین علیه السلام شفای کامل یافت و هیچ اثری از درد و بیماری در آن دختر باقی صبح زود پدر آن دختر به باغ آمد؛ ولی هیچ اثری از دخترش پیدا نکرد، فقط دختری را دید که در کنار درختی ایستاده است. آن گاه از آن دختر سؤال کرد: آیا تو دخترم را ندیده ای که چنین و چنان است؟

او گفت: ای پدر من دخترت هستم.

مرد یهودی گفت: تو هرگز دختر من نیستی؛ زیرا دخترم چنین و چنان بوده آن دخترگفت: به خدا قسم که من دخترت هستم.

آن یهودی وقتی چنین دید بیهوش بر زمین افتاد. وقتی به هوش آمد با خوشحالی دست و صورت دخترش را بوسید سپس آن دختر پدرش را نزد آن پرنده برد آن یهودی به پرنده گفت: ای پرنده تو را به حق خالفت قسمت می دهم که به اذن خدای تبارک و تعالی با من حرف بزنی و بگویی چه اتفاقی افتاده است.

سپس آن پرنده به اذن خدای تبارک و تعالی زبان باز کرد و با گریه گفت: ای مرد من با جمعی از پرندگان زندگی می کردم در همان لحظه کبوتری آغشته به خون نزد ما آمد و گفت: ای پرندگان در اینجا نشسته اید و خوش گذرانی می کنید در حالی که امام حسین علیه السلام در سرزمین سوزان کربلا به شهادت رسیده و در خون خویش غرق شده است همچنین سر مبارکش را بر نیزه کرده و زنان و فرزندان را اسیر کرده اند.

وقتی ما حرف های آن کبوتر را شنیدیم به سرزمین مقدس کربلا رفتیم و

آنچه آن کبوتر گفته بود دیدیم سپس خودمان را به آن خون مبارک آغشته کردیم و هر یک به دیاری رفتیم تا مردم را از واقعه دردناک کربلا مطلع کنیم و اکنون نزد شما هستیم.

وقتی یهودی حرف های پرنده را شنید تعجب کرد و با خود گفت اگر امام حسین علیه السلام نزد خدای تبارک و تعالی مقام عظیمی نداشت چنین نمی شد، سپس آن یهودی و دخترش اسلام آوردند و قصه را برای دیگران بازگو کردند و با این کار، پانصد نفر اسلام آوردند

(158)

### مردی از بنی دارم

به مردی از بنی دارم گفته شد چرا صدایت تغییر کرده است؟ او گفت: من یکی از کسانی بودم که در برابر امام حسین علیه السلام قیام کردم وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند همان شب شخصی به خوابم آمد و مرا به سوی آتش جهنم برد و در آتش انداخت تا وقتی که صبح شد.

راوی می گوید زنی که همسایه آن لعین بود به من گفت: شب ها از داد و بی داد این، مرد خواب راحت نداریم و همیشه فریاد می کند خدا لعنتش کند.

(159)

### اهل بیت علیهم السلام را به نیکی یادکن

ابن شهر آشوب رحمه الله از قره بن اعین روایت کرده است روزی به حجره عطاری پدرم رفته بودم او به من گفت: ای فرزندم همیشه اهل بیت علیهم السلام را به نیکی یاد کن در همان لحظه مردی از کربلا نزد ما آمد در حالی که امام حسین علیه السلام را لعنت می کرد آنگاه به اذن خدا بادی وزید و فلفل داخل چشم های آن لعین رفت و در همانجا کور شد خدا لعنتش کند.

ص: 171

## سیاهی لشکر

ابن شهر آشوب رحمه الله روایت کرده است: روزی عبدالله ریاح از مردی سؤال کرد چرا کور شده ای؟

آن مرد گفت: من در صحرای کربلا با امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش جنگیدم روزی مردی بلندقامت را در خواب دیدم او به من گفت ای فلانی دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را اجابت کن.

به او گفتم: نمی توانم بیایم او مرا به زور کشید و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برد وقتی آنجا رسیدم دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ناراحت است و نیزه ای از آتش در خدا دست دارد همچنین فرشته ای با قامتی بلند ایستاده بود و شمشیری در دست داشت که به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را گردن می زد و آنها را در آتش می انداخت، سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنها را به وسیله نیزه آتشین بیرون می آوردند و دوباره زنده می شدند و آن فرشته بار دیگر آنان را گردن می زد و این کار تکرار می شد من به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سلام کردم به ایشان عرض کردم به خدا قسم ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من با شمشیر تیر و نیزه با امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش جنگ نکردم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ولی تو سیاه لشکر بودی و جمعیت را زیاد کرده بودی.

راوی می گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تشتی از خون بود، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقداری از آن خون را بر چشم های او پاشیدند و او در همان لحظه نابینا شد.

## دستش آتش گرفت

ابن شهر آشوب رحمه الله از ابی عبدالله معانی روایت کرده است: شبی با دوستان گرد هم نشسته بودیم و با هم می گفتیم که هر کس به جنگ امام حسین علیه السلام رفت خدای

تبارک و تعالی او را به مرضی مبتلا کرد مردی که در جمع ما بود گفت من یکی از کسانی هستم که در برابر امام حسین جنگ کردم و هیچ ضرر و زیانی به من نرسید و اکنون صحیح و سالم هستم.

راوی می گوید: آن مرد بلند شد و خواست فتیله مشعل را با انگشت درست کند یکباره دستش آتش گرفت و سوخت آن گاه از شدت سوزش خود را داخل فرات انداخت و در همان لحظه صورتش نیز آتش گرفت و خود را زیر آب می برد به خدا قسم دیدم که آن لعین به صورت یک حیوان زشت مسخ شد و بعد از چند لحظه به درک واصل شد خدا لعنتش کند.

(162)

### **خدای تبارک و تعالی آن لعین را در آتش انداخت**

در ثاقب مناقب از ابی رجا روایت شده است: همسایه ای داشتم که از بنی جهم بود وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند او به امام حسین علیه السلام ناسزا گفت: در همان لحظه خدای تبارک و تعالی آن لعین را در شعله آتش انداخت و به درک واصل شد.

(163)

### **کور شدم**

درستان الواعظین روایت شده است: مرد کوری در مجلسی نشسته بود و مردم در مورد کورشدنش از او سؤال کردند.

او گفت: من یکی از کسانی بودم که شهادت امام حسین علیه السلام را از نزدیک دیدم؛ ولی نه تیری زدم نه شمشیر کشیدم و نه سنگی پرتاب کردم وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید به منزلم بازگشتم و نماز عشا را خواندم و خوابیدم در خواب مردی نزد من آمد و مرا با شدت گرفت و گفت: دعوت رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم را اجابت کن به او گفتم: من کاری به کار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ندارم.

ص: 173

آن گاه آن شخص مرا از پاکشید و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در محراب دیدم در حالی که نگران و غمگین بودند فرشته ای نزد ایشان بود و شمشیری از آتش در دست داشت نه نفر از دوستانم نزد او بودند و او گردن آنها را با شمشیر می زد و به آتش می انداخت سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنها را با نیزه بیرون می آوردند و دوباره زنده می شدند من چهار دست و پانزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و به ایشان عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! به خدا قسم من در برابر امام حسین علیه السلام نجاتم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند راست گفتی؛ ولی سیاهی لشکر بودی و به همین دلیل عذاب خواهی شد.

راوی می گوید: تشتی پر از خون نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: این خون فرزندم امام حسین علیه السلام است سپس کمی از آن خون را روی چشمانم مالیدند وقتی از خواب بیدار شدم نابینا شده بودم.

(164)

### کمک کردن به دشمنان

درستان الواعظین از فضل بن زبیر روایت شده: است نزد یکی از طبیب ها نشسته بودم در همان لحظه مردی نزد او آمد که بوی عرقیات گیاهی می داد. کسی به او گفت: آیا عرقیات گیاهی می فروشی؟

گفت: نه عرقیات نمی فروشم.

به او گفت: پس این بو چیست که از تو خارج می شود؟!

آن مرد گفت: من به لشکریان عمر بن سعد آهن فروختم و هنگامی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به شهادت رسید به لشکر عمر بن سعد ملحق شدم.

در همان شب به خواب رفتم و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم آن گاه امام علی علیه السلام یاران باوفای امام حسین علیه السلام را سیراب کردند. من نیز از شدت تشنگی نزد ایشان رفتم، آب خواستم؛ ولی ایشان

ص: 174

آبی به من ندادند و فرمودند: آیا تو همان کسی نیستی که به دشمنان ما کمک کردی؟!

عرض کردم چرا من به آنها آهن می فروختم.

در آن لحظه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای علی به او قطر، قطره آب بده آن گاه امام علی علیه السلام به من قطره قطره آب دادند وقتی از خواب بیدار شدم ادرارم

قطره قطره شده بود و مدت ده روز چنین بودم، سپس خوب شدم.

آن گاه طیب به او گفت: آنچه می خواهی بخور؛ زیرا هرگز بوی بهشت به مشامت نخواهد رسید و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نخواهی دید.

(165)

### **ریش او آتش گرفت**

در ثاقب مناقب از یعقوب بن سلیمان روایت شده است نزد دوستانم بودم و با هم در مورد کسانی که امام حسین را به شهادت رسانده بودند صحبت می کردیم.

معلوم شد که آنها و همچنین خانواده شان به یک بیماری دردناک مبتلا شده اند. یکی از آنها گفت: من یکی از کسانی بودم که به جنگ امام حسین علیه السلام رفتم؛ ولی تاکنون هیچ اتفاقی برای من نیفتاده است.

راوی می گوید: آنجا مشعلی داشت که نورش کم بود پس آن مرد بلند شد مشعل را درست کند یکباره انگشتان و ریش او آتش گرفت و کمک خواست آن گاه خود را داخل نهری که در آنجا بود انداخت و پس از چند لحظه به درک واصل شد.

(166)

### **میخ وارد دستش شد**

روایت شده است: وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند مردی از بنی کنده عرق چین آن حضرت را دزدید و به زنش گفت این همان عرق چینی است که بر

ص: 175

سر حسین بن علی علیه السلام بود، پس خون آن را بشور و به عنوان هدیه نزد خودت نگه دار زن آن ملعون که از دوست داران اهل بیت علیهم السلام بود به او گفت ای ملعون امام حسین علیه السلام را به شهادت رساندی و اکنون عرق چین ایشان را که به خون مبارکش آغشته است به من هدیه می دهی؟! از خدا می خواهم به درک واصل شوی سپس زنش از منزل بیرون رفت و آن ملعون خواست زنش را به خانه بازگرداند ولی در به روی او بسته شد و میخ در به دستش فرو رفت و جای میخ چرک کرد و مجبور شد دستش را قطع کند و همیشه در فقر و فلاکت زیست تا وقتی که به درک واصل شد.

(167)

### از اهل کوفه هستی

از ابی حسین روایت شده است: پیر مردی را دیدم که کور شده بود از او در مورد چگونگی کور شدنش سؤال کردم به من گفت: من اهل کوفه هستم شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که تشتی از خون مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل ایشان بود به ایشان عرض کردم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم! من نه شمشیر کشیدم و نه تیرو نیزه به سوی امام حسین علیه السلام پرتاب کردم و نه سیاهی لشکر بودم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمودند آیا تو از اهل کوفه نیستی؟

عرض کردم: بله از مردم کوفه هستم.

ایشان فرمودند: پس چرا فرزندم حسین بن علی علیه السلام را یاری نکردی؟

راوی می گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم انگشت خود را روی چشمانم کشیدند. وقتی از خواب بیدار شدم چشمانم کور شده بود، با خود گفتم ای کاش در رکاب امام حسین علیه السلام تکه تکه می شدم و این اتفاق برایم نمی افتاد.

ص: 176

## سر مبارک امام حسین علیه السلام

ابن شهر آشوب از یک مرد شیعه روایت کرده است مردی را دیدم که به پرده کعبه آویزان شده بود و می گفت: بارالها مرا بیامرزد در حالی که می دانم هرگز مرا نمی بخشی .

به او گفتم: چه گناهی مرتکب شده ای که از رحمت خدا مأیوس هستی؟ گفتم من به همراه چهل و نه نفر دیگر مسئول حمل کردن سر مبارک امام حسین علیه السلام بودیم شبی تمام یاران خوابیدند جز من نزدیکی سحر بود، یکباره ابر سفیدی را دیدم که به سوی زمین آمد ، جمعیت زیادی در آن بودند؛ از جمله حضرت آدم علیه السلام ، حضرت نوح علیه السلام ، حضرت ابراهیم علیه السلام ، حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام .

سپس ابر دیگری آمد و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل امین علیه السلام ، میکائیل علیه السلام و عزرائیل علیه السلام را با خود آورد.

وقتی به آنجا رسیدند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سر مبارک امام حسین علیه السلام را از روی نیزه برداشتند و شروع کردند به گریه کردن دیگران نیز گریه می کردند سپس فرشته مرگ نزدیک شد و جان چهل و نه نفر را که همراه من بودند گرفت. آن گاه من خودم را روی پای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انداختم و عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ! امان می خواهم به خدا قسم من آنها را برای به شهادت رساندن ایشان همراهی نکرده بودم و به شهید شدن ایشان راضی نبودم.

ایشان فرمودند: وای به حال تو آیا تو نگاه می کردی؟

عرض کردم: بله ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم !

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای فرشته مرگ جان او را بگیر او روزی

خواهد مرد و عذاب خواهد شد.

راوی می گوید: آن گاه من به این جای مقدس آمدم و توبه کردم .



**شفاعت را بپذیر**

ابن شهر آشوب رحمه الله در خصائص روایت کرده است: وقتی سر مبارک ام-ام حسین علیه السلام را به منزلگاهی به نام «قنسرین آوردند راهبی در آنجا بود که با دیدن سر مبارک امام حسین از صومعه بیرون آمد و با تعجب دید که از آن سر مبارک نور خارج می شود و به سوی آسمان می رود آن گاه ده هزار سکه طلا به حمل کنندگان سر مبارک داد و سر مبارک را نزد خود نگاه داشت وقتی سر مبارک را در دست گرفت گفت: بارالها تو را به حق عیسی بن مریم علیه السلام قسم می دهم که این سر مبارک با من سخن بگوید.

یکبار به اذن خدای تبارک و تعالی آن سر مبارک به راهب فرمود: ای راهب چه می خواهی؟

راهب گفت: شما چه کسی هستید؟

فرمود: من فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم، علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام هستم، کسی که تنها تشنه و غریب در کربلا کشته شد.

آن گاه آن راهب صورتش را روی صورت امام حسین علیه السلام گذاشت و گفت: به خدا قسم صورتم را بر نمی دارم تا وقتی که مرا در آخرت شفاعت کنی.

آن سر مبارک فرمود ای راهب به دین جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان بیاور.

آن راهب گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علی ولی الله».

آن گاه امام حسین علیه السلام شفاعت او را پذیرفت .

وقتی صبح شد آنها سر مبارک امام حسین علیه السلام و سکه های طلا را از راهب گرفتند و هنگامی که خواستند سکه های طلا را بین همدیگر تقسیم کنند سکه های طلا به سنگ تبدیل شده بودند.

**سکه ها به سنگ تبدیل شدند**

ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده است وقتی اهل بیت علیهم السلام همراه سر مبارک امام حسین علیه السلام و نزدیک شام رسیدند ام کلثوم به حاجب بن زیاد فرمودند: ای حاجب این هزار سکه را بگیر و برای خودت بردار فقط سر مبارک حسین علیه السلام را جلوی ما بگذار تا مردم به این سر مبارک نگاه کنند و توجهی به ما نداشته باشند سپس حاجب آن سکه های طلا را برداشت و سر مبارک را جلوی آنها گذاشت وقتی صبح شد، آن سکه های طلا به اذن خدای تبارک و تعالی به سنگ تبدیل شده بودند.

(171)

**نور از سر مبارک خارج می شد**

در تاریخ طبری روایت شده است زن خولی می گوید: خولی سر مبارک را زیر تخت گذاشت، به خدا قسم هرگاه به آن سر مبارک نگاه می کردم نوری را می دیدم که از آن سر مبارک به آسمان می رفت و فرشتگانی دیدم که همچون پرنده دور آن نور می گشتند.

(172)

**سر مبارک را بر درخت گذاشتند**

ابن شهر آشوب روایت کرده است وقتی سر مبارک امام حسین علیه السلام را روی درخت قرار دادند صدایی از آن سر مبارک شنیده می شد که می فرمود: «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

ص: 179

**سر را به دمشق بردند**

روایت شده است: وقتی سر مبارک را به دمشق بردند صدایی از آن سر مبارک شنیده می شد که می فرمود: «الاقوة الا بالله» نیست قدرتی جز قدرت خدای تبارک و تعالی.

**گوشت شتر**

ابن شهر آشوب روایت کرده است وقتی سر مبارک امام حسین علیه السلام را در مجلس یزید آوردند عطر خوشی از آن سر مبارک خارج شد به طوری که بوی عطر دیگری به مشام نمی رسید. وقتی شتری را که سر مبارک روی آن قرار داشت ذبح کردند، گوشتش مانند زهر، تلخ بود.

در روایت دیگری آمده است وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، خورشید سه روز بر آن جسد مبارک می تابید و تمام صحرای کربلا به خون تبدیل شد و هیچ سنگی را از زمین بر نمی داشتند مگر اینکه خون از آن خارج می شد.

**نوشته ای برای آنها ظاهر شد**

ابن شهر آشوب الله روایت کرده است وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند

و لشکر ابن سعد خوشحال شدند و در اولین منزلگاه سر مبارک را در پارچه ای قرار دادند و آن قدر شراب خوردند تا مست شدند.

یکباره قلمی ظاهر شد و روی زمین برای آن ها با خون نوشت آیا با شهید کردن امام حسین علیه السلام باز هم به شفاعت جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امید دارد؟ هرگز به آن نایل نخواهید شد.

آن ها وقتی چنین دیدند فرار کردند، سپس برگشتند و سر مبارک را حمل کردند.

**جسمش سیاه بود**

از عبدالملک بن عمیر روایت شده است: همسایه ای داشتیم که جسم و صورتش سیاه و سرش سفید بود. روزی از او سوال کردم: چرا این طور هستی؟

گفت: من از لشکریان ابن زیاد بودم و بعضی از سرهای مبارک را حمل می کردم. روزی سر امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم که با من سخن گفت، سپس مرا گرفت و در آتش انداخت و از آن پس چنین شدم و هر وقت می خوابم، ایشان به خوابم می آید و مرا به آتش می اندازد. همچنین هر گاه می خوابم، عیالم مرا بیدار می کند؛ زیرا از شدت سوزش آتش، داد و فریاد می کشم.

**موهایم سیخ شد**

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد از زید بن ارقم روایت کرده است: وقتی ابن زیاد در روز یازدهم ماه محرم سال 61 هجری از خواب بیدار شد سر مبارک امام حسین علیه السلام را به شام نزد یزید ملعون ببرند.

آن گاه سر مبارک رادر حالی که روی نیزهای قرار داشت حرکت دادند، ناگهان شنیدم آن سر مبارک سوره کهف را می خواند.

راوی می گوید: در همان لحظه از تعجب موهای سرم سیخ شد و با تعجب صدا زدم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عجیب ترازان شما هستید.

**سرت عجیب تر است**

در ثاقب روایت شده است: به خدا قسم سر امام حسین علیه السلام را بالای نیزه دیدم که سوره مبارکه کهف را با زبان فصیح عربی می خواند.

آن گاه مردی از میان جمع گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به خدا قسم سر مبارک شما عجیب تر از آن آیه و نشانه است.

### من عجیب تر از آن ها هستم

در ثاقب مناقب روایت شده است: وقتی سر امام حسین علیه السلام را به دمشق آوردند، آن سر مبارک بالای نیزه بود، یکباره مردی که سوره مبارکه کهف را می خواند از آن جا می گذشت تا وقتی که به آیه شریفه رسید: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» در آن لحظه به اذن خدای تبارک و تعالی سر مبارک فرمودند: به خدا قسم امر من عجیب ت کهف ورقیم است.

### نوری که از سر مبارک خارج شد

از زن یزید ملعون روایت شده است وقتی سر مبارک امام حسین علیه السلام را به قصر یزید ملعون آوردند آن شب من از شدت ناراحتی با گریه و زاری بدون اینکه یزید بفهمد خوابیدم در خواب دیدم که از آسمان دری برای او باز شد و فرشتگان گروه گروه بر زمین نازل شدند و نزد سر مبارک آمدند و گفتند: «السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در همان حال ابر سفید بزرگی از آسمان نازل شد، در حالی که مردان زیادی در آن بودند. وقتی آنها نزد سر مبارک رسیدند دوزانو نشستند و سر مبارک را بغل کردند و بوسیدند. سپس یکی از آنها فرمود: تو را تشنه به شهادت رساندند ای فرزندم من جد تو رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و این پدرت علی مرتضی و این برادرت حسن مجتبی علیه السلام و این عمویت جعفر و این عمویت عقیل و این عمویم حمزه سیدالشهدا و این عمویم عباس است. سپس همه اهل بیت علیهم السلام را معرفی کردند.

زن یزید می گوید: یکباره از ترس از خواب بیدار شدم و دیدم نوری از سر مبارک به آسمان رفت و همه جا را روشن کرد.

### نازل شدن چهار فرشته

در ثاقب مناقب روایت شده است از امام رضا درباره تشنه به شهادت رساندن امام حسین سؤال شد.

امام رضا علیه السلام فرمودند این خبر را از کجا شنیده اید؟

سپس فرمودند: به راستی که خدای تبارک و تعالی چهار فرشته بزرگ خود را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد وقتی آن چهار فرشته نزد جد بزرگوارم امام حسین علیه السلام رسیدند به ایشان عرض کردند ای سرور ما اجازه بدهید تمام این دشمنان را در یک لحظه نابود کنیم.

امام حسین علیه السلام فرمود: خیر زیرا اسلام فقط با شهادت من پایدار می ماند سپس آنها عرض کردند پس یک جرعه از این آب را بنوش که دیگر از این آب دنیا نخواهی نوشید.

امام حسین علیه السلام نیز از آن آب نوشیدند.

### چشمه آب گوارا

ابن شهر آشوب روایت کرده است وقتی آب به روی امام حسین علیه السلام و یاران

باوفایش بسته شد امام حسین علیه السلام پشت خیمه های زنان رفتند و با نیزه شیاری روی زمین درست کردند و از آنجا به اذن خدای تبارک و تعالی چشمه گوارایی جاری شد و امام حسین علیه السلام و یاران باوفای ایشان و همچنین خانواده بزرگوارشان از آن آب گوارا نوشیدند.

### نازل شدن فرشته

در ثاقب مناقب از امام رضا علیه السلام روایت شده است فرشته ای از طرف خداوند تبارک و تعالی نزد امام حسین علیه السلام مشرف شد در حالی که یاران ایشان از شدت

عطش ناله می کردند پس عرض کرد خدای تبارک و تعالی بر شما سلام می رساند و می فرماید آیا حاجتی دارید تا آن را برآورده سازم؟

امام حسین علیه السلام فرمودند: یارانم تشنه هستند فقط از خدا می خواهم که آنها سیراب شوند آن فرشته عرض کرد اکنون از طرف باری تعالی بر من وحی شد: به حسین علیه السلام بگویند که با انگشت ابهام خود پشت سرش روی زمین خطی بکشد به اذن خدای تبارک و تعالی آب گوارایی از آنجا خارج خواهد شد که تو و یاران باوفایت از آن سیراب خواهید شد.

سپس امام حسین علیه السلام این کار را کردند و به اذن خدای تبارک و تعالی آب گوارایی از آنجا خارج شد که شیرین تر از عسل، سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک بود و امام حسین علیه السلام و یاران ایشان از آن آب گوارا نوشیدند و سیراب شدند سپس فرشته عرض کرد ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به این آب رحیق مختوم می گویند آبی که با مشک عطراگین شده است. آیا اجازه می دهید من نیز می دهید

از آن آب بنوشم؟

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: اگر دوست داری از آن نوش جان کن.

(184)

### مروان بن حکم

شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده است روزی مروان بن حکم با بی شرمی و بی ادبی به امام حسین علیه السلام گفت: اگر شما فاطمه زهرا علیها السلام را نداشتید و به او افتخار نمی کردید هیچ فخری بر ما نداشتید.

راوی می گوید: در همان لحظه امام حسین علیه السلام گردن مروان بن حکم لعین را گرفتند و عمامه را دور گردنش تابیدند و خواستند او را خفه کنند و آن قدر فشار دادند که او بیهوش بر زمین افتاد، سپس به قریش رو کردند و فرمودند: ای قریش خدا را بر شما شاهد قرار می دهم که به من بگویند آیا کسی جدی همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دارد که بهتر و عزیزتر از من و برادرم داشته باشد، در

ص: 184

حالی که همانند من و برادرم روی زمین نیست و آیا کسی غیر از من و برادرم هست که فرزند دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد؟

قریش با هم گفتند: خیر به خدا قسم کسی غیر از شما نیست.

سپس امام حسین علیه السلام فرمودند: من نیز در، زمین معلون تر از فرزند معلون (مروان) و پدرش (حکم) نمی شناسم.

وقتی مروان بن حکم به هوش آمد امام حسین علیه السلام به او فرمودند: از این پس نشانه گفتار من در تو این است که هرگاه عصبانی شوی لباس از تنت می افتد و بدنت نمایان می شود.

راوی می گوید: مروان از فرموده امام حسین علیه السلام عصبانی شد و در همان لحظه لباسش افتاد.

(185)

### شناخت گروهی از مردم

ابن شهر آشوب رحمه الله از عبدالعزیز روایت کرده است گروهی نزد امام حسین علیه السلام آمدند و به ایشان عرض کردند: ما از دوست داران شما هستیم و هر کجا بخواهید به کمک شما می آییم.

امام حسین علیه السلام فرمودند: هرگز طاقت نخواهید آورد و فرار می کنید و در همان لحظه وقتی حضرت با یکی از آنها حرف می زد همه آنها جا زدند و فرار کردند.

(186)

### سخن گفتن کودک شیرخوار

ابن شهر آشوب رحمه الله از صفوان بن مهران روایت کرده است شنید امام صادق علیه السلام فرمودند: در زمان امام حسین علیه السلام دو مرد در مورد یک زن و بچه اش با هم دعوا و می کردند، پس نزد امام حسین علیه السلام مشرف شدند تا مشکل شان حل شود.

ص: 185



امام حسین علیه السلام به مرد اولی که ادعا می کرد بچه مال او است فرمودند: بنشین و او نیز به دستور امام حسین علیه السلام نشست

سپس امام حسین علیه السلام به آن زن فرمودند: ای زن حرف های او را گواهی بده قبل از اینکه خدای تبارک و تعالی تو را رسوا کند.

آن گاه آن زن به مرد دوم اشاره کرد و گفت این شوهر من است و این بچه نیز مال او است سپس به مرد نشسته اشاره کرد و گفت این مرد را نمی شناسم سپس امام حسین علیه السلام به بچه شیرخوار رو کردند و به او فرمودند: ای کودک به اذن خدا سخن بگو و گواهی بده چه کسی پدر تو است.

آن گاه آن کودک به اذن خدای تبارک و تعالی گفت: نه این پدر من است و نه آن؛ بلکه پدرم چوپانی است که در فلانجا زندگی می کند.

راوی می گوید: دیگر هیچکس حرف های آن کودک شیرخوار را نشنید، سپس امام حسین علیه السلام دستور دادند آن زن زناکار را سنگ سار کنند.

(187)

نشان دادن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام به اصبع بن نباته

ابن شهر آشوب الله از اصبع بن نباته روایت کرده است روزی نزد امام حسین علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم سؤال هایی از شما دارم که شما جواب آنها را نمی دانید امام حسین علیه السلام فرمودند: آیا دوست داری حرف زدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با پدرم را بشنوی؟!

اصبع می گوید عرض کردم: بله

امام حسین علیه السلام فرمودند: بلند شو من نیز بلند شدم یکباره دیدم من و ایشان در مسجد کوفه هستیم سپس امام حسین علیه السلام لبخندی زدند و فرمودند: به راستی که حضرت سلیمان علیه السلام علم سخن گفتن با پرندگان جنی ها و مورچگان را می دانست در حالی که خدای تبارک و تعالی علم اولین ها و آخرین ها را به ما آموخته است.

ص: 186

به ایشان عرض کردم راست فرمودید ای سرورم.

سپس فرمودند: علم کتاب و بیان و آنچه در آن است نزد ما وجود دارد و هیچ چیز نزد مردم نیست مگر اینکه نزد ما است و به راستی که ما معدن اسرار خدای تبارک و تعالی هستیم .

راوی می گوید: آن گاه ایشان تبسم کردند و فرمودند: به راستی که ما آل الله و وارث علم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستیم سپس به من فرمودند وارد شو من نیز وارد شدم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امام علی علیه السلام در آنجا هستند.

(188)

### پیروز شدن اسلام

شیخ طبرسی رحمه الله از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است وقتی امام حسین علیه السلام عازم کربلا شدند، برادر گران قدر ایشان محمد حنفیه نزد ایشان آمد و به ایشان عرض کرد برادر جان چرا می خواهی به آنجا بروی؟

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: باید به آنجا بروم؛ زیرا این امر از طرف خدا است سپس امر فرمودند: تا کاغذ و قلمی برای ایشان بیاورم. ایشان در آن کاغذ نوشتند: به نام خداوند بخشنده، مهربان از طرف حسین ب-ن-ع-ل-ی علیه السلام ب-ه-بنی هاشم، ای بنی هاشم به راستی که من بر حق به شهادت می رسم؛ زیرا اسلام با شهادت من پیروز خواهد شد.

(189)

### ابن زبیر

ابن شهر آشوب رحمه الله از بشیر بن عاصم روایت کرده است وقتی امام حسین علیه السلام خواستند عازم کربلا شوند، ابن زبیر نزد ایشان رفت و عرض کرد آیا می خواهید به سوی قومی بروید که پدر و برادر بزرگوارتان را به شهادت رسانده اند؟

ص: 187

امام حسین علیه السلام فرمودند: به خدا قسم در فلان جا و فلان مکان به شهادت برسم بهتر از این است که در مکه هتک حرمت شود؛ زیرا خونریزی در بیت الحرام حرام است.

(190)

### برای بیعت کردن بشتابید

ابن شهر آشوب رحمه الله از ابن عباس روایت کرده است امام حسین علیه السلام را قبل از این که به عراق عازم شود در مکه نزد کعبه مکرّمه دیدم که دست مبارکش در دست جبرئیل امین علیه السلام بود در حالی که جبرئیل امین علیه السلام می فرمود برای بیعت کردن به سوی خدای تبارک و تعالی بشتابید.

(191)

### خارج شدن نور از مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

ابن بابویه رحمه الله در امالی از امام صادق علیه السلام در مورد به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام روایت کرده است عتبه بن ابی سفیان نام های با این مضمون برای یزید لعین

نوشت:

به نام خداوند بخشاینده، مهربان برای یزید بن معاویه از طرف عتبه بن ابی سفیان به راستی که امام حسین علیه السلام و خلافت تو را نمی پذیرد و با تو بیعت نخواهد کرد دستور شما در مورد ایشان چیست؟

یزید برای او چنین نوشت ای عتبه هرگاه نوشته من به تو رسید برو و بین چه کسانی با من هستند و چه کسانی با من نیستند و حسین بن علی علیه السلام را که عازم مکه است بکش و سر او را همراه آن نوشته برای من بفرست.

خبر آن نامه نگاری به امام حسین علیه السلام رسید پس امام حسین علیه السلام عازم عراق شدند و وقتی شب همه جا را فراگرفت نزد مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتند تا با ایشان وداع کنند.

ص: 188

وقتی امام حسین علیه السلام به مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند نوری از آن مرقد مطهر به خارج شد و آنجا را نورانی کرد ایشان روز دوم نیز نزد مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتند و در آنجا خوابیدند در همان حال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به خواب ایشان آمدند و امام حسین علیه السلام را بغل کردند و بوسیدند و به ایشان فرمودند: ای حسین علیه السلام جانم پدر و مادرم به فدایت تو را می بینم در حالی که در خون خود می غلتی ای فرزندم تو به سوی ما و پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و به راستی که ایشان مشتاق دیدن تو هستند.

وقتی امام حسین علیه السلام سر از سجده برداشتند چشمان ایشان پر از اشک شده بود، سپس نزد اهل بیت علیهم السلام خود رفتند و بعد از تعریف کردن خوابشان با ایشان وداع کردند

(192)

### **نازل شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام**

در ثاقب مناقب از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است وقتی امام حسین علیه السلام عازم کربلا شدند نزد ایشان رفتیم و عرض کردم چرا شما مانند برادر بزرگوارتان امام حسن علیه السلام صلح نمی کنید؟!

امام حسین علیه السلام با خشم به من نگاه کردند و فرمودند: ای جابر! صلح برادرم به صلاح امت اسلام بود و اکنون شهید شدن من به صلاح امت اسلام است؛ زیرا در زمان برادرم، تمام سرداران لشکر و سپاهمان به وسیله رشوه دادن معاویه کناره گیری کردند و اگر برادرم در آن زمان جنگ می کرد اسلام نابود می شد، پس برادرم امام حسن علیه السلام چون می دانست اگر جنگ کند پشتوانه ای نخواهد داشت با معاویه صلح کرد و این صلح باعث پیروزی اسلام شد و اکنون اگر من با یزید لعین صلح کنم پشت به اسلام کرده ام؛ زیرا با این کارم خلافت یزید لعین را قبول کرده دستورات اسلام را نادیده گرفته ام پس باید به جنگ او بروم که

ص: 189

صلاح امت اسلام در این کار است. سپس فرمودند: ای جابرا می خواهی حرف های جدم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و پدرم علی علیه السلام را برای تو گواهی بیاورم؟

عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت.

راوی می گوید: در همان لحظه دیدم امام حسین علیه السلام چیزی را زیر لب های مبارکشان زمزمه کردند و یکباره آسمان شکافته شد و نوری از آن خارج شد و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام امام حسن علیه السلام، جعفر طیار علیه السلام و حمزه سیدالشهدا علیه السلام نزد امام حسین علیه السلام آمدند.

آن گاه امام حسین علیه السلام به پیامبر هم عرض کردند ای جد بزرگوام به راستی که جابر مرا برای کاری که می خواهم انجام دهم سرزنش می کند و می گوید: کارم به ضرر اسلام است. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: ای جابرا آیا در زمان فرزندم حسن بن

علی علیه السلام به تو نفرموده بودم که اگر به امام خودت ایمان نداشته باشی هیچ ایمانی به خدایت نخواهی داشت؟!!

ای جابرا به راستی که کار فرزندم حسین بن علی علیه السلام به امر خدای تبارک و تعالی است. آیا می خواهی جای، معاویه یزید و فرزندم حسین بن علی را ببینی؟ عرض کردم بله جانم به فدایت.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به پای مبارک خود را بر زمین زدند و زمین شکافته شد و دیدم آتش جهنم شعله ور است و ولید ابوجهل، معاویه و یزید را دیدم که زنجیری از آتش بر گردن دارند و عذاب آنها شدیدتر از همه اهل جهنم است.

سپس فرمودند: ای جابرا اکنون به آسمان نگاه کن راوی می گوید به آسمان نگاه کردم یکباره آسمان باز شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همراه امام علی و همراهانشان به سوی آسمان رفتند و وقتی به بهشت رسیدند به امام حسین علیه السلام فرمودند: به سوی ما بیا تا به بهشت برویم

سپس امام حسین علیه السلام نزد ایشان رفتند و من ایشان را دیدم که وارد بهشت شدند پس از چند لحظه چشمانم را بستم و دیگر چیزی ندیدم .

## داستان یک اعرابی

در هدایه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: روزی یک اعرابی در حال احرام بود که به لانه شتر مرغی رسید، در آن لانه، چند عدد تخم شتر مرغ بود، پس آن را برداشت و سرخ کرد و خورد در همان لحظه به یاد آورد که صید کردن در، احرام حرام است و از همانجا به طرف مدینه بازگشت. وقتی به مدینه رسید دنبال جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گشت و به مردم می گفت: به راستی که من جنایت بزرگی مرتکب شده ام جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کیست؟

آن گاه او را به امیرالمؤمنین علی معرفی کردند.

اعرابی گفت: ای ابالحسن علیه السلام ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من از قوم خود در حال احرام خارج شدم و ... ناگهان امام علی علیه السلام به او فرمود: به راستی که تو از قوم خود در حال احرام خارج شدی و در راه به لانه شتر مرغی رسیدی در آن لانه چند تخم شتر مرغ بود پس آنها را بردی و پختی و خوردی آنگاه به یاد آوردی که در حال احرام هستی و صید کردن در حال احرام حرام است به همین دلیل به مدینه آمدی و دنبال جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نه گشتی و اکنون نزد من آمدی تا جواب تو را بدهم اعرابی گفت: به خدا قسم چنین است.

امام علی علیه السلام به اعرابی فرمودند: ای اعرابی آیا آن کودک را که نزد معلم خود است می بینی؟ ایشان فرزندم حسن مجتبی علیه السلام است برو و جواب سؤال خود را از ایشان بگیر.

اعرابی با تعجب گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که از دنیا، رفت دین ایشان نیز از بین رفت.

در همان حال جمع حاضر به اعرابی تندی کردند.

سپس امام علی علیه السلام فرمودند: خداوند پاک و منزّه است دین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از بین نرفته و هرگز از بین نخواهد رفت.

آن گاه اعرابی نزد امام حسن علیه السلام مشرف شد در حالی که به احترام معلم خود دوزانو نشسته بود سپس چنین گفت: ای حسن علیه السلام من در حال احرام از نزد قوم خود خارج شدم در راه به لانه شتر مرغی برخورد کردم که در آن چند تخم شتر مرغ بود من از تخم های آن خوشم آمد و آن را برداشتم و پختم و خوردم آنگاه به یاد آوردم که در احرام هستم و صید کردن در این حال، حرام است و نمی دانم که این کار را از روی عمد انجام داده ام یا از روی فراموشی.

امام حسن علیه السلام و به او فرمودند: کلمه ای را اضافه گفتم، به راستی که این کار را از روی فراموشی انجام داده ای.

اعرابی گفت: به خدا راست، فرمودید: بله من این کار را از روی فراموشی انجام داده ام.

امام حسن علیه السلام در حالی که روی برگ خرما می نوشتند فرمودند: به اندازه تخم هایی که خوردی یک ناقه بگیر و با پوست تخم هایی که خوردی آنها را، بزن هر پوست تخم شتر مرغ که به ناقه چسبید آن ناقه را برای خانه خدا قربانی کن.

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تخم ها رخنه نمی کنند. ایشان فرمودند: بعضی از تخم ها نمی چسبند.

سپس جمع حاضران قضاوت امام حسن علیه السلام خوشحال شدند و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درود فرستادند.

(194)

### گریه کردن جنیان

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه رحمه الله روایت کرده است هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند جن ها را دیدم که برای ایشان نوحه سرایی می کردند.

ص: 192

## آن‌ها را مشغول نکنید

در کامل الزیارات روایت شده است امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که به زیارت امام حسین علیه السلام می‌روید زیاد حرف نزنید و بهتر است فقط گریه کنید و ساکت باشید.

هنگامی که فرشتگان مسؤل شب و روز بارگاه ملکوتی حضرت امام حسین علیه السلام می‌خواهند جای خود را عوض کنند با هم برخورد می‌کنند، پس در همانجا با هم گریه می‌کنند تا وقتی که ظهر شود و از یکدیگر سؤال می‌کنند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: مولای من چه سؤال‌هایی از همدیگر می‌کنند؟

فرمودند: آنها نگاه می‌کنند در حالی که گروهی بالا می‌روند و گروهی پایین می‌آیند. هنگامی که دسته فرشتگان از زمین به آسمان بالا می‌روند در راه نزد فرشته اسماعیل (مسؤل) هوا و گاهی نزد حضرت اسماعیل علیه السلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم، امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و هرکس که از اهل بیت به شهادت رسیده است می‌روند.

پس کسانی که نزد اسماعیل هستند از فرشتگانی که از زمین به آسمان آمده‌اند می‌پرسند چه کسانی به زیارت امام حسین علیه السلام آمده‌اند؟

آن فرشتگان می‌گویند: فلانی فلانی.....

سپس می‌فرمایند: به آنها بشارت بدهید تا نور چشمی برای زائران بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام باشند.

فرشتگان می‌گویند: چگونه آنها را بشارت بدهیم در حالی که صدای ما را نمی‌شنوند؟!

می‌فرمایند: برای آنها دعای خیر کنید تا بشارت و نور چشمی برای آنها باشد و هنگامی که فارغ شدند و می‌خواهند به وطن خود برگردند آنها را زیر سایه بال‌های خودتان همراهی کنید تا وقتی به منزل‌شان برسند.



سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: ای عبدالملک اگر بدانید که پاداش زیارت ابوعبدالله الحسین علیه السلام هر چقدر است برای زیارت بارگاه ملکوتی، ایشان با شمشیر با یکدیگر جنگ می کردید و اموال خود را می فروختید؛ زیرا فاطمه زهرا علیها السلام به همراه هزار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هزار، صدیق هزار شهید و هزار هزار فرشته از فرشتگان کرویین هر روز به زیارت کنندگان نظر می کنند.

پس در آن لحظه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ناله ای می کند و هیچکس در آسمان باقی نمی ماند مگر اینکه گریه و زاری می کند تا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد فاطمه زهرا علیها السلام می آید و به ایشان می فرماید ای نور چشمانم به راستی که اهل آسمان را به گریه انداختی و آنها را از تسبیح کردن بازداشتی، آرام شو تا آنها دوباره به تسبیح خدای تبارک و تعالی مشغول شوند هرآنچه از خدا می خواهی به تو عطا خواهد فرمود.

(196)

### صحیفه حسین

در کامل الزیارات از حریر روایت شده است به امام صادق علیه السلام عرض کردم ای مولای من جانم به فدایت چرا اجل شما اهل بیت علیهم السلام با خیلی زود می رسد در حالی که تمام آفریده ها محتاج حجت های خداوند؛ یعنی شما هستید؟

ایشان فرمودند: هر یک از ما صحیفه ای (کتابی داریم که تمام امور و کارهایی که باید انجام بدهیم و تمام اتفاق هایی که در زمان ما اتفاق می افتد در آن نوشته شده است همچنین زمان و مکان شهادت مان و حتی نام قاتل مان نیز در آن نوشته شده است. پس وقتی امام حسین علیه السلام کتاب خود را خواند آگاه شد که باید به سوی کربلا حرکت کند؛ زیرا مکان شهادت ایشان در کربلا بود و ایشان عازم کربلا شدند.

وقتی واقعه کربلا اتفاق افتاد چند هزار فرشته از خدای تبارک و تعالی اجازه گرفتند تا به کمک امام حسین علیه السلام بروند و خدای تبارک و تعالی به آنها

ص: 194

اجازه داد؛ اما وقتی آنها به زمین رسیدند امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود. پس خدای تبارک و تعالی بر آنها وحی نمود نزد مرقد شریف ایشان بمانید و هرگاه ایشان رجعت کردند ایشان را یاری کنید.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند آن فرشتگان تا روزی که امام حسین علیه السلام رجعت نکنند نزد بارگاه ملکوتی ایشان خواهند ماند و پس از رجعت ایشان را یاری خواهند کرد.

(197)

### **پاداش زیارت امام حسین علیه السلام**

کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند هرکس امام حسین علیه السلام را با خلوص نیت در حالی که مقام ایشان را بشناسد زیارت کند در آخرت هیچ جایی ندارد مگر بهشت جاوید همچنین خدای تبارک و تعالی رزق و روزی فراوانی به او عطا خواهد کرد خداوند چهار هزار فرشته را مسئول گریه کردن بر امام حسین علیه السلام و همراهی کردن زائران ملکوتی امام حسین علیه السلام قرار داده است تا هرگاه زائری مریض شد به عیادتش بروند و هرگاه از دنیا رفت پشت جنازه او راه روند و برای او از درگاه خدای تبارک و تعالی طلب بخشش و آمرزش کنند.

(198)

### **نماز فرشتگان**

در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود هفتاد هزار فرشته تا روز قیامت کنار مرقد امام حسین علیه السلام ان نماز می خوانند. هر رکعت از نماز آنها معادل هزار نماز انسان است که تمام پاداش نماز آنها برای زائران حرم ملکوتی امام حسین علیه السلام نوشته خواهد شد.

ص: 195

**زعفران**

ابن شهر آشوب رحمه الله روایت کرده است مردی نزد ما بود که به کربلا رفته بود و در آنجا به لشکر عمر بن سعد ملحق شده بود. او وقتی به شهر خود بازگشت یک شتر و مقداری زعفران با خود آورد پس زعفران را به عیال خود داد.

وقتی خواستند زعفران را بکوبند آتشی از آن خارج شد، همچنین وقتی آن شتر را ذبح کردند از خونش آتش خارج شد سپس آن را داخل دیگ گذاشتند و خواستند آن را بپزند در همان لحظه همه دیگ آتش گرفت و هنگامی که خواستند از گوشتش بخورند، مانند زهر (سم) تلخ بود.

**فرزند زنا**

در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام به روایت شده است که فرمود:

قاتل حضرت یحیی علیه السلام و نیز قاتل حضرت امام حسین علیه السلام هر دو فرزند زنا بودند.

**خاک سرخ**

در کامل الزیارات روایت شده است وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند از آسمان خاک سرخ بارید

**آفتاب سرخ**

در کامل الزیارات از امام صادق روایت شده است که فرمود: هیچ کس قبل از امام حسین علیه السلام به این نام نبوده، همچنان که قبل از حضرت یحیی علیه السلام کسی به نام

یحیی نبوده است و آسمان برای هیچ کس گریه نکرد مگر امام حسین علیه السلام

حضرت یحیی علیه السلام .

راوی می گوید: عرض کردم: سرورم آسمان چگونه گریه می کند؟

فرمودند: هنگامی که خورشید طلوع و غروب می کند مانند خون سرخ می شود.

(203)

### ناراحتی امام صادق علیه السلام

در کامل الزیارات از صفوان جمّال روایت شده است روزی از امام صادق علیه السلام که عازم مکه مکرمه بودند سؤال کردم مولا جان ای

فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چرا ناراحت و پریشان هستید؟

ایشان فرمودند: اگر آنچه من می شنوم می شنیدی ساکت می شدی.

عرض کردم جانم به قربانت چه چیزی می شنوی؟

فرمودند: نوحه سرایی جنی ها و گریه کردن فرشتگان در اطراف بارگاه ملکوتی امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را می شنوم.

(204)

### بهشت بر او واجب می شود

در کامل الزیارات از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هرکس به خاطر مصیبت پدر بزرگوارم امام حسین علیه السلام

و یاران باوفایش یک قطره اشک از چشمانش سرازیر شود خدای تبارک و تعالی برای هر قطره اشک یک خانه برای او در بهشت بنا می

کند. همچنین هرکس به خاطر مصیبتی که بر ما اهل بیت علیهم السلام وارد شده گریه کند و اشک از چشمانش سرازیر شود خدای تبارک

و تعالی بهشت را بر او واجب می کند و هرکس برای اذیت و آزاری که بر ما اهل بیت علیهم السلام رسیده گریه کند و اشک از چشمانش

سرازیر شود خدای تبارک و تعالی آتش جهنم را بر او حرام می کند.

ص: 197

**به جز بصره و دمشق**

درکامل الزیارات از مفضل بن عمر روایت شده است شنیدم امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند تمام آفریده ها برای ایشان گریه کردند، جز مردم بصره و دمشق و آل عثمان.

**درندگان گریه می کردند**

درکامل الزیارات از حارث روایت شده است شنیدم امام سجاد علیه السلام فرمودند: هنگامی که پدر بزرگوام امام حسین علیه السلام به شهادت رسید و بعد از سه روز ایشان را دفن کردم درندگانی مانند شیر و ،گرگ شبها کنار مرقد شریف ایشان می رفتند و تا صبح گریه و ناله می کردند.

**آرزوی زیارت**

درکامل الزیارات از اسحاق بن عمار روایت شده است شنیدم امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ فرشته و هیچ پیامبری در آسمان و زمین نیست مگر اینکه آرزوی زیارت امام حسین علیه السلام را دارد و از خدا می خواهد که به ایشان اجازه بدهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام برود و دسته ای از آسمان می آیند و دسته ای به آسمان بر می گردند.

**نمی توانی زیارت کنی**

درکامل الزیارات از ابی حمزه ثمالی رحمه الله روایت شده است در پایان دوره خلافت بنی امیه (بنی) (مروان با مخفی شدن از اهل شام به زیارت امام حسین علیه السلام رفتم به روستایی رسیدم در آن روستا مخفی شدم وقتی نیمه شب فرارسید به طرف

بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام رفتم. وقتی به آنجا رسیدم مردی نزد من آمد و گفت: اجرت پاداش (تو با خدا، است برگرد امشب نمی توانی به زیارت امام حسین علیه السلام بروی.

با ترس و لرز، برگشتم وقتی طلوع فجر فرا رسید بار دیگر به طرف بارگاه ملکوتی به راه افتادم وقتی به آنجا رسیدم دوباره آن مرد را دیدم و او مرا منع کرد و نگذاشت زیارت کنم به او گفتم چرا نمی گذاری به زیارت مولایم حسین بن علی علیه السلام بروم؟ من از کوفه آمده ام اگر فرماندار کوفه بداند که من به اینجا آمده ام مرا خواهد کشت من باید قبل از صبح مولایم را زیارت کنم.

آن مرد گفت صبر کن زیرا حضرت موسی کلیم الله به اذن خدا به زیارت امام حسین علیه السلام آمده و اکنون ایشان به همراه هفتاد هزار فرشته نزد امام حسین علیه السلام هستند و تا طلوع فجر نیز در اینجا خواهند ماند.

از او سؤال کردم تو چه کسی هستی؟

آن مرد گفت: من یکی از فرشتگان نگهبان حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام هستم و برای زائران این بارگاه ملکوتی از خدای تبارک و تعالی طلب بخشش و آمرزش می کنم.

راوی می گوید: وقتی چنین شنیدم خیلی تعجب کردم، آن گاه بعد از طلوع فجر به زیارت امام حسین علیه السلام، رفتم بدون اینکه کسی مرا اذیت کند.

(209)

### **پرسی می گرفتند**

در ثاقب مناقب آمده است: تمام کسانی که لباس شهدای کربلا را بر تن کردند پیسی گرفتند.

همچنین روایت شده است که اسحاق حضرمی (لعین) پیراهن امام حسین علیه السلام را برداشت و آن را پوشید آنگاه به پیسی مبتلا گردید.

ص: 199

### از دستانش خون می چکید

ابن شهر آشوب از شیخ طبری از محمد بن عبدالرحمن روایت کرده است شخصی در واقعه کربلا به نام ابن کعب وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید پیراهن مبارک ایشان را دزدید و بعد از مدتی به اذن خدای تبارک و تعالی به بلای سختی دچار شد در زمستان از دست های او خون می چکید و در تابستان دست هایش چنان خشک می شد که نمی توانست آنها را حرکت دهد.

(211)

### نزول فرشتگان در هر عصر

در کامل الزیارات از داوود روایت شده است شنیدم امام صادق علیه السلام فرمودند: در هر عصر، هفتاد هزار فرشته از آسمان به زمین نازل می شوند و به طواف بیت الحرام (کعبه) می روند و شب را در آنجا به سر می برند و هنگامی که فجر طلوع می کند به طرف مرقد شریف و مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می روند، سپس به زیارت امام علی علیه السلام و بعد از آن به زیارت امام حسین علیه السلام می روند و قبل از غروب آفتاب به آسمان باز می گردند و دست های دیگر به زمین نازل می شوند.

(212)

### فاصله آسمان و زمین

در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هیچ فاصله ای بین مرقد مطهر امام حسین علیه السلام تا آسمان، نیست مگر گروه های فرشتگان.

(213)

دست دادن با صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

در تهذیب از امام صادق علیه السلام به روایت شده است که فرمودند: هر کس دوست دارد با صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست بدهد در نیمه ماه رجب یا نیمه ماه

ص: 200

شعبان به زیارت امام حسین علیه السلام برود؛ زیرا ارواح پیامبران در این دو شب به اذن خداوند به زیارت ایشان می آیند.

(214)

### نیمه ماه شعبان

سید بن طاووس رحمه الله در اقبال از ابی حمزه ثمالی روایت کرده است شنیدم امام سجاد علیه السلام فرمودند هر کس دوست دارد با صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و صد و بیست و چهار هزار وصی و فرشتگان دست بدهد در نیمه ماه شعبان به زیارت پدر بزرگوارم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام برود به راستی تمام فرشتگان و پیامبران در این شب و روز از خدای تبارک و تعالی اجازه می گیرند تا به زیارت ایشان بیایند .

پس خوشا به حال کسی که با پنج پیامبر اولوالعزم، حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم دست بدهد.

راوی می گوید: سؤال کردم چرا این پنج پیامبر اولوالعزم نامیده شده اند.

فرمودند: زیرا این پنج تن برای مشرق و مغرب و جن و انس فرستاده شده اند.

(215)

### خون در بیت المقدس

درکامل الزیارات از ابی بصیر روایت شده است مردی از بیت المقدس (قدس) به من: گفت به خدا قسم در همان شامگاه به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام از شهادت ایشان باخبر شدیم.

راوی می گوید: به او گفتم چگونه ممکن است؟

گفت: در همان شب هر سنگی از زمین بر می داشتیم از زیر آن خون جاری می شد و دیوارهای شهر مانند خون سرخ شده بودند و سه شبانه روز در

ص: 201



بیت المقدس باران خون بارید و در همان شب شنیدم که منادی می گفت: چگونه امتی که امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانده اند در روز قیامت آرزوی شفاعت جدش حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم را دارند هرگز شفاعت ایشان و پدر بزرگوارشان شامل آنها نمی شود؛ زیرا آنها بهترین خلق خدا و حجت خدا را به شهادت رسانده اند. همچنین سه روز خورشید و ستارگان کم نور شده بودند و خبر شهادت امام حسین علیه السلام بعد از سه روز به ما رسید و دانستیم همان شبی که خون از زیر سنگ ها جاری شدند شب شهادت امام حسین علیه السلام بود

(216)

### شب جمعه

از صفوان جمال روایت شده است وقتی امام صادق علیه السلام به حیره آمدند نزد ایشان رفتم و عرض کردم ای فرزند رسول خدا آیا به زیارت امام حسین علیه السلام می روید؟

فرمودند: چگونه به زیارت ایشان نروم درحالی که هر شب جمعه پیامبران و فرشتگان که میان آن ها بهترین خلق خدا؛ یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم قرار دارد به زیارت ایشان می روند .

راوی می گوید: عرض کردم پس من شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السلام می روم تا در زیارت پیامبران و فرشتگان شریک شوم و آن را درک کنم.

حضرت فرمودند: ای صفوان به زیارت ایشان برو که تمام فضائل و حسنات آن را برای تو خواهند نوشت.

(217)

### گریه جن و انس

در همان کتاب از امام محمد باقرعلیه السلام روایت شده است که فرمودند: هنگامی که جدم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسیدند تمام انسان ها جنیان پرندگان و درندگان بر امام حسین علیه السلام گریه کردند.

ص: 202

**روز سرخ**

از عیسی بن حرب روایت شده است وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند خورشید هفت روز مانند خون سرخ شده بود و هنگامی که غروب می کرد سرخی آن بر دیوارها سایه می انداخت.

**هفتاد هزار فرشته نماز خوان**

در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام به روایت شده است که فرمودند: خدای تبارک و تعالی هفتاد هزار فرشته را برای نماز خواندن کنار مرقد شریف امام حسین علیه السلام الان قرار داد و آن فرشتگان تا روز ظهور امام زمان (عج)، کنار مرقد شریف امام حسین علیه السلام نماز می خوانند.

**حسین از من است**

در مصابیح آمده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: حسین از من است و من از حسینم هرکس حسین علیه السلام را دوست داشته باشد خدا او را دوست می دارد. و به راستی که حسین یلی از فرزندان من است

**خداوند! دوست بدار هرکس ایشان را دوست دارد**

در مصابیح از أسامة بن زید روایت شده است روزی برای حاجتی به منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم وقتی در زدم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که چیزی بر پشت ایشان بود و آن را پوشانده بودند وقتی حاجتم را از ایشان گرفتم عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چه چیزی پشت شما است.

ایشان عباى خودشان را برداشتند یکباره دیدم دو فرزند برومندش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پشت ایشان هستند ایشان فرمودند: این دو بزرگوار دو فرزند من و دو سرور جوانان اهل بهشت هستند خدایا دوست بدار هرکس این دو بزرگوار را دوست دارد .

(222)

### پاداش اشک ریختن

درکامل الزیارات از امام صادق علیه السلام روایت شده است هرکس مصیبت ما را ذکر کند یا مصیبت ما نزد او ذکر شود و به اندازه یک پر پشه ای اشک بریزد خدای تبارک و تعالی تمام گناهان گذشته اش را می بخشد هر چند به اندازه کف آب دریا باشد.

223

### نازل شدن فاطمه زهرا علیها السلام

شیخ فخرالدین نجفی رحمه الله از ابن سعید شامی روایت کرده است: من همراه کسانی بودم که سرمبارک امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش را از کوفه به شام می بردند وقتی به معبد نصرانی رسیدیم در آنجا منزل کردیم. سرداران لشکر با هم گفت وگو کردند که شبانه هجوم کنیم و مردم این معبد را بکشیم و آن را برای استراحت خودمان قرار دهیم؛ ولی دیوارهای آن معبد خیلی بلند بود و آنها نمی توانستند از آن بالا بروند در آن لحظه سردار لشکر؛ یعنی شمر لعین و یارانش پیاده وارد معبد شدند یکی از راهبان به نام قسیس در را باز کرد و به شمر گفت: شما چه کسانی هستید و چه چیزی می خواهید؟

شمر لعین گفت: ما از لشکریان عبیدالله بن زیاد علیه السلام هستیم از عراق آمده ایم و عازم شام هستیم.

ص: 204

آن راهب: گفت برای چه کاری عازم شام هستید؟

شمر گفت: شخصی علیه یزید بن معاویه قیام کرد و یزید چند لشکر برای مقابله با او فرستاد و او را شکست داد و این سرهای بریده آنها است و اینان نیز زن و بچه های آنها هستند که اسیر شده اند.

راوی می گوید: راهب بزرگ به سر مبارک امام حسین علیه السلام خیره شد و یکباره نوری از آن سر مبارک به سوی آسمان رفت.

راهب به شمرگفت: معبد ما جایی برای لشکر شما ندارد این سرها را به مراهِ اسیران داخل بفرستید و خود بیرون معبد مراقب آنها باشید.

شمر قبول کرد و سر مبارک امام حسین علیه السلام را در صندوقچه ای گذاشت و آن را قفل کرد و به راهب داد و سرهای دیگر را به همراه اسیران وارد معبد کردند و خود اطراف معبد خوابیدند.

راوی می گوید: راهب به صندوقچه خیره شده بود یکباره دید سقف اتاقی که صندوقچه در آن قرار داشت شکافت و از آن تخت بزرگی که از اطرافش نور می درخشید پایین آمد و در همان لحظه زن بزرگواری که زیباتر از حورالعین بود از تخت پایین آمد و گفت: چشم هایتان را ببندید و نگاه نکنید.

سپس زنانی از آن اتاق خارج شدند یکی می گفت: ایشان حواء همسر گرامی حضرت آدم علیه السلام، صفیه، هاجر و راحیل مادر حضرت یوسف علیهما السلام هستند، دیگری می گفت: ایشان مادر موسی علیها السلام، آسیه علیها السلام، مریم علیها السلام و خدیجه کبری علیها السلام هستند.

آن گاه آن بزرگواران نزد صندوق رفتند و سر مبارک را خارج کردند و هر کدام سر مبارک را بغل کردند و بوسیدند وقتی نوبت به سرور زنان جهانیان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسید راهب بیهوش بر زمین افتاد در حالی که فقط گوش هایش می شنیدند که آن بزرگوار می فرمود: سلام بر تو ای شهید مادر سلام بر تو ای مظلوم، مادر سلام بر تو ای جان، مادر سلام بر تو ای کشته شده مادر

خدای تبارک و تعالی انتقام مرا از کسانی که تو را به شهادت رسانده اند خواهد گرفت. وقتی راهب صدای گریه زنان بزرگوار را شنید کاملاً بی هوش شد و چیزی نشنید. وقتی به هوش آمد بلند شد و قفل را شکست و سر مبارک را از صندوقچه درآورد و غسل داد و بر آن مشک و عنبر و کافور، مالید سپس آن را بالای صندوقچه قرار داد و به آن سر مبارک خیره شد و با گریه عرض کرد: ای سر سروران آدم علیه السلام می خواهم تو را بشناسم خودت را برایم معرفی کن .

راوی می گوید: یکباره آن سر مبارک به اذن خدای تبارک و تعالی چنین فرمود: من ، مظلوم من ، شهیدم من ستمدیده ام من همان کسی هستم که بر طغیانگر و متکبر قیام کردم و مرا به ناحق شهید کردند، من فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ، فرزند علی مرتضی علیه السلام، فرزند فاطمه زهرا علیها السلام فرزند خدیجه کبری ها علیه السلام، فرزند عروة الوثقی، شهید کربلا، مظلوم کربلا و تشنه کربلایم من همان کسی هستم که حقش را پایمال کردند.

راوی می گوید: وقتی راهب حرف های آن سر مبارک را شنید شاگردانش را جمع کرد و آن چیزهایی را که دیده بود برای آنها بازگو کرد، سپس آنها که هفتاد نفر بودند زنگ معبد را بر زمین انداختند و اعمال یهود و مسیح را کنار زدند و نزد امام سجاد علیه السلام آمدند و به دست ایشان اسلام آوردند و از حضرت اجازه خواستند تا به آنها حمله کنند؛ اما امام سجاد علیه السلام به آنها فرمود: این کار را نکنید؛ زیرا به زودی خدای تبارک و تعالی انتقام ما را از این قوم کافر خواهد گرفت.

(224)

علم داشتن به شهادت از ابی حمزه ثمالی رحمه الله روایت شده است شنیدم امام سجاد علیه السلام فرمودند: وقتی شب عاشورا فرارسید پدر بزرگوارم امام حسین علیه السلام و اصحاب خود را در خیمه جمع کردند و به آنها فرمودند: ای دوستان و یاران من فردا روز سختی در پیش

ص: 206

داریم این قوم فقط می خواهند مرا به شهادت برسانند و هیچ کاری با شما ندارند پس امشب بروید و جانتان را نجات دهید خدا شما را رحمت کند.

آن ها عرض کردند: ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد.

ایشان فرمودند: ای یاران باوفایم من می دانستم که شما چنین می گوئید و به راستی که فردا من و همه شما به شهادت خواهیم رسید و سرهایمان روی نیزه ها قرار خواهد گرفت و نیز زنان و کودکانمان اسیر می شوند.

آن گاه قاسم بن حسن علیه السلام پسر عموی گرامی ام علیه السلام عرض کرد: عمو جان! آیا من نیز در رکاب شما به شهادت می رسم؟

حضرت فرمود: شهادت نزد تو چگونه است؟

عرض کرد: به خدا قسم از غسل شیرین تر است.

امام فرمود: بله تو نیز به شهادت خواهی رسید و طفل شش ماهه ام علی اصغر نیز به شهادت خواهد رسید.

قاسم گفت عمو جان! آیا دشمنی به خیمه ها حمله ور می شود و عبدالله علیه السلام را از مادرش می گیرد و به شهادت می رساند؟

حضرت فرمودند: خیر.

سپس عرض کردند: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آیا امام سجاد علیه السلام نیز به شهادت می رسد؟

فرمودند: خیر، دست آنها به ایشان نمی رسد و از ایشان هشت امام خواهد آمد و ایشان پدر آن امامان است.

(225)

### **بدون حساب وارد بهشت شوید**

امام صادق علیه السلام فرمودند: هرکس برای امام حسین علیه السلام گریه کند اشک هایش نزد فاطمه زهراعلیها السلام می رود و ایشان را در مورد فرزندش تسلی می دهد و خدای تبارک و تعالی حق او را می دهد و در روز قیامت با جدم حسین بن علی علیه السلام

ص: 207

محشور می شود و تمام چشم ها در روز قیامت اشک می ریزند جز چشمانی که برای جدم حسین بن علی علیه السلام اشک ریخته باشد و به آنها گفته می شود بدون حساب وارد بهشت شوید و در بهشت نیز همسایه جدم حسین بن علی علیه السلام خواهند بود.

(226)

### گریه فاطمه زهرا علیها السلام

در کامل الزیارات از این بصیر روایت شده است روزی نزد امام صادق علیه السلام مشرف شد در آن لحظه فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام وارد مجلس شد، ایشان برخاستند و فرزند برومند خود را بغل کردند و بوسیدند و فرمودند: خدا لعنت کند کسی را که شما را اذیت بکند، خدا لعنت کند کسی را که شما را به شهادت برساند و خدا لعنت و ذلیل گرداند کسی را که به شما احترام نمی گذارد.

راوی می گوید: در آن لحظه امام صادق علیه السلام گریه کردند و گریه ایشان طولانی شد.

سپس فرمود: ای ابابصیر رحمه الله! یکباره به یاد جدم حسین بن علی علیه السلام افتادم و گریه ام گرفت.

ای ابابصیر رحمه الله مادرمان فاطمه زهرا علیها السلام نیز گریه می کند و آتش جهنم به خاطر گریه ایشان شعله ور می شود و دریاها خروشان می شوند.

ابو بصیر می گوید: عرض کردم: جانم به فدایت ای مولای من این کار خیلی عظیم و عجیب است.

حضرت فرمود: بزرگتر و عجیب تر از آن را نشنیده ای پس کاری کن که دل فاطمه زهرا علیها السلام را آرام و ایشان را خوشحال و مسرور کنی

ابو بصیر می گوید: از آن روز به بعد همیشه گریان بودم و روزها را روزه می گرفتم تا وقتی که امام صادق علیه السلام آرام شد و من نیز آرام شدم و خدا را سپاس

گفتم.

ص: 208

## از ریشه آن خون جاری شد

از هند دختر جون روایت شده است روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد ما آمدند و درخیمه نشستند و آب خواستند.

آن گاه آبی آوردند و ایشان وضو گرفتند و اضافه آب وضو را روی درختی که کاملاً خشک شده بود، ریختند در همان لحظه به اذن خدای تبارک و تعالی آن درخت سرسبز شد و گل و میوه داد و ما از آن برای شفای مریض ها استفاده می کردیم وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفتند آن درخت زیبایی اش را از دست داد. وقتی فاطمه زهرا علیها السلام به شهادت رسیدند میوه آن درخت از بین رفت، وقتی امام علی علیه السلام به شهادت رسیدند تمام برگ های آن درخت بر زمین افتادند، وقتی امام حسن علیه السلام به شهادت رسیدند آن درخت خشک شد. روزی دیدم که از ریشه آن درخت خون جاری شده است. با خود گفتم حتماً اتفاق عظیمی افتاده است. وقتی شب شد صدایی از درخت شنیدیم که می گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سلام بر تو ای فرزند وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سلام بر تو ای فرزند بتول زهرا علیها السلام!

راوی می گوید: چند روز بعد خبر شهادت امام حسین علیه السلام به گوش ما رسید.

## سنگ غانم بن غانم

ابن شهر آشوب از عامری فرزند شعبان و از شیخ طبری در کتاب اعلام از عبدالله

بن سلیمان علیه السلام خضر می در روایت طولانی از غانم بن غانم روایت کرده است روزی به همراه مادرم وارد مدینه شدیم در آن روز سنگی در دستم بود که مهر ولایت و امامت امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر آن حک شده بود. از اهل مدینه سؤال کردم آیا کسی از بنی هاشم را می شناسید که نامش علی باشد؟ زیرا در دستم سنگی دارم که باید علی بر آن مهر بزند.



آن مرد گفت: بله این همان علی بن عبدالله بن عباس علیه السلام است. وقتی علی بن عبدالله علیه السلام جریان را در مورد مهر زدن امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام روی آن سنگ شنید با تندی به من گفت ای دشمن خدا دروغ می گویی غانم

می: گوید آنها مرا زدند و آن سنگ را از من دزدیدند. در آن شب امام حسین علیه السلام به خوابم آمد و آن سنگ را به من برگرداند و به من فرمود: این سنگ را بگیر و من نیز از ایشان گرفتم.

سپس فرمود نزد پسر زین العابدین علیه السلام برو و این سنگ را به ایشان نشان بده که ایشان همان گمشده تو است.

راوی می گوید: وقتی از خواب بیدار شدم آن سنگ را نزد خودم دیدم پس آن را نزد امام سجاد علیه السلام بردم و ایشان مهر ولایت و امامت خود را بر آن زدند و به من فرمودند: این کار تو عبرت بزرگی برای دیگران است.

(229)

### نور در تنور

روایت شده است وقتی سر امام حسین علیه السلام به دست عبیدالله بن زیاد رسید خولی را خواست پس خولی نزد ابن زیاد رفت و ابن زیاد به او گفت ای! خولی این سر را با خود ببر تا وقتی که آن را از تو بخواهم.

خولی گفت: اطاعت می کنم سپس به سوی منزلش رفت.

زنش به او گفت چه چیزی در دست تو است؟

گفت: این سر حسین بن علی علیه السلام است که به اندازه ثروت کل دنیا می ارزد. زنش گفت: لعنت بر توا به راستی که در روز قیامت جدّ بزرگوارش محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم دشمن تو خواهد بود.

سپس به او گفت: تو شوهر من نیستی و دیگر با تو نخواهم ماند.

راوی می گوید خولی نزد زن دیگرش از بنی ثعلب رفت وقتی آن زن متوجه سر مبارک شد به او گفت: ای خولی این سر چه کسی است؟

ص: 210

راوی می گوید: خولی ترسید بگوید که این سر مبارک حسین بن علی علیه السلام است پس به او گفت این سر یک شورشی است.

زنش گفت: اسم این شخص چیست؟

خولی چیزی نگفت و آن سر مبارک را در تنور گذاشت. زن خولی هنگام شب متوجه شد که از تنور نور خارج شده به سوی آسمان می رود.

وقتی کنار تنور رفت، صدای تسبیح و قرآن شنید.

نزد شوهرش خولی رفت و به او گفت من چنین و چنان دیدم و شنیدم خولی گفت: صاحب این سر یک شورشی است که علیه عبیدالله بن زیاد قیام کرده بود.

زن خولی گفت: اسم صاحب سر چیست؟

خولی گفت: حسین بن علی علیه السلام.

وقتی زن خولی چنین شنید فریادی کشید و بیهوش بر زمین افتاد بعد از مدتی به هوش آمد و به خولی گفت: وای بر تو ای بدترین کافران به راستی که محمد صلی الله علیه وآله وسلم و عترت پاکش را اذیت کرده‌ای آیا از پروردگار هفت آسمان و هفت زمین نمی ترسی و برای سر فرزند سرور زنان جهانیان جایزه می خواهی؟

راوی می گوید: بعد از آن زن خولی با گریه و زاری از منزل بیرون رفت وقتی خولی برای عیاشی و خوش گذرانی بیرون رفت زن خولی سر مبارک را از تنور بیرون آورد و آن را روی دامن خود گذاشت و شروع کرد به بوسیدن آن سر مبارک در حالی که می گفت خدا لعنت کند کسی که تو را به این روز انداخته، است خدا لعنت کند کسی که خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را اذیت کرده است.

خواب بر چشمان آن زن غلبه کرد و در حالی که سر مبارک را در آغوش گرفته بود خوابید.

شده وقتی از خواب بیدار شد صبح بود، در آن لحظه خولی لعین آمد و خواست سر مبارک را از او بگیرد؛ ولی او نگذاشت دست آن لعین به سر مبارک

برسد و به خولی گفت: هرگز دستت به این سر مبارک نمی رسد تا وقتی که از جنازه ام عبور کنی. آن گاه خولی عصبانی شد و با شمشیر به شکم آن زن بزرگوار زد و او به درجه رفیع شهادت نائل شد.

(230)

### امام علی علیه السلام و واقعه کربلا را دید

درامالی از ابن عباس رحمه الله روایت شده است وقتی امام علی علیه السلام عازم صفین بودند من نیز همراه ایشان بودم وقتی به سرزمین نینوا (کربلا) رسیدیم ایشان از اسب پایین آمدند و با صدای بلند مرا صدا زدند و فرمودند: ای ابن عباس علیه السلام! آیا این مکان را می شناسی؟ اگر تو نیز این مکان را بشناسی مثل من گریه و زاری می کنی .

ابن عباس رحمه الله می گوید: ایشان شروع کردند به گریه کردن تا وقتی که ریش مبارک ایشان از اشک خیس شد و ما نیز همراه ایشان گریه کردیم.

سپس ایشان فرمودند: من هیچ کاری با آل سفیان ندارم جز این که می خواهم به جنگ حزب شیطان و دوستان کافرش بروم.

صبر پیشه کن ای ابا عبدالله علیه السلام به راستی که آنچه برای تو اتفاق خواهد افتاد

بر سر پدرت نیز اتفاق می افتد راوی می گوید سپس آبی خواستند و با آن آب وضو گرفتند و آنچه دوست داشتند نماز خواندند و بعد از تمام شدن، نماز سجده کردند و در حال سجده به خواب رفتند. بعد از مدتی سر از سجده برداشتند و مرا صدا زدند و فرمودند: ای ابن عباس کجایی؟

عرض کردم: من همین جا هستم ای سرورم.

فرمودند: رویایی دیدم.

عرض کردم خیر دیدید.

فرمودند: آسمان را دیدم که گویا شکافته شد و مردان سفیدی که در دست آن ها پرچم های سفیدی بود به سوی زمین آمدند در حالی که شمشیر برکمر

ص: 212

بسته بودند و شمشیرهای شان از سفیدی می درخشید، آن گاه دور این زمین (کربلا) را خط کشیدند و نیز دیدم نخلها گردنهای خود را بر زمین انداختند و خون از زمین جاری شد و فرزندم حسین را دیدم که در آن خون دست و پا میزد و کمک می خواست ولی کسی به یاری او نیامد، سپس آن مردان به او گفتند: صبر پیشه کنید ای خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به راستی که شما به دست شرورترین و بدترین مردم روی زمین به شهادت خواهید رسید و بهشت مشتاق دیدار شما است.

سپس آن مردان فرشتگان رویه من کردند و گفتند: ای امیرالمؤمنین علیه السلام! بشارت باد بر تو به راستی که خدای تبارک و تعالی در روز قیامت چشم تو را روشن خواهد کرد هنگامی که همه مردم در یک جا جمع می شوند آنگاه حضرت علی کمی مشک پیدا کردند و فرمودند: ای ابن عباس! آیا داستان آن را می دانی؟

عرض کردم خدا و حجت خدا علیه السلام بهتر می دانند.

حضرت فرمودند: روزی حضرت عیسی علیه السلام به همراه حواریون از این سرزمین می گذشتند یکباره چند آهورا دیدند که گرد هم جمع شده اند و گریه می کنند. حضرت عیسی علیه السلام و حواریون نیز نشستند و گریه کردند؛ ولی نمی دانستند برای چه گریه می کنند آن گاه حواریون از حضرت عیسی علیه السلام سؤال کردند: ای روح الله علیه السلام! چرا گریه می کنید؟

ایشان فرمودند: آیا می دانید اینجا چه سرزمینی است؟

اینجا سرزمینی است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و فرزند طاهره بتول در آن به شهادت می رسد خاک این سرزمین خوشبوتر از مشک است.

آن گاه حضرت عیسی علیه السلام آهوها را کنار زدند و جای آنها مشک ریخته شده بود پس آن را بویدند و فرمودند: خدایا این را برای پدر بزرگوارش نگهدار تا آن را بو کند و تسلی خاطر داشته باشد ای ابن عباس این همان مشک است.

با توفیق و عنایت خاصه خدای تبارک و تعالی و حجت حق امام زمان (عج) ارواحنا له الفداء توانستم فصل دوم و سوم مدینه المعجز را ترجمه کنم این دو فصل شامل فضائل و کرامات امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است.

امیدوارم بتوانم ادامه این کتاب را به پایان برسانم در ضمن از تمام کسانی که مرا در ترجمه این مجموعه از نظر، فکری محتوایی مالی و معنوی همراهی کردند تشکر فراوان می کنم به ویژه از خانواده آقای گلستانی خانواده صالحی مجد و بچه های مسجد حضرت ابو الفضل علیه السلام، مسجد صاحب الزمان (عج)، مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم و مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین پدر و مادرم که آنچه دارم از این دو بزرگوار است.

به امید ظهور حق و من الله التوفیق

سید غریب عساکره مجد آبادانی

عید قربان سال 1427 هجری قمری

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

